

امير المؤمنين علي^ع

عليه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی (ع) آفتاب اسلام متمدن (مروری بر زندگانی و حوادث)

نویسنده:

محمدحسین طهماسبی

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	امام علی (ع) آفتاب اسلام متمدن (مروری بر زندگانی و حوادث)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	ترک لذات نفسانی و پرهیزکاری
۱۰	مختصری از تاریخ اسلام
۱۲	جنگ بدر
۱۳	انعقاد برادری میان مسلمانان
۱۳	جنگ احد
۱۴	جنگ خندق (احزاب)
۱۶	جنگ خیبر
۱۷	جنگ ذوسلاسل [۱]
۱۸	جنگ موته
۱۹	فتح بزرگ مکه
۲۰	سخنرانی تاریخی حضرت پیغمبر (ص) در مکه
۲۱	جنگ حنین
۲۲	جنگ تبوک
۲۳	اظهار بیزارى بر علیه بت پرستان
۲۳	اولین ملاقات مسیحیان با پیغمبر (ص)
۲۴	آخرین سفر پیغمبر گرامی (ص) به مکه (حجۃالوداع)
۲۵	داستان غدیر خم
۲۶	پیغمبر (ص) به بستر بیماری افتاد
۲۸	ستیزه و مشاجره در سقیفه بنی ساعده

- ۲۹ امام علی (ع) خانه نشین می شود
- ۳۱ خلافت ابوبکر
- ۳۲ خلافت عمر بن خطاب
- ۳۳ موقعیت اجتماعی و اقتصادی مسلمانان در زمان خلفا
- ۳۵ خلافت عثمان
- ۳۷ خلافت امام علی (ع)
- ۴۲ عزل معاویه
- ۴۳ جنگ صفین
- ۴۶ جنگ نهروان
- ۵۰ صفات انسانی امام علی (ع)
- ۵۳ پرهیزکاری و دینداری امام علی (ع)
- ۵۴ وسعت دانش امام علی (ع)
- ۶۰ عدالت امام علی (ع)
- ۶۳ ارزش انسان در نظر امام علی (ع)
- ۶۴ آزادی و آزادی در نظر امام علی (ع)
- ۷۷ به چه وسیله و چگونه ما می توانیم به حقیقت اسلام برسیم؟، راه کدام است و چگونه باید رفت؟
- ۷۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امام علی (ع) آفتاب اسلام متمدن (مروری بر زندگانی و حوادث)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی (ع) آفتاب اسلام متمدن/ نوشته محمدحسین طهماسبی، - ۱۳۱۱ مشخصات نشر: تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: [۲۲۳] ص. جدول شابک: ۹۶۴-۷۱۲۶-۳۰-۱۶۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۷۱۲۶-۳۰-۱۶۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۲۳]؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ق ۴۰ شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین الملل رده بندی کنگره: BP۳۷/۳۵ الف ۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۹۸۰۵ *****

مقدمه

تا آن زمان که سه مسأله ی مهم در جهان - ذلّت و حقارت مرد به علت نا داری و بی چیزی، فساد و فحشاء زن به واسطه ی گرسنگی، نادانی و جهلی که بر روی زمین وجود دارد، حل نشده است و همچنین تا آن زمان که فشار و خفقان و تبعیض نژادی و استثمار در گوشه و کنار جهان به چشم می خورد شخصیت امام علی (ع) و کار مفید او «نهج البلاغه» نمی تواند مورد استفاده ی بشر قرار نگیرد. امروزه بسیاری از مردم دنیا به علت پیشرفت علم و صنعت در زندگی راحتی به سر می برند، اما متأسفانه مقارن این احوال، اخلاق و معنویّت در بین آنها به تدریج از بین رفته و به نظر می رسد که دنیا شدیداً محتاج اخلاق و معنویات است. بدیهی است که علم جدید نتیجه یک رشته منازعات و کشمکش بین کلیسا و دانشمندان می باشد که در طول مدت قرون وسطی به وقوع پیوسته است. مردم از کلیسا چنین انتظار داشتند که به آنها آموزش مبانی اخلاق داده شود و اجتماع را به سوی سعادت و صلح و آرامش سوق دهد. اما برخلاف انتظارشان کلیسا برای حفظ موقعیت و تحمیل (صفحه ۲) عقاید غیرواقعی خود از هر گونه پیشرفت و جهش علمی جلوگیری می کرد. در نتیجه دانشمندان گرفتار مشکلات زیادی می شدند و موقعی که آنها اعمال غیر اخلاقی کلیسا را آشکار می ساختند تحت شکنجه قرار گرفته و عاقبت با وضع بدی کشته می شدند. تاریخ می گوید Giardona Bruno فیلسوف و فیزیکدان ایتالیایی پس از هشت سال تحمّل شکنجه در زندان در جلو جمعیت به آتش کشیده شد و همچنین کوپرنیک ریاضیدان مشهور توسط کلیسا آزار و اذیت دید. گاليله (Galilee) ستاره شناس نامدار در سن هفتاد سالگی به زندان افکنده شد و عاقبت پس از عذرخواهی در حالی که به زمین زانو زده بود موقتاً از زندان رهایی یافت. به علّت چنین رفتار بد نسبت به دانشمندان و عکس العمل بر علیه روشن فکری مردم از کلیسا متنفر شده از دین برگشتند. آنها (مردم) به تصوّر اینکه تنها دانش وسیله ای برای رهایی از بدبختی و فلاکت است خودشان را از مراکز روحانی عقب نگه داشتند و متأسفانه اروپاییان تا این زمان به آن ادامه داده اند. البته بیزاری از مسایل دینی، الحاد و بی دینی به بار می آورد و ملحدین و منکرین خدا برای کردارشان هیچگونه مسؤولیتی در برابر وجدان و اخلاق قبول نمی کنند. بنابراین علمی که در اروپا آموزش داده می شود فاقد اخلاق و معنویت است. آموزش آن صرف نظر از جنبه ی اخلاقی و اینکه در آینده چه نتیجه ای خواهد بخشید، صرفاً به خاطر خود علم است. اگرچه دانش جدید زندگی را آن چنان راحت کرده است که اغلب مردم از آن لذت می برند ولیکن این علم در آینده مفید خواهد بود یا مخرب هیچ مسؤولیتی را به عهده نمی گیرد به طوری که بسیاری از وسایل (صفحه ۳) جنگی موحش و ویران کننده در نتیجه ی این علم ساخته شده اند. به طور کلی اروپاییان بین دین و دنیا جدایی انداخته و معتقدند که بین آن دو، هیچ رابطه ای وجود ندارد و بالاخره آنها دنیا را انتخاب کرده اند. این علم بدون اخلاق (اخلاق در آن رعایت نمی شود) در دست عده ای ستمگر و استثمارگر که از دسترنج مردم کشورهای عقب نگه داشته شده گذران می کنند قرار گرفت به طوری که هرگاه آنها خواستند از بدبختی ها خلاص

شوند خطرات بزرگتری آنها را تهدید می کرد. علاوه بر آن ما به چشم خود می بینیم که با مردم طبقات پایین مخصوصاً سیاه پوستان در آمریکا به صورت غیرانسانی رفتار می شود و حس نژادپرستی صدها هزار مردم بیچاره و بی نوا را در اروپا سرگردان کرده است. این اعمال قابل اعتراض و نفرت انگیز، عدم رعایت اخلاق و عدالت را نشان می دهد و آن خود به خود از بی دینی و شرارت سرچشمه می گیرد. امروزه متأسفانه در عصر پیشرفت علم و دانش، نژادپرستی و تبعیض بی جهت و همچنین بی توجهی به حقوق مردم فاجعه ی بزرگی به بار آورده است. اخیراً اخبار تکان دهنده ای به وسیله ی رادیو به گوش می رسد که عده ای دانش آموزان زیر ۲۰ سال در آمریکا گروههای تبه کاری تشکیل داده اند و مسلح با تفنگ و یا با اسلحه سرد وارد کلاسهای درس می شوند و تأسف آمیز تر اینکه مواد مخدر نیز به وسیله ی آنها پخش می شود. تعداد این گروهها از سال ۱۹۸۹ به دو برابر اضافه گشته است. مقامات صلاحیت دار به والدین آنها هشدار داده اند که چنانچه این وضع ادامه پیدا کند ایالات متحده آمریکا در آینده دچار خطرات بزرگی خواهد شد. (صفحه ۴) به جرأت می توان گفت این همه جنایت و قتل و خودکشی و آتش سوزیهای عمدی که اغلب در سراسر دنیا اتفاق می افتد همه از شرارت و بی دینی ناشی می شوند. شایان ذکر است که تمام ادیان الهی مخصوصاً اسلام مردم را در فراگرفتن دانش عام المنفعه تشویق نموده و آن را از نظر وجدان و اخلاق ضمانت کرده اند. به منظور تحقق این امر، خدا پیغمبرانی را با قوانین مناسب با نیاز مردم زمان خودشان برانگیخته تا راه و روش زندگی را به آنها نشان دهند. هر پیغمبر جدید مقداری از قوانین قبلی را به وسیله ی مقررات جدیدی، به همان اندازه که امتها ترقی می کردند، باطل کرده است. اصولاً ادیان الهی مردم را به یکنواپری که تمام فضایل و روشهای پسندیده را به کار می گیرد دعوت کرده اند. میان آنها پنج پیغمبر اولوالعزم که مأموریت جهانی داشته اند وجود دارند مثل حضرات نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، مسیح و محمد که درود و سلام بر همه ی آنها باد. هر یک از آنها جانشین شایسته ای برای خود انتخاب کرده اند تا قانون الهی را از تحریف و تغییر معنی حفظ نمایند. حضرت عیسی مسیح دوازده نفر حواریون را تربیت کرده است که پیشرفت دین مسیح مدیون خدمات آنها می باشد. حضرت محمد (ص) آخرین پیغمبر خدا بود و قرآن مجید از آسمان بر او نازل شد. آن (قرآن) مردم را راهنمایی می کند و به آنها راه و رسم زندگی را می آموزد به طوری که تا روز قیامت با نیازهای انسان سازگار می باشد. تعلیم و تربیت محمد (ص) اعراب را که تا قبل از ظهور اسلام قابل (صفحه ۵) توجه نبودند قادر ساخت تا بر دو امپراتوری بزرگ عالم، ایران و روم، پیروز گردند. اگرچه تاریخ، حضرت امام علی (ع) را چهارمین خلیفه ی اسلام نام می برد ولیکن طبق احادیث معتبر از علما و دانشمندان بزرگ سنی و شیعه حضرت رسول (ص) او را به عنوان جانشین و وصی خود انتخاب کرده است. او از زمان کودکی به وسیله ی پیغمبر آموزش دید و همه جا پیغمبر را قدم به قدم همراهی می کرده و هرگاه آیه ای نازل می شد شرح و تفسیر آن را مستقیماً از پیغمبر (ص) فرا می گرفت. بنابراین او تمام صفات پسندیده و محسنات را کسب نموده و در نتیجه تمام کردارش مطابق قرآن و بیش از هر کس دیگری به قرآن عمل کرده است. کسی که مایل باشد اسلام را بشناسد و باور کند، بایستی زندگی امام علی (ع) را به دقت مطالعه نماید تا تحت تأثیر انگیزه اسلام متمدن قرار گیرد. (صفحه ۶) صفحه ۲، ۳، ۴، ۵، ۶. ****

ترک لذات نفسانی و پرهیزکاری

در جهان مردمی هستند که خوشی را بر خود حرام کرده و با خوراک و پوشاک ناچیز و ساده زندگی می کنند، در صورتی که اغلب آنها می توانند در راحتی کامل بسر برده و از یک زندگی لذت بخش بهره مند گردند. از زمان خیلی قدیم کناره گیری از لذات دنیایی چون یک وسیله تزکیه ی روح و بهبود صفای باطن توجه می شده و آنها که می خواستند از زخارف دنیوی کناره گیری کنند از شهرها خارج شده در جنگلها اقامت می کردند و یا در شکاف کوهها پناه می بردند تا خدا را طبق مرام اخلاقی خود عبادت کنند. آنها با قوت بخور و نمیری که هرگاه ساکنان قصبه های نزدیک چیزی به آنها می دادند تا بخورند یا چیزی از

درختهای وحشی جنگلی بدست آورده، گذران می کردند. در اول بعضی مردم به علت ظلم حاکمان ناگیر بودند خانه های خود را ترک کنند ولی بعدها هر کس تصمیم می گرفت خود را از علایق دنیوی نجات دهد. این طریقه پرستش خدا را اختیار می کرد و او معمولاً به نتیجه ی کار خود تن می داد اما شریعت الهی مبنای کار بسیاری از آنها نبود از این رو هوس و آرزو ممکن بود بر آنها غلبه یابد و تمام قیود اخلاقی را بشکنند. (صفحه ۷) اما اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان اینگونه روش پرستش را اختیار کنند و ترک خانه را برای کناره گیری و سرگرمی با این گونه پرستش را جایز نمی شمارد اما لزوماً به آنها (مسلمانان) توصیه کرده است تا تمام امکانات زمان و مکان را معتدلانه مورد استفاده قرار دهند. یک مسلمان بایستی در برابر زن و فرزند حس مسؤولیت کند و معاش خود را از طریق قانونی به دست آورد. او نبایستی به حقوق دیگران تجاوز نماید بلکه ملازم تقوی و پرهیزکاری بوده طبق هوی و هوس رفتار نکند. در اسلام این خصوصیات اساس پرستش می باشد و اینگونه پرستش (خدا) اشخاص شجاع و فداکار و بخشنده تربیت می کند. بدیهی است که یک فرد عمیقاً تحت تأثیر عادات و شرایط محیط زیست و خصوصیات موروثی خود قرار می گیرد البته آموزش علمی و مذهبی و خصوصیات روحی و جسمی نیز اهمیت بسزایی دارند. اشخاص در طرز فکر و قوه ی اندیشه و در طبیعت و ذات هیچ شباهتی با هم ندارند. در نتیجه عکس العمل آنها در برابر سختیها و مشکلات یکسان نیست. اشخاص بزرگ تنها به علت بلندی مقام و قدرت فوق العاده تحسین نمی شوند بلکه تحت عنوان بزرگی آنها بایستی دارای کمالاتی باشند و رفتارهای انسانی که شروط اصلی بزرگی می باشند از خود نشان بدهند. بدون شک، جرأت و شهامت اخلاقی بهترین صفات هستند نه آن نوع جرأتی که بعضی اشخاص بدون اندیشه و از روی بی مبالاتی خود را به خطر می اندازند. آنچه قابل قبول است آن شجاعتی است که بعضی پیشوایان بزرگ در برابر هوسها و آرزوهای دوستان نزدیک ایستادگی نموده و در برابر مخالفتهای غیرقابل تحمل خویشاوندان و دشمنان داخلی بردبار و صبور می باشند. (صفحه ۸) گاهی اتفاق می افتد که یک مرد فاقد اخلاق یک جرأت و دلیری غیر منتظره ای را از خود نشان می دهد اما آن نمی تواند یک جرأت واقعی باشد زیرا این دلیری حقیقی نبوده و اطمینانی هم به آن نمی توان داشت. البته جرأت و شهامت به خودی خود یک صفت قابل تحسین است که جدا از سایر صفات خوب نمی باشد. آن با سایر صفات عالی مثل امانتداری، عفت و پاکدامنی، حقیقت و درستی، خوش قولی، ثبات قدم و سخاوت و جوانمردی به هم پیوسته است. آن غیرقابل انکار است که مردم اخلاق و پرهیزکاری را بر وسعت علم و دانش ترجیح می دهند زیرا چه بسا شهرهای بزرگی که طبق فرمان جنرالهای آموزش دیده از دانشگاههای اروپا در اثنای جنگ دوم جهانی با خاک یکسان شده اند. موقعی که در ترجمه حال بعضی از بزرگان و پیشوایان تحقیق می کنیم با یک دنیا خلوص و صفا و فداکاری برخورد می کنیم که ما را بسیار مسرور می سازد. به جرأت می توان گفت که دوام و استمرار دنیا مدیون فداکاری و از خود گذشتگی سقراط فیلسوف یونان باستان است. برای اینکه به همشهریهای گمراهش غیرقابل اعتماد بودن چیزهای مادی را نشان بدهد و جهت اثبات بقای روح جام شوکران را نوشید. حضرت عیسی مسیح همیشه یک تکه نان خشکیده را صرف می کرد، و روی زمین استراحت می نمود تا خودش را از آلودگیهای دنیا پاک نگاه دارد و همچنین به کلیمی ها ناپایداری نعمات و وسایل خوشگذرانی دنیا را نشان دهد. با وجود اینکه چیزهای مادی نابود شدنی هستند و هیچ اعتمادی بر روی آنها نیست معذالک بسیاری از مردم برای اینکه طبق مرام خود (صفحه ۹) زندگی کنند به چیزهای بی اساس و مادی علاقمند می شوند. آنها معمولاً نقشه می کشند تا هر چه بیشتر پول به دست آورند و اغلب نمی توانند زیر بار عدالت بروند. زیرا آنها می خواهند که به حقوق دیگران ظالمانه تجاوز نمایند. امروزه تمام جنایات و کشتارهایی که اغلب در سرتاسر دنیا اتفاق می افتد ناشی از مال پرستی و سودجویی های غیرقانونی است. وقتی که ما وضعیت رفّت آور بسیاری از ملل رنج کشیده ای که توسط حکومتهای ظالم اداره می شدند مطالعه نمایم بسیار ناراحت می شویم. برای اینکه منابع ملی و دسترنج آنها به وسیله ی استعمارگران خارجی به غارت می رفته و علاوه بر آن احساسات ملی آنها نیز در هم شکسته می شده است. متأسفانه این رسمها هنوز در بسیاری از نقاط دنیا باقی

است. موضوع مورد بحث درباره‌ی امام علی (ع) است، که زندگی اش کاملاً وابسته است به تاریخ اسلام و تمام شرایط لازم جمع شد تا او را اعجوبه‌ای در دانش بسازد. کسی که بخواهد اسلام را شناخته و درک نماید بایستی با خصوصیات امام علی (ع) آشنا بشود زیرا او در حقیقت آئینه و انعکاس صدا و همچنین قول و زبان اسلام است و تمام کلمات و کردارش کاملاً مطابق دستور و حکم قرآن است. او بسیار ساده و بی‌آلایش زندگی می‌کرد و علاوه بر اینکه خانه و کاشانه را ترک نمود در اجتماع هم بسیار فعال بود. او ضمن سادگی و با عبادت و پرسش خدای یکتا و دوری از خطا و گناه، چنان بر نفس (خواهش دل) خود مسلط شده بود که می‌توانست تمام خوشیها و وسایل خوشگذرانی که در دسترس داشت بر خود حرام کرده، به سادگی و با قناعت زیست نماید. (صفحه ۱۰) صفحه ۷، ۸، ۹، ۱۰. ****

مختصری از تاریخ اسلام

چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از خوانندگان راجع به اسلام چیزی ندانند، بنابراین اینجانب بایستی شرحی از تاریخ خلاصه شده صدر اول اسلام را به منظور آشنایی با امام علی (ع) در هر کجا که مقتضی باشد تقدیم نمایم و سپس مقداری از خصوصیات اخلاقی او را شرح داده و اینکه او چگونه در مقابل مشکلات مقاومت کرد و همچنین چگونه علیه تبعیض بی‌جهت و تعصب خانوادگی مخصوصاً در زمان زمامداریش که بسیار گرفتاری داشت ایستادگی نمود. زمان درازی طول کشید که ارسال رسل (از طرف خدا) متوقف گردید و مردم که وقت خود را در نادانی و فراموشی صرف می‌کردند و همچنین وقتی که امور و مسائل به واسطه‌ی جنگهای طولانی ناامن و مختل شده بود و فتنه و فساد و اعمال قبیح و زشت، همه جای دنیا مستولی شده بود، خدا محمد (ص) آخرین پیغمبرش را به رسالت مبعوث گردانید تا مردم را به راه راست هدایت فرماید. حضرت محمد (ص) آن قانونگذار بزرگ چنان تحول اساسی و ناگهانی در عربستان به وجود آورد که اصلی‌ترین نهضت اجتماعی و (صفحه ۱۱) دینی بود که نظیر آن تا به حال در سراسر دنیا دیده نشده است. او موفق شد تا پایه‌های یک آئین قاعده دار را برقرار سازد به طوری که در ظرف مدت ۵۰ سال بر تمدنهای رُم و ایران تفوق یافت و حتی بر قانون و آیین اصلی اروپای مسیحی اثر بزرگ گذاشت که تا امروز هم هنوز چیز تازه و نو ظهور است. در نیمه‌ی اول قرن بیستم یک فرمانی از سازمان ملل متحد صادر گشت مبنی بر آزادی و تساوی حقوق انسانها در صورتی که اسلام ۱۴ قرن پیش به زنان و دختران حق قانونی و استقلال اقتصادی بخشید و علاوه بر آنها وقتی که دختران به عنوان یک چیز مزاحم و اضافی زنده به گور می‌شدند به آنها اختیار داده شد تا امور خود را مستقلاً انجام دهند و عجیب تر آنکه حق مالکیت هم به آنها داده شد. در قانون کشورهای رُم و ایران باستان برتری بزرگان و اشخاص متنفذ بر مردم عادی محفوظ بود به طوری که هیچ بازرگانی نمی‌توانست با دختر اشراف و اعیان ازدواج نماید و همچنین هیچ اشراف زاده‌ای نمی‌توانست با شاهزادگان ازدواج کند. به همین ترتیب یک مرد عادی نمی‌توانست با بزرگان و نه غلامان با مردم عادی معاشرت نمایند. باید دانست که تا سال ۱۹۳۸ میلادی در فرانسه، مهد تمدن، یک زن نمی‌توانست بر علیه کسی اقامه‌ی دعوی نماید و یا بدون اجازه‌ی شوهرش چیزی از دارایی خود را به فروش رساند. اما محمد (ص) پیغمبر گرانقدر اسلام یک دین کامل و عملی را به مردم عرضه داشت که به مسایل مربوط به الهیات، عدالت اجتماعی، امور اقتصادی و تساوی حقوق انسان را جزئی و کلی پاسخ داده است. چنین شایع است که وقتی قحط سالی و تنگی در مکه اتفاق افتاد و (صفحه ۱۲) حضرت محمد (ص) با پیشنهادی نزد عموهای خود عباس و حمزه رفت و به آنها فرمود ملاحظه کنید برادران ابوطالب عائله مند است بیایید از او خواهش کنیم تا یکی از بچه‌هایش را به ما سپرده آنها را تکفل نماییم. بالاخره جعفر و طالب به ترتیب توسط حمزه و عباس و علی (ع) موقعی که شش ساله بود تحت حمایت محمد (ص) قرار گرفتند و به این طریق اساس آموزش معنوی و اخلاقی این کودک باهوش تحت نظر پیغمبر اسلام، بزرگترین معلم و مربی بشر، قرار گرفت. قوای عقلانی این کودک تا آن اندازه بود که در سن ۸ سالگی به پیغمبر اسلام

ایمان آورد. بنابراین او برعکس سایر اصحاب پیغمبر هرگز بت نپرستید و هرگز در رفتارهای ظالمانه و خواسته های بدون دلیل و اعمال غیرعادلانه سران قبائل عرب همراهی نکرد. دین جدید و قانون مساوات و برادری آن با رسوم و عادات قبلی سخت برخورد داشت و کفار تمام راههای زندگی و امرار معاش را بر پیغمبر و پیروانش بستند و بر آنها سخت گرفته و مرتباً ایجاد اشکال می کردند. بنابراین حضرت پیغمبر (ص) مردم را در پنهانی دعوت به خداپرستی می نمود. دعوت پنهانی سه سال طول کشید تا اینکه یک آیه از قرآن بر پیغمبر نازل شد بدین قرار: «به خویشاوندان و اقوام قبیله ات (رسالت خود را) اخطار کن و نسبت به کسی که از مؤمنین تو را پیروی می کند متواضع باش.» (۲۶-۲۱۴). اقوام و خویشاوندان پیغمبر (قبیله ی قریش) از سخت ترین مخالفین او بودند که در عین حال ثروتمند و با نفوذ هم بودند. آنها دعوت شدند تا در خانه ی ابوطالب عموی پیغمبر دور هم جمع شوند. حضرت پیغمبر (ص) تصمیم گرفت از آنچه که در پنهانی می گذشت پرده بردارد. بعد از یک سخنرانی مقدماتی راجع به خدا و صفات او و سرزنش و عیبجویی از (صفحه ۱۳) بت و بت پرستی فرمود: «اول کس میان شما که ایمان به خدای یکتا بیاورد و مرا به عنوان پیغام آور او قبول نماید جانشین من خواهد بود.» هیچ کدام از حاضران موافقت خود را اعلام نکرد جز علی ابن ابیطالب. به طوری که تعدادی از دانشمندان و محققین (۱) بزرگ اهل سنت و جماعت می نویسند: این پیشنهاد سه دفعه تکرار شد و جز حضرت علی کسی جواب مثبت نداد و او چنین گفت: «ای پیغمبر خدا، من به خدا و پیغمبرش ایمان می آورم و در برابر مشکلات تو را یاری خواهم کرد.» پیغمبر فرمود: «این حقیقت را به اطلاع شما می رسانم که علی ابن ابیطالب بعد از وفاتم جانشین من خواهد بود.» باید دانست که این خویشی و قومی پدری در پذیرش دین جدید برای حضرت علی (ع) کافی نبود (پسر عمو بودن امام علی با حضرت پیغمبر علت ایمان حضرت علی نبود) چه بسا اقوام و فامیلی که مصرانه نسبت به عادات آباء و اجدادی خود وفادار بودند، مثل عقیل برادر بزرگتر امام علی (ع) در جنگ بدر (اولین جنگ بین اسلام و بت پرستان) در ردیف دشمنان قرار داشت. اما امام علی (ع) به علت آن نبوغ ذاتی که خدا به او بخشیده بود و تعلیم و تربیتی که در اول زندگی به وسیله ی پیغمبر به او داده شده بود و همچنین به علت رفتار و روش پیغمبر، تمام این عوامل او را به تفکر (صفحه ۱۴) واداشت تا در این موضوع تأمل کند و بالاخره به خدا ایمان آورد. بعد از این جلسه بت پرستان برای حفظ دارایی و موقعیت خود بین مردم و همچنین برای متوقف کردن پیشرفت اسلام، فشار خود را بر مسلمانان چند برابر کردند و با تمام نیروهای شیطانی مسلح شدند تا از انتشار این پیام آسمانی جلوگیری کنند. نه تنها تازه مسلمانها تحت شکنجه قرار می گرفتند بلکه خود پیغمبر هم مستثنی نبود. از پیغمبر شنیده شد که می گفت: «هیچ پیغمبری تاکنون به اندازه ی من آزار و صدمه ندیده است.» با وجود این اندازه رنج و محدودیت، پیغمبر به وسیله ی دستورات اخلاقی و فصاحت و بلاغت قرآن و با خوش خلقی و صفات پسندیده خودش به تدریج مردم را با خود هم عقیده می ساخت. بت پرستان خیلی کوشش کردند تا مردم را دلسرد و از اطراف پیغمبر متفرق سازند اما کوشش آنها بی فایده بود و تعداد مسلمانان مرتباً زیادتر می شد. خشونت و سخت گیری مشرکین تا آن اندازه رسید که مسلمانان ضمن اخذ اجازه از پیغمبر تصمیم گرفتند به سوی حبشه مهاجرت نمایند تا تحت نظر نجاشی پادشاه حبشه در امن و امان باشند. اگرچه آنها خیلی کوشش کردند تا پادشاه را از حمایت مسلمانان منصرف نمایند اما به جایی نرسیدند. سیزده سال به این طریق سپری گشت تا اینکه بزرگان مکه با هم مشورت نمودند تا با وسیله ای پیغمبر را به هلاکت رسانند زیرا آنها حقیقت اسلام را انکار می کردند. چهل نفر از بزرگان آنها در جایی دور هم جمع شدند و تصمیم (صفحه ۱۵) گرفتند از هر قبیله یک نفر انتخاب گردد تا آنها دسته جمعی به او حمله ور شده، او را از پای در آورند. در این صورت طایفه بنی هاشم (قبیله پیغمبر) جرأت نمی کنند با تمام قبائل روبرو شوند و موضوع با پرداخت خون بهاء منتفی و ما از زحمت او خلاص خواهیم شد. حضرت محمد (ص) از این توطئه به وسیله ی وحی آگاهی یافت و سپس موضوع را با حضرت علی (ع) که نزدیک ترین شخص نسبت به او بود در میان گذاشت. برای چاره جویی حضرت علی (ع) قبول کرد که در بستر پیغمبر بخوابد اگرچه خطرات زیادی او را تهدید می کرد بالاخره او جانش را به خطر انداخته این کار را کرد و پیغمبر گرامی جان سالم به

در برد. وقتی که توطئه کنندگان بر بستر پیغمبر حمله ور شدند آنها ناگهان دریافتند که علی (ع) روی بستر خوابیده است. آنها سؤال کردند: «محمد کجاست؟ و علی (ع) جواب داد مگر او را به من امانت داده بودید که از من می پرسید؟» آنها جوابی نداشتند و آنجا را ترک کردند تا سراغ پیغمبر بگیرند. این فداکاری حضرت امام علی (ع) توسط خدا مورد تحسین قرار گرفت. قرآن می گوید: «میان شما مردان، کسی هست که از (جان) خودش صرف نظر می کند تا خشنودی خدا را طلب نماید و خدا نسبت به بندگان (مخلص) مهربان است.» (۲-۲۰۳) بسیاری از مفسرین (۲) اسلامی سنی اعتراف می کنند که آیه مذکور (صفحه ۱۶) به واسطه ی شایستگی و لیاقت امام علی (ع) نازل شده است. حضرت پیغمبر به اتفاق ابوبکر همان شب به سوی مدینه مهاجرت فرمودند و این سرگذشت عصر جدیدی در اسلام به وجود آورد و توسط عمر خلیفه ی دوم به عنوان تاریخ اصلی برگزیده شد. امام علی (ع) پس از اینکه امور منزل حضرت پیغمبر را مرتب نمود تصمیم گرفت با خانواده محمد (ص) به مدینه مهاجرت نماید و سایر اصحاب هم بتدریج عازم مدینه شدند تا خود را به پیغمبر (ص) ملحق سازند. در تعقیب در دسرها و ستمهایی که در مکه بر پیغمبر (ص) تحمیل می شد بت پرستان، کلیمی ها و چادر نشینان اطراف مدینه را برای کشتار حیوانات و غارت اموال مسلمانان تحریک می کردند. به منظور ایجاد بی نظمی در اطراف مدینه چند برخورد و زد و خورد اتفاق افتاد اما آنها توسط همراهان حضرت پیغمبر (ص) مورد تعقیب واقع می شدند و آنها به طرف کوههای اطراف فرار نموده در غارها پناه می گرفتند تا اینکه در سال دوم هجرت بزرگان مکه تصمیم گرفتند تا آیین جدید و مؤمنین را ریشه کن سازند. (صفحه ۱۷) صفحه ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷. ****

الف- امام احمد حنبل، در کتاب مسند، باب اول، صفحات ۱۵۹ و ۱۱۱ و ۳۳۳. ب- امام ثعلبی، در تفسیرش، ج- موفق ابن احمد خوارزمی، در کتاب مناقب، د- نورالدین صباغ مالکی، در کتاب فصول المهمه، باب اول، صفحه ی ۱۴، ه- حافظ ابونعیم اصفهانی، در کتاب حلیه الاولیاء، و بسیاری از دیگران. الف- ابواسحاق ثعلبی، ب- فاضل نیشابوری، ج- امام فخر رازی، د- جلال الدین سیوطی، ه- حافظ ابونعیم اصفهانی، و- خطیب خوارزمی، ز- محمد بن یوسف گنجی، ح- امام محمد غزالی، و بسیاری دیگر از مفسرین سنی در تفسیر هایشان.

جنگ بدر

هم اکنون یک لشکر مجهز با ۹۵۰ نفر مردان جنگ آور، خودشان را برای جنگ با پیغمبر آماده می کردند. میان آنها لجوج ترین دشمنان اسلام که اغلب عموزاده های پیغمبر بودند دیده می شدند و پیغمبر برای چنین جنگی اصلاً آمادگی نداشت. پیغمبر برای آنها چنین پیغام فرستاد: «ما همه از یک فامیل هستیم و بیشترین شما عموها و عموزاده های من هستید مرا به خود واگذارید تا با عرب مواجه گردم در این صورت چنانچه پیروز گشتم مایه ی افتخار شماست. اما چنانچه شکست خوردم شما به آرزوی خود رسیده اید.» جوابی جز پاسخ جنگ نیامد و سرانجام مسلمانان گرفتار جنگ شدند. اگرچه لشکر پیغمبر ۳۱۳ نفر بودند اما به واسطه ی ایمانشان به خدا و استواری در عقیده شان قوی تر از هزار نفر بودند. این مردان مصمم در مقابل دشمن قرار گرفتند. سه مرد از کینه توز ترین دشمنان اسلام به اسامی عتب و پسر و برادرش شیب و ولید جلو آمدند، در حالی که به ثروت و بزرگی خود می بالیدند. سه نفر جنگجوی هم شأن خودشان را به مبارزه طلبیدند زیرا کسر شأن آنها بود که با اشخاص معمولی جنگ کنند. (صفحه ۱۸)

حضرت علی (ع)، عمویش حمزه و پسر عمویش عبیده (فرزند حارث) با آنها رو به رو شدند. حضرت علی با ولید مواجه شد و ضربه ای بر شانه اش فرود آورد به طوری که سر شمشیر زیر بغل ولید نمایان شد و او به طرف پدرش عتب فرار کرد تا به او پناه برد، حضرت علی (ع) او را تعقیب نمود و با ضربه ی دیگری بر ران پایش او را سر به نیست کرد. سپس او به کمک عمویش حمزه شتافت که رو به روی شیب قرار داشت. آنها آنقدر شمشیرها را به یکدیگر حواله کرده بودند که شمشیرهای آنها شکست و مجبور شدند با هم گلاویز شده شروع به مشت زنی با یکدیگر بنمایند. حمزه تنومند و بلند قامت بود به طوری که دشمن از پشت سر او

دیده نمی شد. حضرت علی (ع) فرمود: «سرت را مواظب باش عمو» و فوراً با نیش شمشیر دشمن را بر زمین انداخت. عبیده و عتبه هر دو خیلی شجاع و بی باک بودند و موقعی که هر دو شمشیر به همدیگر حواله می کردند و جنگ هنوز شدت داشت، عتبه با یک حمله ناگهانی کشته شد. اما ساق پای عبیده به شدت ضربه دید و او بر اثر آن در راه برگشتن به مدینه وفات یافت. بالاخره دو سپاه با شمشیر به همدیگر حمله بردند. از طرف مسلمانان روح فداکاری و روحیه ای در سطح بالا دیده می شد به طوری که وقتی روشنی و برق شمشیرها تمام شد، کشته شدگان از دشمن هفتاد نفر بودند و همان طور که تاریخ سابقه می دهد نصف آنها به وسیله ی شمشیر امام علی (ع) کشته شده بودند. دشمن از میدان رزم پا به فرار گذاشت و ۷۰ نفر آنها نیز به دست مسلمانان اسیر گشتند اگرچه مسلمانان جنگ خوبی کردند اما اگر (صفحه ۱۹) امام علی (ع) در جنگ شرکت نکرده بودند سرنوشت جنگ چیز دیگر بود. چون اغلب اسراء خواندن و نوشتن را می دانستند طبق فرمان پیغمبر آنها وقتی آزاد می شدند که به مسلمانان سواد می آموختند. (صفحه ۲۰) صفحه ۱۸، ۱۹، ۲۰. ****

انقضاء برادری میان مسلمانان

آیه ای از قرآن چنین می فرماید: «مؤمنین با هم برادرند، بنابراین (ای پیغمبر) بین برادران صلح و آشتی برقرار کن». بنابراین حضرت پیغمبر مؤمنین (پروانش) را راهنمایی کرد تا هر دو نفر با هم قرارداد برادری بین خودشان برقرار سازند. برادران با مشورت حضرت پیغمبر (ص) انتخاب می شدند. اما چون حضرت علی از طرف کسی انتخاب نشد، از این بابت بسیار افسرده و دلتنگ گردید. پیغمبر خطاب به او فرمود: «تو برادر شخص من هستی و تو در مقایسه با من مثل درجه و رتبه هارون نسبت به حضرت موسی می باشی جز اینکه بعد از من پیغمبری ظهور نخواهد کرد». این اظهار و فرمایش از پیغمبر در چند مکان شنیده شد. (۱). (صفحه ۲۱) شیعیان این روایت معتبر را دلیل اساسی در اثبات خلافت بلافضل امام علی (ع)، پس از رحلت حضرت پیغمبر (ص)، می دانند و همچنین در سال دوم هجرت علی (ع) با فاطمه تنها دختر پیغمبر ازدواج کرد. او به علت عقیده ی محکمی که به خدا داشت و به واسطه ی عفت و پرهیزکاری زبانزد تمام طبقات مردم بود و حضرت پیغمبر به او زیاد احترام می گذاشت. حضرت فاطمه (س) به وسیله ی چند مرد مهم و با نفوذ خواستگاری شد تا دست ازدواج به آنها بدهد، اما محمد (ص) به درخواست آنها رضایت نمی داد. در جواب تقاضا کنندگان می فرمود: «درباره ی ازدواج فاطمه منتظر وحی الهی هستم». عاقبت این افتخار نصیب امام علی (ع) شد. (صفحه ۲۲) صفحه ۲۱، ۲۲. **** الف- ابو عبد الله بخاری در کتاب صحیح، جلد سوم، صفحه ی ۵۴، از مغازی روایت کرده است، ب- مسلم در کتاب صحیح، جلد دوم، صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷، ج- امام احمد حنبل در کتاب مسند ۷ جلد اول، صفحات ۱۱۸ و ۹۸ و ۱۱۹، د- جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ الخلفاء، ه- علی ابن حسین مسعودی، در کتاب مروج الذهب، جلد دوم، صفحه ی ۴۹، و- ابو عبد الله نیشابوری، در کتاب مستدرک، جلد سوم، صفحه ی ۹.

جنگ احد

جنگ احد در سال سوم هجری به وقوع پیوست. بعد از جنگ بدر زد و خوردهای بسیاری اتفاق افتاد و مسلمانان آنها را پس می زدند. ولکن قبیله ی قریش همیشه بیشتر در فکر آن بود که از حضرت محمد (ص) انتقام بگیرد، بنابراین یک نیروی پنج هزار نفری به سرکردگی ابوسفیان مکه را ترک نمودند تا بر علیه مسلمانان جنگ نمایند. سپاه پیغمبر پس از مشورت های لازم مسلح از مدینه خارج شد. دو سپاه نزدیک کوه احد در شش کیلومتری مدینه با هم برخورد کردند. علمدار سپاه بت پرستان شخص شجاعی به نام طلحه ابن ابی طلحه بود که مرتباً مبارز می طلید. حضرت علی (ع) جلو آمد و به مجردی که طلحه او را دید گفت: هیچ کس دیگر جرأت نداشت با من جنگ کند جز تو. به طوری که تاریخ نویسان می نویسند حضرت علی (ع) او را با یک چشم به هم زدن

کشت. سپس برادرش علم را بلند نمود که او هم کشته شد. چند جنگجوی دیگر از همان خانواده در جنگ تن به تن با امام علی (ع) کشته شدند تا اینکه یک غلام سیاه برای گرفتن انتقام خون صاحبانش مبارز طلبید. به طوری که تاریخ می گوید امام علی در اولین ضربه شمشیر او را به دو نیم کرد به طوری که (صفحه ۲۳) بدنش برای چند لحظه سرپا بود. دشمن وحشت زده از میدان کارزار فرار کرد که ناگهان حادثه ای نظر آنها را جلب کرد. تعداد نسبتاً زیادی حدود پنجاه نفر به عنوان گارد نگهبان یک معبر باریکی را روی تپه ای بلند دیده بانی می کردند، جایی که دشمن می توانست تپه را دور زده از پشت به مسلمانان حمله کند. با وجود سفارش پیغمبر که آنجا را ترک نکنند آنها آنجا را برای جمع آوری غنائم جنگی هنگامی که دشمن فرار می کرد ترک کردند. ناگهان دشمن آنجا را بدون محافظ دید، فرصت را غنیمت شمرده پس از عبور از تنگه از پشت به مسلمانان حمله ور شدند. در ضمن کسی بلند فریاد کشید محمد کشته شد. به زودی پس از انتشار این خبر تکان دهنده مسلمانها وحشت زده میان خودشان شمشیر کشیدند و سرانجام آنها پیغمبر را تنها گذاشتند و به طرف کوهها فرار کردند. جز ۴ یا ۶ نفر که مقاومت کردند تا از پیغمبر دفاع کنند. تعدادی از مورّخین سنّی (۱) می نویسند: تمام سپاه پیغمبر حتی صحابه ی بزرگ فرار کردند جز علی، زبیر، طلحه و ابودجانه. در بحبوحه ی جنگ شمشیر امام علی شکست و به طوری که شایع است شمشیری به نام ذوالفقار به وسیله ی فرشته ای از دنیای غیر مرئی در اختیار علی گذاشته شد و صدایی رمزی ندا در داد: «جوانمردی، جز علی نیست و نه شمشیری مثل ذوالفقار». یکی از مجاهدین بزرگ اسلام به نام حمزه عموی پیغمبر در این (صفحه ۲۴) جنگ کشته شد و این داغ اثر عمیقی بر قلب پیغمبر گذاشت. اگرچه مسلمانها در این جنگ شکست خوردند اما دشمن جنگ را ادامه نداد و بدون اشغال مدینه ی بی دفاع میدان جنگ را به سوی مکه ترک کرد. روایت شده است که امام علی (ع) در این جنگ نود زخم شمشیر خورد و با وجود خستگی فوق العاده برای یک لحظه هم حمایت خود را از پیغمبر دریغ نداشت. در این ضمن جبرئیل (فرشته ی مقدّس) از آسمان فرود آمد و به پیغمبر گفت: «آنجا را نگاه کن که چگونه علی با تمام وجود و با روحیه ی فداکاری جنگ می کند.» پیغمبر خدا فرمود: علی کاملاً شبیه من است و من هم کاملاً شبیه او هستم (ما هر دو از یک ذات به وجود آمده ایم). به طوری که دانشمندان سنّی تصدیق دارند این قول در چند مکان مختلف از پیغمبر شنیده شد. (۲). (صفحه ۲۵) صفحه ۲۳، ۲۴، ۲۵. **** الف - ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد سوم، صفحه ی ۲۷۶، ب - نورالدین مالکی در کتاب فصول المهمه، صفحه ی ۴۳، ج - حلبی، در کتاب سیرت الحلبیه، جلد سوم، صفحه ی ۱۲۳. الف - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، ب - ابن مغازلی، در کتاب مناقب، ج - موفق ابن احمد، در کتاب مناقب، د - ترمذی، در کتاب صحیح، ه - ابن ماجه، در کتاب سنن، صفحه ی ۹۲، و - محمد ابن یوسف گنجی، در کتاب کفایت الطالب، و بسیاری دیگر.

جنگ خندق (احزاب)

در ده سالی که پیغمبر در مدینه زندگی می کرد مسلمانها به وسیله ی بت پرستان مکه سخت در فشار بودند و دشمن نمی گذاشت آنها آسوده خاطر باشند. به طوری که مجبور بودند در دسرها و مشکلات زیادی را تحمل کنند زیرا مسلمانان در بیش از هفتاد جنگ چه بزرگ و یا کوچک در تمام این مدت گرفتار بودند. در سال پنجم هجری یک لشکر شامل ده هزار مرد جنگی عازم مدینه شدند. فرمانده این سپاه باز ابوسفیان بود که با محمد (ص) لج می کرد و در حقیقت کینه ی خانوادگی داشت. پیغمبر ضمن مشورت با اصحاب اطراف مدینه خندقی حفر نمود تا دشمن را عقب نگاه دارد. عمرو بن عبدود که شهرت دلاوریش سراسر عربستان را فرا گرفته بود و با هزار نفر جنگجو برابری می کرد به اتفاق چهار مبارز دیگر با اسب به این طرف خندق پریدند. عمرو در حالی که بسیار خشمگین بود با صدای بلند مبارز طلبید. مسلمانان خیلی وحشت زده شدند وقتی که این پهلوان بی باک در میدان رزم نمایان شد، هیچ کس داوطلب جنگ با او نبود. عمرو گفت: «کجاست آن بهشتی که آرزو دارید برای همیشه در آن

جاوید (صفحه ۲۶) و خوش باشید، من دنبال کسی می‌گردم که بتواند با من مصاف دهد.» هیچ جواب مثبتی داده نشد جز حضرت علی (ع) که آمادگی خود را اعلام داشت. پیغمبر (ص) فرمود: «بنشین علی او عمرو است» و روی خود را به طرف پیروانش برگرداند و فرمود: «چه کسی حاضر است ما را از شر این مرد شرور خلاص کند؟» هر دفعه عمرو مبارز می‌طلبید حضرت علی (ع) حاضر بود که با او رو به رو شود. سرانجام از طرف پیغمبر اجازه گرفت و خوشحال بود که با این دشمن خدا جنگ می‌کند، مثل خوشحالی کسی که از زندان خلاص می‌شود. امام علی (ع) در سن ۲۵ سالگی با قهرمان قوی و تنومند عربستان مواجه گردید که سابقه و تجربه‌ی زیادی در جنگ داشت. او به شدت توسط عمرو تحقیر می‌شد و نمی‌دانست که چه بسا جوانانی وجود دارند که ممکن است شجاع و بی‌باک باشند. عمرو در وهله‌ی اول بر حضرت علی (ع) رحمت آورد که در عنفوان جوانی به استقبال مرگ می‌رود و سپس گفت: «تو خیلی جوانی که با من ستیز کنی، تو چه کسی هستی؟ او جواب داد من علی فرزند ابیطالب هستم.» به مجرد اینکه عمرو این نام را شنید یک کمی تکان خورد و با ناامیدی چنین گفت: «پدر تو دوست نزدیک من بود و دوست ندارم خون جوانی مثل تو را بریزم چه بهتر که یکی از عموهایت به میدان آیند.» حضرت علی (ع) فرمود: «حرفهای ابلهانه را واگذار، من وظیفه خود می‌دانم که تو را در راه خدا به قتل رسانم.» و سپس اضافه فرمود: «تا آنجا که من می‌دانم تو در میدان کارزار یکی از سه حاجت طرف مقابل را برمی‌آوری، حالا یکی از خواسته‌های مرا قبول کن، اولاً بت پرستی را ترک (صفحه ۲۷) کن و وارد جمع مسلمانان شو.» عمرو جواب داد: «من هرگز به محمد ایمان نمی‌آورم. درخواست دومی تو چیست؟» امام علی (ع) فرمود: «تصمیم خود را عوض کن و از جنگ صرف نظر نمای یا اینکه از اسب پیاده شو، زیرا من پیاده هستم.» عمرو گفت: «آن ننگ خانواده من است اگر مردم بگویند عمرو از یک جوان بی تجربه ترسید» و سپس از اسب پیاده شد و به طرف امام علی (ع) با شمشیر کشیده حمله ور گردید. حضرت علی (ع) فوراً سرش را با سپر پوشانید، ضربه آنقدر شدید و سخت بود که سپر از هم درید و سر مبارک آن حضرت کمی آسیب دید. حضرت علی (ع) ضربه‌ی محکمی به ران پای عمرو وارد کرد به طوری که ضربه به هدف رسید و پهلوان نامی بر روی زمین در غلطید. موقعی که میدان نبرد از گرد و خاک، روشن شد مشاهده گردید که حضرت علی (ع) روی سینه‌ی عمرو نشسته تا سرش را از بدن جدا کند، همه در شگفت شدند. عمرو در آخرین لحظات جان دادنش وصیت کرد که امام علی (ع) از لباس و اسلحه قیمتی اش صرف نظر نماید. حضرت علی (ع) موافقت کرد و فرمود: «فراموش کردن آن برای من آسان است» و سپس آن چهار نفری که با عمرو همراهی کرده بودند همگی فرار کردند تا از خندق گذر کنند. یکی از آنها چون خواست بگریزد داخل خندق افتاد و مسلمانان شروع به سنگباران او کردند اما او یکی را به مبارزه دعوت کرد. حضرت علی (ع) وارد خندق شد و او را با یک ضربه شمشیر به هلاکت رسانید. (صفحه ۲۸) به طوری که بعضی از مورخین (۱) سنی می‌نویسد پیغمبر فرموده است: «ارزش ضربت علی نزد خدا در روز خندق بیشتر از عبادت عالیشان (فرشتگان و انسانها) است.» عمرو که تنها امید بت پرستان قریش بود و روی او خیلی حساب می‌کردند غیر منتظره کشته شد و در نتیجه ترسی عمیق بر دشمن مستولی گردید. ابوسفیان متحیر بود که چگونه به این وضعیت سر و سامان دهد. مقارن با این احوال طوفان سختی برخاست و او بر آن شد که به مکه مراجعت نماید، او سخنرانی کوتاهی ایراد نمود و سپس سپاه مکه به تبعیت از او آنجا را ترک کردند. این جنگ به عنوان جنگ احزاب نیز مشهور است زیرا گروههای بسیاری از یهودیان و چادر نشینان اطراف مکه و مدینه در این جنگ شرکت داشتند. اگرچه کلیمیان قبلاً قرارداد دفاع از مدینه را امضاء کرده بودند ولیکن مثل همیشه پیمان خود را شکسته و در پنهانی اسلحه به طرف مکه ارسال می‌داشتند. آنها مرتباً با بت پرستان مکه مشغول بستن قرارداد بودند، بنابراین مسلمانها نمی‌توانستند از طرف آنها آسوده خاطر باشند. حضرت محمد (ص) تصمیم گرفت آنها را تحت انقیاد خود درآورد و عاقبت در سال هفتم هجری به آنها اعلام جنگ داد. کلیمیان از پیشرفت اسلام هراسناک بودند زیرا آن به منافع بزرگانشان لطمه وارد می‌کرد. (صفحه ۲۹) صفحه ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹. ***** الف - حکیم نیشابوری، در کتاب مستدرک، جلد سوم، صفحه ی ۳۲، ب - مسعودی، در کتاب مشهورش

مروج الذهب، ج- طبری، در کتاب تاریخ طبری.

جنگ خیبر

در ۸۶ کیلومتری مدینه یک جای آبادی بود به نام خیبر که با قلعه هایی چند محصور شده بود و کلیمیان در اطراف قلعه ها مشغول کشاورزی بودند. مسلمانها به سرکردگی پیغمبر (ص) به این منطقه رسیدند و جلو قلعه ها چادر های خود را برافراشتند وقتی کلیمیان موضوع را فهمیدند به داخل قلعه ها فرار کرده تا خود را آماده جنگ نمایند. آنجا قلعه ای دارای استحکامات و برج و باروی محکم به نام قموس وجود داشت و آنها همگی در آن قلعه جمع شدند. مسلمانان سه هفته منتظر ماندند تا قلعه را فتح نمایند ولیکن موفقیتی بدست نیاوردند. ابوبکر و عمر دو صحابه ی بزرگ پیغمبر یکی پس از دیگری وارد عرصه ی کارزار شدند ولیکن به دست یهودیان (۱) شکست خوردند. (صفحه ۳۰) بطوریکه که طبری، مورخ سنی مذهب روایت می کند، موقعی که عمر از جنگ برگشت از شجاعت مرحب فرمانروای قلعه شرح و گزارش می داد. پیغمبر فرمود: فردا علم جنگ را به کسی خواهم داد که او خدا و پیغمبرش را دوست می دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند. (۲). روز بعد پیغمبر (ص) سراغ حضرت علی (ع) گرفت که مبتلا به چشم درد بود. پیغمبر دعا فرمود و درد چشم حضرت علی در همان لحظه بهبود یافت بالاخره علم جنگ به او داده شد و حضرت عازم جنگ گردید. امام علی (ع) با قدمهای شمرده به سوی قلعه گام برداشت. ناگهان در بزرگ قلعه قموس باز شد و تعدادی جنگ آور بیرون آمدند. حارث برادر مرحب چنان نعره وحشتناکی کشید که همراهان حضرت علی کمی عقب کشیدند اما علی جلوی او ایستاد و آنها بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند، بالاخره حارث با شمشیر حضرت علی (ع) کشته شد. اکنون حضرت علی (ع) با مرحب که بین یهودیان از همه شجاع تر و در دلاوری مشهور بود، روبرو شد و همانطور که در قدیم رسم بود مرحب شروع به رجزخوانی کرد. او چنین گفت: (صفحه ۳۱) تا آنجا که خیبر به یاد دارد من در جنگ مرد باتجربه ای هستم و آنها که با من روبه رو شوند در خون خود خواهند غلطید. حضرت علی (ع) در جواب او فرمود: «من کسی هستم که مادرم نام مرا حیدر گذاشته است (حیدر به معنی شیری است که مرتباً حمله می نماید و هرگز از شکارگاه فرار نمی کند).» مرحب (از شنیدن نام حیدر) سر اسبش را برگرداند تا فرار کند زیرا او از کاهن یهودیش شنیده بود که به دست شخصی حیدر نام کشته خواهد شد. اما او دوباره به طرف حضرت علی (ع) برگشت و با خود می گفت که حیدر در عالم بسیار است چه کسی می داند که او همان کس باشد. چون او از مرگ برادرش حارث بسیار خشمگین بود خواست که امام علی را غافلگیر و در جنگ پیشدستی کند، اما علی او را با یک حمله ی ناگهانی کُشت. کلیمها به داخل قلعه فرار کردند و در را از پشت بستند. حضرت علی (ع) به طرف در قلعه رفت و آن را با تمام نیرویش از جا کند و به طرفی انداخت. به این طریق راه را برای همراهانش باز کرد تا به داخل قلعه حمله کنند. تمام قلعه ها گشوده شد و بسیاری از یهودیان اسیر گشتند. مردان خدا و همچنین پیشوایان بزرگ نسبت به دشمن ضعیف و شکست خورده با مهربانی رفتار کرده از انتقام صرف نظر می کنند. پیغمبر اسلام به حد کافی مهربان بود تا به درخواست یهودیان مبنی بر ماندن در آنجا به شرط اینکه خلع سلاح گردیده و به کفار مکه هم کمک نکنند و در برابر محافظت منطقه ی آنها نصف محصولات خود را به مسلمانان واگذار نمایند، موافقت فرمود. در ۱۴۰ کیلومتری مدینه نزدیک قلعه ی خیبر سرزمین آبادی بود به (صفحه ۳۲) نام فدک جایی که یهودیان در زمینهای مستعد آنجا کشاورزی می کردند و روزگار خوشی داشتند. پیغمبر اسلام به منظور خنثی کردن هرگونه عملی بر ضد اسلام به بزرگ و ریش سفید آنجا پیامی فرستاد تا آنها در برابر حمله دشمن تحت محافظت اسلام باشند، به شرط اینکه نصف در آمد مزارع را به دولت اسلامی تسلیم و در توطئه ای بر علیه مسلمانان شرکت نمایند. به طوری که قانون شرع مقرر می دارد مناطقی که با نیروهای نظامی فتح گردند، به طور کلی به عنوان خزانه ی ملی متعلق به همه ی مسلمانان است اما نواحی فتح شده بدون لشکرکشی و خونریزی به شخص پیغمبر تعلق دارد و سپس به جانشینان بر حق پیغمبر، او

ممکن است اجاره دهد یا به هر کسی که مایل است آن را ببخشد. تعدادی از مفسرین (۳) اسلامی می نویسند موقعی که آیه ی «آن چیزها که خدا از مال آنها عاید پیغمبر خویش کرد که اسبی و شتری بر آن نتاختید ولی خدا پیغمبر خویش را به هر که خواهد مسلط می کند و خدا بر همه چیز تواناست. هر چه خدا از اموال مردم این دهکده ها عاید پیغمبر خویش کرده خاص خدا و پیغمبر و خویشاوندان وی و یتیمان و مسکینان و به راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگرند. هر چه پیغمبر به شما دهد بگیرید و از هر چه منع تان کند بس کنید و از خدا بترسید که خدا سنگین مجازات است.» (آیات ۶ و ۷ سوره ی (صفحه ۳۳) مبارکه ی حشر). سپس پیغمبر گرامی حضرت فاطمه (س) دختر خود را طلبد و فرمود خداوند به من امر کرده است تا فدک را به تو ببخشم. (۴) بعدها در زمان خلیفه ی اول ابوبکر، به منظور های سیاسی، مالکیت فدک از فاطمه (س) سلب گردید. (البته منظور مؤلف تاریخ نگاری نیست چون کتاب در دست درباره ی مرد بالا مقامی است در اسلام که اساس کردار و گفتارش مبنی بر قرآن و اصول اسلامی است و او همه جا قدم به قدم از بیجگی ملازم حضرت پیغمبر بوده است. بنابراین لازم است در وهله ی اول فراز هایی از تاریخ اسلام را تقدیم خوانندگان عزیز بنمایم تا حالت ویژه شخصی او را مدلل نموده باشیم.) (صفحه ۳۴) صفحه ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴. الف- حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیه الاولیاء، جلد اول، صفحه ی ۶۲، ب- محمد بن طلحه شافعی، در کتاب مطالب السؤل، صفحه ی ۴، ج- محمد بن یوسف شافعی، در کتاب کفایت الطالب، فصل ۱۴، د- محمد بن اسماعیل بخاری، در کتاب صحیح، صفحه ی ۱۰۰، ه- ابن حجاج، در کتاب صحیح، جلد دوم، صفحه ی ۳۲۴. الف- امام احمد حنبل، در کتاب مسند. ب- ابن ماجه قزوینی، در کتاب سنن. ج- محمد بن یوسف گنجی، در کتاب کفایه، فصل ۱۴. د- شیخ سلیمان بلخی حنفی، در کتاب ینابیع الموده، فصل ششم. ه- ابن عسقلانی، در کتاب اصابه، جلد دوم، صفحه ی ۵۰۸. الف- امام احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ب- جلال الدین سیوطی، در کتاب تفسیر، جلد چهارم، صفحه ی ۱۷۷ (درالمنثور) ج- حاکم ابوالقاسم حسکانی، در کتاب تاریخ، د- ابن کثیر عماد الدین اسماعیل، در کتاب تاریخ. ه- شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع الموده، باب ۳۹، از تفسیر ثعلبی، و- حافظ ابن مردویه، در تفسیر. الف- امام احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ب- جلال الدین سیوطی، در کتاب تفسیر، جلد چهارم، صفحه ی ۱۷۷ (درالمنثور) ج- حاکم ابوالقاسم حسکانی، در کتاب تاریخ، د- ابن کثیر عماد الدین اسماعیل، در کتاب تاریخ. ه- شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع الموده، باب ۳۹، از تفسیر ثعلبی، و- حافظ ابن مردویه، در تفسیر.

جنگ ذوسلاس [۱]

در سال هشتم هجری یک نیروی دوازده هزار نفری سوارکار هم عهد شدند تا شبانه به مدینه حمله کنند و مقصود آنها کشتن پیغمبر یا وصی او حضرت علی (ع) بود. بعضی از دانشمندان اسلامی عقیده دارند که حضرت پیغمبر (ص) به وسیله ی وحی از ماجرا خبردار شد، اما در ضمن جاسوسانی که اطراف مکه گمارده شده بودند این خبر را به او گزارش دادند. حضرت پیغمبر (ص) موضوع را در مسجد با جمعیت در میان گذاشت و سپس صحابی بزرگ ابوبکر دستور یافت با چهار هزار سپاهی مجهز بر علیه آنها به مبارزه برخیزد. او همراهان خود را به آهستگی پیش برد تا اینکه در چشم رس دشمن قرار گرفت. ۲۰۰ نفر، سوار بر اسب جلوی ابوبکر آمدند و اظهار داشتند: «ما وسایل جنگ فراهم آورده ایم تا محمّد یا پسر عمویش علی را به قتل رسانیم. منظور تو از این لشکر کشی چیست؟» ابوبکر در جواب گفت: «من بر حسب وظیفه دستور دارم که اسلام (صفحه ۳۵) را بر شما عرضه نمایم چنانچه آن را رد کنید با شما جنگ خواهم کرد.» آنها قدرت و نیروی لشکر شان را به رخ او کشیدند، در نتیجه وحشت او را فرا گرفت و تصمیم گرفت به مدینه برگردد. مراجعت سپاه آن هم با آن حالت ناگوار پیغمبر را سخت متأثر ساخت و در این زمان عمر به سمت فرماندهی سپاه انتخاب گردید. اما او هم موفقیتی به دست نیاورد و مثل ابوبکر به مدینه مراجعت نمود. سرانجام علی بی ابیطالب (ع) دعوت شد و پس از تبادل نظر کوتاهی مأموریت یافت تا آنها را تعقیب نماید. حضرت علی برخلاف دو فرمانده قبلی نیروی خود را

با سرعت هر چه بیشتر از طریق میانه بر به جلو راهبری فرمود تا بی خبر به آنها برسد. او شبها حرکت می کرد تا اینکه بالاخره در چشم رس دشمن قرار گرفت. این دفعه هم مثل سابق دویست نفر به سراغ او آمدند و گفتند: تو چه کسی هستی؟ حضرت جواب داد: «اسم من علی فرزند ابیطالب هستم و شما را دعوت می کنم که به اسلام تسلیم شوید.» آنها گفتند: منظور قلبی ما تو هستی و ما به هر وسیله ای که باشد تو را با افرادت به قتل خواهیم رسانید. وعده ای ما فردا هنگام ظهر. حضرت علی فرمود: «شما را چه می شود، لعنت بر شما باد، شما با کشتن، مرا تهدید می کنید؟ من با شما فردا در موقع تعیین شده جنگ خواهم کرد.» مسلمانان در نیمه شب طبق فرمان مولا اسبهای خود را خوراک داده و اسلحه های خود را برای جنگ بر علیه این دشمن سرسخت آماده نمودند. وقتی که سپیده ی صبح دمید جمعیت به پیشوایی حضرت نماز صبح را به جا آوردند و هنوز هوا تاریک بود که حمله ی سختی به دشمن نموده به طوری که عقب لشکر هنوز وارد جبهه نشده بود که بسیاری از دشمن (صفحه ۳۶) به وسیله ی جلوداران لشکر به هلاکت رسیده بودند و تعداد زیادی هم با طناب و زنجیر اسیر شده بودند. هم اکنون اسراء با مواشی و گوسفند و شتر و غیره به طرف مدینه انتقال داده شدند و پیغمبر (ص) و سایر مؤمنین از مدینه خارج و به استقبال علی (ع) و سپاه افتخار آفرینش آمدند. حضرت علی ضمن تحسین فراوان جمعیت با مقدار متناهی از غنائم جنگی وارد مدینه شد. این تنها روایتی است که در این کتاب از منابع معتبر شیعه گرفته شده و آن با آنچه دانشمندان سنی نوشته اند اختلاف دارد. مراکز مسکونی دشمن یک ناحیه ی سنگلاخی بود به طوری که با اصطکاک سم اسبها بر روی زمین جرقه های روشنی دیده می شد و اسبها نیز از نفس افتاده بودند. این فداکاری آنقدر شایان تحسین بود که یک سوره از قرآن به واسطه ی این کار برجسته از آسمان نازل شد. قرآن می گوید: «به نام خدای رحمان و رحیم، قسم به تیز تکان (منظور اسبها می باشد) که نفس زنند و آتش فروزان (با سُم خویش از سنگ) شعله بر آرند و مهاجمین صبحگاهان که در آنجا گردی بر آرند و با گرد در میان جمع دشمن شوند که انسان نسبت به پروردگار خویش ناسپاس است و او بر آن گواهی می دهد و او به دوستی مال سخت است.... (سوره ی ۱۰۰ از قرآن مجید)». (صفحه ۳۷) صفحه ۳۵، ۳۶، ۳۷. **** جنگی که رشته های زنجیر و طناب جهت اسارت دشمن به کار برده شد.

جنگ موته

در سال هشتم هجری یک امنیت نسبی سراسر عربستان مستقر شده بود و نه کلیمیا در شمال و نه بت پرستان مکه هیچ کدام تهدیدی برای اسلام نبودند. در همان زمان یک اتفاقی پیغمبر را بر آن داشت تا نیرویی به سوی قصبات مرزی سوریه گسیل دارد. حضرت پیغمبر قبلاً مردی را جهت تبلیغات دینی به دربار دمشق فرستاده بود اما قبل از اینکه به آنجا برسد به وسیله ی مأموران مرزی کشته شده بود و همچنان مقارن این زمان ۱۶ نفر مبلغ دیگر در آن صفحات کشته شده بودند. جایی که آنها به قتل رسیده بودند سرزمین موته نام داشت. یک لشکر سه هزار نفری به سرکردگی جعفر برادر تنی حضرت علی (ع) عازم موته گشت تا انتقام کشته شدگان را از قاتلین بگیرد. حضرت پیغمبر در اردوگاه مدینه نطق کوتاهی ایراد فرمود و ضمن آن فرمود: «شما عازم همان جایی هستید که برادران شما را کشته اند، شما جلو بیفتید. اول، آنها را دعوت کنید تا به خدای یکتا ایمان آورند، اگر دعوت شما را رد نکردند (قبول کردند) شما بایستی از (صفحه ۳۸) انتقام صرف نظر نمایید. در غیر این صورت شما با آنها به نام خدا جنگ کنید و آن دشمنان خدا را مجازات نمایید اما به خاطر داشته باشید که مبادا برای کشیشان و رهبانان چه زن و چه مرد که از زندگی اجتماعی کناره گرفته اند مزاحمتی ایجاد کنید و همچنین مبادا کودکان و زنان و سالمندان را به قتل رسانید و دقت کنید خانه ها و زمینهای کشاورزی را ضایع مسازید.» دولت سوریه به خوبی از دلاوری و فداکاری مسلمانان اطلاع داشت و همچنین از موفقیت آنها در جنگهای با قبایل گوناگون مطلع بود. با وجود این حقیقت که این دو سپاه (سپاه رُم و سپاه اسلام) از نقطه نظر جنگاوری قابل مقایسه نبودند، هم از لحاظ تجهیزات جنگی و هم از نظر تعداد نفرات، مسلمانان فداکاری فوق العاده ای از خود نشان داده

تلفات زیادی به دشمن وارد کردند، در حالی که شعار لا اله الا الله را با صدای بلند سر می دادند. آنها بدین وسیله باعث شدند تا دشمن فکر کند سپاه کمکی به آنها می رسد تا مسلمانان را یاری دهد، در نتیجه لشکر سوریه حمله بر علیه مسلمانان را برای دو روز متوقف ساخت. این تدبیر جنگی زیرکانه به مسلمانها فرصت داد تا میدان جنگ را به سوی مدینه ترک نمایند، اگرچه مسلمانها از این لشکرکشی نتیجه ی خوبی نگرفتند اما شهرت و آوازه ی اسلام در خارج بیشتر شد و آن راه را برای تبلیغات بعدی باز کرد. (صفحه ۳۹) صفحه ۳۸، ۳۹. ****

فتح بزرگ مکه

در همان سال (سال هشتم هجری) پیغمبر مکه را با حسن تدبیر و کاردانی خود بدون کشتار و خونریزی فتح نمود. هم اکنون مکه جایی که پیغمبر و اصحابش از ابتدای شروع بعثت تا سیزده سال توسط کفار قبیله ی قریش سخت در فشار بودند و بعد یک مکان امنی برای دشمن بود تا ساز و برگ جنگی بر علیه او فراهم کنند، داشت می رفت تا تحت انقیاد او درآید. طبق قرارداد قبلی، مسلمانان و بت پرستان حق نداشتند در امور هم پیمانان یکدیگر دخالت نموده و یا تجهیزات جنگی به طرف قرارداد خود ارسال نمایند. بت پرستان برخلاف این قرارداد به هم پیمانان خود در جنگی با هم پیمانان پیغمبر کمک کرده و تعدادی از آنها را کشته بودند. لذا آنها از پیغمبر درخواست کمک کردند تا انتقام خون گشته شدگان از مهاجمین گرفته شود. از طرف دیگر طوائف قریش از رفتار خود پشیمان شده بودند زیرا عمل آنها برخلاف قرارداد فیما بین بود. بنابراین به منظور فرو نشاندن خشم پیغمبر و تقویت مناسبات قبلی ابوسفیان سرکرده طایفه ی قریش که رفتار خصمانه اش مسلمانها را (صفحه ۴۰) بیش از ده سال در زحمت انداخته بود تصمیم گرفت رهسپار مدینه گردیده در حضور پیغمبر پوزش طلبد و ضمناً به مسلمانان بر علیه هرگونه حمله ای امان دهد. او داخل مسجد پیغمبر شد. حضرت پیغمبر در تمام مدت ساکت بود و در برابر ابوسفیان و گفته های او حساسیتی نشان نداد. از آن پس ابوسفیان از مسجد مدینه خارج و مستقیماً راه مکه را پیش گرفت. اکنون پیغمبر به منظور گشودن مکه مجبور بود یک بسیج عمومی را به اطلاع مسلمانان برساند و برای این مقصود برای آنها پیامی فرستادند این چنین: «هر کس که به خدا ایمان دارد بایستی محرمانه مسلح شده و آماده ی جنگ باشد.» پس از آن نگهبانانی در جاهایی مستقر فرمود تا راهها را نگهبانی نمایند تا اخبار جنگ و وضعیت مدینه به مکه گزارش نشود. در مدینه چهارهزار مرد مسلح جمع شدند و یک نیروی شش هزار نفری هم از قبایل مختلف سرتاسر راه با آنها ملحق گردیدند. هم اکنون عباس عموی پیغمبر که در نظر کفار قریش شخص محترمی بود مکه را برای مهاجرت به مدینه ترک کرده بود و چنین اتفاق افتاد که با پیغمبر در میان راه ملاقات نماید. عباس (عموی پیغمبر) ناگزیر بود تا آن وقت در مکه بماند زیرا شغلش چنین اقتضاء می کرد و در ضمن او به نفع پیغمبر هم جاسوسی می نمود. پس از آن او با پیغمبر تا پایان عمر همراه بود و طرف مشورت مسلمانان قرار می گرفت. پیغمبر (ص) مسلمانان را به جلو راهنمایی کرد تا اینکه به نزدیکیهای مکه رسیدند و برای اینکه اهالی مکه را به وحشت اندازد دستور داد تا بر روی تپه های اطراف هیزمها را به آتش بکشند. (صفحه ۴۱) هم اکنون عباس از پیغمبر جدا شده بود تا کسی را سراغ گرفته درباره ی عظمت و شکوه سپاه پیغمبر به قریش اعلام خطر کند و به آنها گوشزد نماید که تنها چاره ی کار تسلیم است. ضمناً ابوسفیان جهت خبرگیری و رسیدگی به اوضاع و احوال اطراف، از مکه خارج شده بود. موقعی که با دیگری حرف می زد عباس صدای او را شناخت. او را صدا کرده و آهسته چنین گفت: ده هزار مرد مسلح گوش به فرمان که حاضرند از صمیم قلب به نام محمد فداکاری نمایند. هم اکنون پیغمبر را همراهی می کنند و مطمئناً طایفه ی قریش نمی تواند در برابر آنها ایستادگی نماید و به طوری که می بینی خطرهای بسیاری قبیله ی تو را تهدید می کند، چه بهتر که مستقیماً به حضور پیغمبر رسیده به خدا و پیغمبرش محمد (ص) ایمان آوری. ابوسفیان از روی اکراه و بی میلی آن را پذیرفت و تمام این مدت را از ترس می لرزید. عباس برای اینکه او را بیشتر به وحشت اندازد از میان جمعیت

لشکر عبور داد تا عظمت و شکوه سپاه محمد را به او نشان دهد. بالاخره آنها اجازه گرفتند تا به خدمت پیغمبر برسند. پس از اینکه کلماتی بین آنها رد و بدل شد عاقبت ابوسفیان از ترس جان تسلیم گردید. متعاقب این جریان پیغمبر (ص) اختطاری این چنین منتشر کرد: «حالا ابوسفیان می تواند جان آنهایی که به خانه کعبه و خانه ی ابوسفیان پناه می برند بیمه کند و آنهایی که اسلحه را بر زمین گذارند و اعلام بی طرفی نمایند تحت حفاظت مسلمانها خواهند بود.» اگرچه ابوسفیان به دروغ و از ترس خود را مسلمان وانمود کرد ولیکن آن علت اصلی فتح مکه بدون کشتار و خونریزی شد زیرا بت پرستان قریش هیچ گونه تصمیمی مستقلاً بدون نظر او نمی گرفتند. به هر حال او به دنبال مأموریت خود رفت تا مشاهدات خویش را (صفحه ۴۲) برای بحث با طایفه ی قریش در میان گذارد. در وهله ی اول آنها تصور نمی کردند که قضیه حقیقت داشته باشد و قویاً او را سرزنش کردند و اصرار می ورزیدند تا در مقابل مسلمانان ایستادگی نمایند اما وقتی همان اخبار را از دیگران نیز دریافت کردند خود را تسلیم پیش آمدها نمودند. بالاخره پیغمبر (ص) سوار بر شتر که پنج هزار مرد مسلح گرداگرد او را گرفته بودند با شکوه و عظمت غیرقابل وصفی وارد مکه شد. اهالی چنان روحیه ی ضعیفی داشتند که کسی نمی توانست تصمیم به مقاومت گیرد. اکنون مسلمانها شهری را که مدت‌های طولانی مرکز شرک و بت پرستی بود اشغال کردند و پیغمبر پس از استراحت کوتاهی عازم زیارت مسجد بزرگ کعبه (مسجدالحرام) گردید. در وهله ی اول او با نیزه اش بتها را یکی پس از دیگری شکست و حضرت علی (ع) تمام این مدت به او کمک می کرد چند بت بزرگ بالای کعبه نصب شده بودند و حضرت علی فرمان یافت تا روی شانه های مبارک پیغمبر بایستد تا طبقه ی بالای کعبه را از بتها پاک نماید. البته حضرت علی (ع) تنها کسی بود که افتخار ایستادن بر روی شانه های پیغمبر نصیبش گردید. سپس پیغمبر با مردم روبرو شد و فرمود: «شما درباره ی من بد کردید، شما انکار نبوت من نمودید، شما مرا سخت تحت فشار قرار دادید و مجبور کردید وطنم را به سوی مدینه ترک کنم، شما اغلب اوقات مرا آسوده نگذاشتید و قبائل مختلف عرب و یهودیان را پیوسته تحریک می کردید تا بر علیه مسلمانها جنگ و خونریزی نمایند به طوری که بسیاری از آنها جلوی چشم من کشته شدند.» اکنون همه ی کسانی که حاضر بودند پیش خود خطاهای خود را یادآوری می نمودند و می گفتند: «مسلماناً همه ی ما را از دم شمشیر خواهد (صفحه ۴۳) گذراند یا ما را زندانی می کند و زن و فرزندان ما به اسیری گرفته خواهند شد.» آنها غرق در چنین افکاری بودند که ناگهان پیغمبر سکوت را شکست و فرمود: «چگونه درباره ی من فکر می کنید و حالا- چه می گوئید؟» تمام مردم با یک زبان جواب دادند: «ما درباره ی شما بسیار عالی فکر می کنیم و جز خوبی و مهربانی از طرف شما چیزی نمی دانیم شما بزرگ و برادر عزیز ما هستید.» پیغمبر (ص) که ذاتاً به قدر کافی مهربان بود فرمود: «من فقط آنچه که برادران یوسف به برادران ستمگرش فرمود با شما می گویم.» قرآن می گوید: «امروز سرزندی برای شما نخواهد بود خدا شما را عفو نماید و خدا مهربانترین مهربانهاست.» من هم اکنون به شما اعلام می دارم: «بروید به زندگیتان برسید و حالا تمام شما آزاد هستید.» پیغمبر (ص) به منظور برحذر داشتن اقوام و فامیلش از سوء استفاده از مقام و منزلت خودش، سخنرانی کوتاهی میان اعضای خانواده ایراد نمود و ظلم و ستم و تبعیض بی جهت را محکوم کرد و به توسعه عدالت و تساوی حقوق بین تمام طبقات مردم اشاره فرمود و گفت: «ای فرزندان هاشم (حضرت محمد از خانواده هاشم منشعب از قبیله ی قریش می باشد) من فرستاده خدا هستم به سوی تمام انسانها و هیچ گونه آشنایی و محرمیت در دین و روز رستاخیز مؤثر نیست. هر کسی پاسخگوی اعمال خودش می باشد و قوم و خویش بودن با من منظور شما را برآورده نمی کند.» (صفحه ۴۴) صفحه ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴. ****

سخنرانی تاریخی حضرت پیغمبر (ص) در مکه

هم اکنون جمعیت انبوه و باشکوهی چه اهالی شهر و چه تازه واردین در مسجدالحرام دور هم جمع شده بودند و پیغمبر بر آن شد که گوشه ای از چگونگی و کیفیت اسلام را ضمن نطقی بیان فرماید. این جانب نویسنده در نظر دارم چند فرازی از آن سخنرانی را

به زبان فارسی ترجمه کنم و هر قسمتی که مربوط به وضع اجتماعی آن روز عربستان است اشاره ای بنمایم. در آن زمان یکی از بزرگترین و ریشه دار ترین عصییت جامعه ی عرب تفاخر خویشی با یک فامیل معروف مثل فامیل قریش بود و پیغمبر برای برانداختن این موهومات به مردم فرمود: «ای مردم خدا به وسیله ی اسلام غرور و خودپسندی زمان جاهلیت (زمان قبل از ظهور اسلام) و تفاخر به دودمان و اصل و نسب را میان شما از بین برد و در واقع شما از آدم به وجود آمده اید و آدم هم از خاک آفریده شد. بهترین شما کسی است که از گناهان دوری کند.» معنا و مفهوم این گفتار این است که اساس برتری و شخصیت تقوا و پرهیزکاری است، سپس او اضافه فرمود: «ای مردم، عرب بودن زمینه ی شخصیت نیست جز این که زبانی است گویا و آن جوابگوی مراد شما (صفحه ۴۵) در دنیای بعد نیست هر آینه شما در وظایف خود کوتاهی کنید و شما به اجداد و دودمان خود تکبر و تفاخر نمایید در این صورت آن شایستگی و استحقاق خود را بدست نخواهید آورد.» و به منظور بسط مساوات و عدالت در میان بشر و برقراری تساوی بین سفید پوستان و سیاه پوستان او اضافه فرمود: «در حقیقت مردم مثل دندانهای شانه هستند و هیچ مزیتی بین عرب و غیرعرب نیست. اساس رفعت و برتری، تقوا و دوری از گناهان است. تمام انسانها با یکدیگر پیش خدا یکسان هستند و بهترین فرد کسی است که از نافرمانی خدا دست بکشد.» او بدین وسیله تمام امتیازات ظاهری و تکبر به نسب و دودمان را باطل کرد و دوباره تأکید فرمود: «انسانها از آدم و آدم از گل آفریده شده است» و او بدین وسیله تمام محدودیتها و قید و بندهای میان مردم را از هم گسست و آنها را از بسیاری موهومات و تصوّرات باطل آزاد ساخت. (صفحه ۴۶) صفحه ۴۵، ۴۶. ****

جنگ حنین

اکنون بیشترین قبائل عرب به اطاعت از اسلام درآمده بودند جز دو طایفه ی ثقیف و هوازن. آنها به اندازه ی کافی قوی بودند و در طائف دهکده ای در شرق و شمال شرقی مکه سکنی گزیده بودند. آنها وقتی فهمیدند که مسلمانها مکه را فتح کرده اند تصمیم گرفتند قبل از اینکه پیغمبر به آنها اعلام جنگ دهد به مکه حمله کنند. موضوع توسط جاسوسان به پیغمبر گزارش شد. بنابراین او با یک نیروی ۱۲۰۰۰ نفری جهت تعقیب آنها عازم منطقه دشمن گردید. چند قبیله دیگر به دشمن پیوست و جمعاً حدود سی هزار مرد با خانواده هایشان چه کوچک و چه بزرگ با تعداد زیادی گوسفند و شتر به یک سرزمین پهن و گسترده ای به نام حنین پیش آمدند. مسلمانها برای رسیدن به آنجا مجبور بودند از یک دره باریکی عبور نمایند. دشمن از دهانه ی عقبی دره پایین آمد و خود را پشت سنگهای بزرگ و صخره های دامنه ی دره پنهان ساخت. وقتی مسلمانها به چشم رس آنها رسیدند. با باران سنگ و تیر به آنها حمله کردند در نتیجه مسلمانها ترسیده پا به (صفحه ۴۷) فرار گذاشتند و پیغمبر را تنها میان دشمن ترک نمودند. (۱). فقط چند نفر انگشت شماری عباس عموی پیغمبر، ابن حارث پسرعموی پیغمبر، فضل ابن عباس، عبدالله ابن مسعود و امام علی (ع) پیش روی پیغمبر دشمن را پس می زدند. به طوری که تاریخ نگاران می نویسند (۲) چهل مرد جنگی به دست امام علی (ع) در میدان کارزار افتاده بودند. مرد غول پیکری سوار بر یک شتر سرخ رنگ مسلمانها را از پیشرفت باز می داشت و در حالی که آنها را به خطر کشانده بود جلوی امام علی (ع) سبز شد. امام علی (ع) در وهله ی اول پای شترش را پی کرد و سپس او را با شمشیر دو نیم نمود. پیغمبر و عمویش عباس مکرراً فراریان را صدا می زدند تا به میدان جنگ برگردند. بالاخره آنها برگشتند و دشمن را عقب زدند به طوری که به سوی طائف فرار کردند. مقدار زیادی غنائم جنگی از قبیل چهل هزار گوسفند، ۲۴ هزار شتر و تعداد زیادی نقره آلات به چنگ مسلمانها افتاد و همچنین شش هزار نفر از دشمن اسیر مسلمانها گشتند. مسلمانها دشمن را تا نزدیکیهای طائف تعقیب نمودند اما چون زمان زیادی لازم بود تا قلعه استوار و محکم آنها فتح شود طبق فرمان حضرت پیغمبر مسلمانها برای سر و سامان دادن امور اساسی دیگر به مدینه مراجعت نمودند. (صفحه ۴۸) صفحه ۴۷، ۴۸. **** الف - حمیدی، در کتاب بین الصحیحین، ب - حلبی، در کتاب سیره الحلبی، جلد سوم، صفحه ی ۱۲۸. واقدی، در کتاب مغازی، جلد سوم، صفحه ی ۶۰۲.

جنگ تبوک

موقعی که اسلام ظهور کرد بر روی زمین دو قدرت بزرگ ایران و رُم وجود داشت. سپاهیان رومی در جنگ بسیار باتجربه بودند و در همان زمان در جنگ با ایرانیان موفقیت‌هایی به دست آورده بودند. سوریه و قسمت شرقی دریای مدیترانه از مستعمرات روم و تحت حکومت بیزانس (رُم شرقی) بودند. قلعه های جنگی تبوک بین مرز سوریه و سرزمین حجر قرار داشت. رشد سریع اسلام و فتوحات شایان توجه مسلمانها در عربستان امپراطور رُم را وادار کرد تا برای جلوگیری از پیشرفت اسلام چاره ای بیاندیشد. بنابراین آنها تصمیم گرفتند تا به مسلمانها حمله نموده، خاطر خود را از نگرانی راحت کنند. چنین گزارشاتی به وسیله ی کاروانهای تجارتی به مدینه منتقل می شد. حضرت پیغمبر چند نفری را به مکه و اطراف مدینه فرستاد تا هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد در مدینه حاضر و آماده ی جنگ باشد. این دعوت با حسن قبول مسلمانها مواجه و مردم بسیاری حدود سی هزار نفر جمع شدند تا علیه دشمن جنگ نمایند. این لشکرکشی برای مسلمانها رنج و زحمت فراوانی دربرداشت، (صفحه ۴۹) زیرا هوا بسیار گرم و آنها مجبور بودند که مسافت زیادی را در منطقه حارّه طی نمایند تا به تبوک جایی که معمولاً رومیها اردو می زدند برسند و همچنین آن وقت، فصل خرم و برداشت محصول بود. از این رو آن جنگ را سخت یافتند. میان اصحاب پیغمبر چند نفری دورو (منافق) وجود داشت که با خرابکاری مسلمانها را از پشت خنجر می زدند. آنها کوشش می کردند تحت بهانه هایی مثل گرمی هوا، دوری مسافت و کثرت نفرات دشمن مسلمانها را دلسرد نمایند و لکن کوشش آنها بیهوده بود. وقتی فهمیدند پیغمبر (ص) تصمیم گرفته است تا عازم جنگ شود. آنها نقشه می کشیدند تا در غیاب او به خانه اش حمله برده و خانواده اش را در خارج مدینه توقیف نمایند. پیغمبر به نقشه های آنها پی برد و بر آن شد که امام علی (ع) را به عنوان سرپرست خانواده اش در مدینه نگاه دارد تا از آنها مواظبت نماید. سپس خود را مجهز نمود تا رهسپار تبوک گردد. منافقین از توقف امام علی (ع) در مدینه ناخشنود بودند. بنابراین شروع کردند به شایعه پراکنی این چنین: «علی از پیغمبر دستور یافت تا در این جنگ پر زحمت شرکت کند و چون این جنگ در حقیقت غیرقابل تحمل است از فرمان پیغمبر سرپیچی کرده و پیغمبر از او ناراضی است.» امام علی (ع) برای رفع این اتهام ماجرا را در حضور پیغمبر شرح داد و تقاضای شرکت در جنگ نمود. پیغمبر به علی فرمود: «ای برادر به مدینه برگرد زیرا هیچ کس جز من و تو نمی تواند مدینه را حفظ نماید و تو بایستی از خانواده در غیاب من محافظت نمایی.» سپس اضافه فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت تو با من مثل نسبت هارون در مقایسه با حضرت موسی باشد؟ جز اینکه بعد از من (صفحه ۵۰) پیغمبری ظهور نخواهد کرد.» (۱). بالاخره سپاه پیغمبر با زحمتهای تحمل ناپذیری به تبوک وارد شد. مایه ی تعجب آنها بود وقتی که حول و حوش آنجا هیچ اثری که از وجود سربازان دشمن دلالت کند دیده نشد. به نظر می رسید آنها ترجیح داده اند تا سربازانشان را به داخل مملکت بازگردانند و یا احتمالاً گزارش اولیه که به مسلمانان در مدینه داده شد دروغ بوده است. پیغمبر حدود ۲۰ روز در آنجا توقف فرمود و خبری از دشمن نشد. اما در همان زمان با رؤسای قبائل مختلف قراردادهایی منعقد نمود زیرا آنها مسیحیان با نفوذی بودند که ممکن بود رومیها در آینده از آنها استفاده نمایند. پیغمبر اسلام ضمن مشورت با اصحاب خود به سوی مدینه مراجعت نمودند. اگرچه تعدادی از منافقین تصمیم به کشتن او گرفتند و در راه برگشت شترش را در دامنه ی دره ای رَم دادند اما نقشه ی آنها آفتابی شد و پیغمبر جان سالم به در بردند. اگرچه این لشکرکشی نتیجه ای نداد اما هر آشنا و بیگانه فهمید که قدرت اسلام تا آنجا رسیده است که می تواند با بزرگترین قدرت جهان (امپراتوری رُم) مسلحانه رو به رو شود. در نتیجه بسیاری از رؤسای (صفحه ۵۱) سرسخت قبائل عرب نزد پیغمبر حاضر شدند و به او ایمان آورده خود را به (شریعت) خدا تسلیم نمودند. از طرف دیگر مسلمانان به تجربه رساندند وقتی در آینده عازم به فتح سوریه شوند چگونه با مشکلات دست و پنجه نرم کنند. (صفحه ۵۲) صفحه ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲. ***** الف- محمد بن یوسف گنجی، در کتاب کفایت الطالب، فصل دهم، ب- شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع

الموده، فصل ششم، ج- ابن کثیر، در کتاب تاریخ، د- سبط ابن جوزی، در کتاب تذکره، صفحه ی ۱۲، ه- امام احمد حنبل، در کتاب مناقب.

اظهار بیزاری بر علیه بت پرستان

در اواخر سال نهم هجری پیغام آور (جبرئیل) از آسمان با چند آیه قرآن پایین آمد و پیغمبر دستور یافت تا کسی را به مکه اعزام و مفاد آیات را با یک فرمان چهار ماده ای به اطلاع عموم برساند: قرآن می گوید: ۱. «بیزاری خدا است و پیغمبر او از آن کسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید». ۲. «در این سرزمین بگردید و بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید که خدا خوارکننده کافران است». ۳. «اعلام خدا است و پیغمبر او در روز حج، که خدا و پیغمبر او نیز از مشرکان بیزار است. بنابراین اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید و کسانی را که کفر می ورزند به عذابی دردناک بشارت بده». ۴. «مگر آن کسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید و چیزی از پیمان را کوتاه نیامده و با کسی بر ضد شما هم پستی نکرده اند، (صفحه ۵۳) برای آنها پیمان را تا مدتشان کامل کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد». ۵. «و چون ماههای حرام به سر رسید (رجب، شعبان، رمضان و محرم) مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و اسیر شان کنید و برای ایشان در هر کمینگاه بنشینید. اگر توبه آوردند و نماز به پا داشته و زکات دادند راهشان را آزاد کنید که خدا آمرزنده و رحیم است. فرمان به قرار ذیل بود: ۱- برای مشرکان عریان به دور کعبه گردیدن قدغن است. ۲- بت پرستان حق ندارند به مکانهای پاک و مقدس وارد شوند. ۳- بت پرستان حق ندارند در روز حج اکبر در مراسم شرکت کنند. ۴- آنها که پیمان صلح را به پایان نبرده اند و قول و تعهد خود را نشکسته اند، جان و مال آنها تا پایان قرارداد محفوظ است. پیغمبر (ص) سراغ ابوبکر گرفت و آیات قرآن را پیوست با فرمان به او داد تا به اطلاع مشرکان مکه برساند. او با همراهی چهل مرد عازم مکه شد. سپس جبرئیل فرشته ی وحی نازل شد و به پیغمبر گفت: «ای محمد تو خودت یا کسی از نزدیکترین کسان فامیلت این مأموریت را بایستی انجام دهی». قرآن می گوید: «رفیق و مصاحب شما (منظور حضرت پیغمبر است که فرشته پر قوت بدو تعلیم داده است) نه گمراه شده و نه به باطل گرویده است، نه از روی هوس سخن می گوید، این نیست مگر وحی که به او می شود». پیغمبر اکرم (ص) حضرت علی (ع) را احضار نمود و دستور داد پیش از اینکه ابوبکر به مکه برسد کار را از او تحویل گرفته و خودش در (صفحه ۵۴) روز حج اکبر فرمان خدا را به اطلاع مردم برساند. این مأموریت به دست امام علی به خوبی انجام گرفت. در جایی که خانه های بسیاری یک یا دو نفر را با شمشیر علی از دست داده بودند. گروههای بسیاری از مشرکین به وسیله ی این اظهاریه به خدانشناسی هدایت شدند به طوری که تا سال دهم هجری بت پرستی در عربستان ریشه کن شد. (صفحه ۵۵) صفحه ۵۳، ۵۴، ۵۵. ****

اولین ملاقات مسیحیان با پیغمبر (ص)

بین عربستان و سرزمین یمن ده آبادی بود بنام نجران، جایی که در آن زمان مسیحیان زندگی می کردند. پیغمبر اسلام نامه ای به منظور تبلیغات دینی برای آنها فرستاد، مثل نامه هایی که قبلاً به حکمرانان اطراف فرستاده بود. کشیش محل به نام ابو حارثه موضوع را برای بحث با بزرگان مسیحی در میان گذاشت. یک مرد فکور و دانشمندی به نام شارهیل در جواب کشیش چنین اظهار داشت: «ما از پیشوایان دینی خود شنیده ایم که می گفتند، زمانی خواهد آمد که نبوت از نسل اسحاق به پسران اسماعیل منتقل خواهد شد و بعید نیست محمد که از فرزندان اسماعیل است همان پیغمبری باشد که بزرگان دین ما توصیه کرده اند. من پیشنهاد می کنم یک هیأت علمی به مدینه فرستاده شود تا ادعای محمد را مورد توجه قرار دهد». هیأت مزبور وارد مدینه شد و مستقیماً به طرف مسجد روانه گشت، اما پیغمبر بر خلاف عادتش که آماده ی پذیرایی از همه کس بود به آنها توجهی ننمود. زیرا آنها

لباسهای گرانبه‌ای پوشیده بودند و انگشتی طلا در (صفحه ۵۶) دست و زنجیر طلا در گردن داشتند. برای چاره اندیشی به طرف امام علی راهنمایی شدند. امام علی به آنها توصیه کرد تا لباسها را عوض کنند و زیورآلات طلا را برداشته، سپس افتخار شرفیابی او را (پیغمبر) حاصل نمایند. روز بعد پیغمبر آنها را با گرمی پذیرفت و سپس وارد مذاکره شدند، خلاصه مذاکرات به قرار ذیل بود: پیغمبر: من اکنون شما را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کنم و می‌خواهم که خدا را عبادت کنید و دستورات او را اجرا نمایید. هیأت مسیحیان: اگر اسلام مردم را اخیراً به خداشناسی دعوت می‌کند، ما مدت زمان زیادی است که خدا را پرستش نموده ایم و عقیده داریم که اطاعت او بر ما واجب است. پیغمبر: چگونه خدای یکتا را پرستش می‌کنید در صورتی که به صلیب اظهار بندگی می‌نمایید و کفر آمیز تر اینکه شما عقیده دارید خدا بچه‌ای زاییده است. هیأت مسیحیان: ما او را چون خدا اطاعت می‌کنیم. چون مردگان را زنده کرده، بیماران و زمین گیران را شفا بخشیده و از گل پرنده ساخته آنها را به پرواز درآورده است. تمام این کارها مقصود را می‌رساند. پیغمبر: خیر صحت ندارد، حضرت عیسی یک بنده‌ی مخلص خدا بود و پروردگار سبب ساز او را در رحم حضرت مریم قرار داد و کارهای غیرعادی مذکور به وسیله‌ی اراده‌ی خدا چون نمایش معجزه انجام گرفت تا مردم را هم عقیده خود کند. (صفحه ۵۷) هیأت مسیحیان: چون کسی با حضرت مریم ازدواج نکرده است از اینرو مسلماً خدا پدر اوست. در این لحظه آیه‌ای از قرآن نازل شد: «حکایت حضرت عیسی نزد خدا چون حضرت آدم است. خدا آدم را از گل آفرید، سپس به او گفت به وجود آی، او هم به وجود آمد» (۳-۵۸). پیغمبر: موقعیت حضرت مسیح شبیه حضرت آدم است که او را خدا بدون پدر آفرید، چنانچه عدم وجود پدر دلیل خدایی و الوهیت است، پس حضرت آدم هم بایستی از زمانهای خیلی قدیم چون خدا پرستش می‌شد. به هر حال این منازعه و بحث نتیجه‌ای نداد و آنها (هر دو طرف) قرار شد نزد خدا دعا کنند تا طرفی که لجاجت می‌کند معدوم شود. در همان وقت به پیغمبر این چنین وحی رسید: «هر که با وجود این دانش که به تو رسیده درباره‌ی عیسی مجادله کند بیایند پسران ما و شما و زنان ما و زنان شما و نزدیکترین کس ما با نزدیکترین کس شما را بخوانیم و تضرع کنیم و آنگاه لعنت خدا را بر دروغگویان از خدا بخواهیم.» (سوره ی ۳، آیه ی ۶۰) دو طرف حاضر شدند تا موضوع را با نفرین خدا بر یکدیگر در روز بعد خاتمه دهند تا معلوم شود کدام طرف بر حق است. سران مسیحی با یکدیگر گفتند، قبل از اینکه با پیغمبر رو به رو شویم اگر او با اصحاب و سرکردگان سپاه خود آمده باشد تا قدرت مادی خود را به رخ ما بکشد مطمئناً دروغگو است. اما اگر او با اقوام و خویشان نزدیکش آمد او به خدا اطمینان دارد و در ادعایش مرد راستگو و با حقیقتی است زیرا او حاضر است نزدیکترین اقوامش را به نابودی کشد. پیغمبر اسلام، چهار نفر که میان مسلمانان از مقربان درگاه خدا (صفحه ۵۸) بودند انتخاب کرد: فاطمه دختر ارجمندش به عنوان زن و دو فرزندش حسن و حسین چون پسران و شوهرش امام علی مانند نزدیکترین کس به خودش (مانند نفس و طبیعت خودش). روز بعد وقتی که مسیحیان او را با خانواده اش دیدند کاملاً در حیرت فرو رفته (متعجب شدند) و یقین کردند دعایش نزد خدا مستجاب می‌شود. بالاخره مسیحیان از نفرین به یکدیگر امتناع ورزیدند و قرار شد به مسلمانها جزیه (مالیات سرانه) پرداخت شود و در عوض از جان و مال آنها در برابر مهاجمین بیگانه از طرف دولت اسلام محافظت گردد (در حفاظت اسلام باشند). بسیاری از دانشمندان اسلامی (۱) روایت فوق‌الذکر را نقل کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که خدا هر دو، پیغمبر و علی، را از یک طبیعت آفریده است. (اینها مفسرین بزرگ سنی مذهب هستند و الاً تمام مفسرین شیعه بر این عقیده هستند که پیغمبر و علی از یک نفس واحدند.) (صفحه ۵۹) صفحه ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹. الف- امام فخر رازی در ذیل آیه‌ی مباحله، در کتاب تفسیرش، ب- امام ابو اسحاق ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ج- جلال الدین سیوطی، در کتاب در المنصور، د- جار الله زمخشری، در کتاب کاشف، ه- حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیه الاولیاء، و- نورالدین مالکی، در کتاب فصول المهمه، و بسیاری دیگران.

در اسلام حج یک آیین مذهبی و دسته جمعی است که به منظور ایجاد وحدت توسط مسلمانها انجام می گیرد و این کنگره اسلامی در تقویت مناسبات و روابط مسلمانها مؤثر است تا با همکاری و کمک به یکدیگر بر مشکلات غالب گردیده، روابط سیاسی اقتصادی خود را بهبود بخشند، اما متأسفانه امروزه مسلمانها نتیجه ای را که شارع مقدس در نظر داشته به دست نمی آورند و آن به واسطه ی غفلت بعضی از رؤسای کشورهای اسلامی است. به هر حال طبق فرمان پیغمبر به تمام قبائل عرب اطلاع داده شد چنانچه مایلند در حضور پیغمبر در آیین حج شرکت کنند بایستی در مدینه جمع بشوند. آن یک مسافرت آموزشی بود نه نظامی و نه سیاسی اقتصادی. پیغمبر وقتی به عرفات وارد شد (مکان مقدسی است در مکه) نطق قابل توجه خود را ایراد فرمود. اینجانب در نظر گرفتم تا فرازی چند از آن سخنرانی را برای خوانندگان ارائه دهم زیرا آن اشارت دارد بر مقداری حقوق و امتیازات مردم نسبت به یکدیگر که هنوز هم بعد از چهارده قرن نو و تازه است. پیغمبر فرمود: «ای مردم به من گوش فرا دهید. شما هرگز دوباره (صفحه ۶۰) مرا در اینجا نخواهید دید، مبدا به حقوق دیگران تجاوز کنید، شما بایستی رعایت جان و مال مردم را بنمایید. شما بایستی کسی را برای انتقام و دشمنی تعقیب نمایید، کشتار و غارت که قبل از اسلام اغلب جاها اتفاق می افتاد بایستی برای همیشه فراموش شود. برای شما مهم است که بدانید رباخواری در اسلام یک سود غیرقانونی است و ثروتهایی که از این راه به دست آمده بایستی به صاحبانش پس داده شود، البته رباخوار در روز رستاخیز سخت تنبیه خواهد شد.» سپس او اضافه کرد: «در نظر داشته باشید که شوهران را حق ویژه ای است بر زنانشان که بایستی توسط بانوان مورد ملاحظه قرار گیرد و شوهران بایستی با زنانشان به مهربانی رفتار کنند. زنان امانات الهی نزد شوهران می باشند و بایستی با ایشان با عدالت رفتار شود و نسبت به زنانان خوش قول باشید، شما مردان نیز بر زنانان حقوقی دارید. آنها بایستی بدون اجازه شما کسی را در خانه پذیرایی کنند و زنان در غیاب شوهران بایستی مرتکب هیچ گناهی نگردند. شما مردان (شوهران) بایستی وسایل سلامت و آسایش آنها را (زنانان را) چنانچه از راه خطا و گمراهی بازگشتند فراهم کنید. بدین وسیله به اطلاع می رسانم که تمام عاداتهای عجیب و مضحک و عقاید زمان جاهلیت (زمان قبل از اسلام) را لغو و اکنون نادرستی و غیرقانونی بودن آنها را به آگاهی می رسانم.» بالاخره آیین حج پایان یافت و مسلمانان تشریفات آن را جز به جز در حضور پیغمبر یاد گرفتند و بر آن شدند تا به مدینه مراجعت نمایند. (صفحه ۶۱) صفحه ۶۰، ۶۱.

داستان غدیر خم

حضرت پیغمبر در راه برگشت به مدینه به جایی که غدیر خم نامیده می شد رسید. همان جایی که قبایل عرب از هم جدا می شدند تا به منازل خود رهسپار گردند. در اینجا یک آیه ی قرآن از آسمان نازل گشت: «ای پیغمبر، آنچه که از پروردگارت به تو نازل شده (به خلق) برسان، اگر نکنی پیغام او را نرسانده ای، خدا تو را از شر مردم، حفظ می کند که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.» (سوره ی ۵، آیه ی ۶۶) از معنای آیه چنین استفاده می شود که قبلاً مأموریت مهمی بر عهده پیغمبر بوده ولیکن از فتنه و شرارت مردم می ترسیده تا آن را آشکار سازد. طبق فرمان پیغمبر آنها که جلو رفته بودند ناگزیر بودند برگشته منتظر قافله های عقبی باشند تا به آن مکان برسند. وقتی که تمام زوار دور هم جمع شدند، پیغمبر گرامی بالای منبری که از جهاز شتر ساخته بودند بالا رفتند و اول شروع کردند به حمد و ستایش حضرت باریتعالی و سپس فرمودند: «آیا من از آنچه که شما بر خود حق (اختیار) دارید من بیشتر اختیار ندارم؟» (صفحه ۶۲) این فرمایش دلالت دارد بر آیه ای از قرآن کریم که می گوید: «پیغمبر اختیار تام دارد بر مسلمین بیش از آنچه آنها بر خود دارند.» (سوره ی ۳۳، آیه ی ۵) تمام حاضران گفتند: «صحیح است.» سپس پیغمبر بازوی حضرت علی را گرفت و فرمود: «اینک حضرت علی، هر که را من صاحب اختیار هستم علی (ع) هم اختیاردار او است.» سپس او به

درگاه خدا دعا کرد و چنین فرمود: «پروردگارا دوست باش با کسی که او را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و دست یاری ده به کسی که او را یاری کند و خوار و ذلیل کن هر که او را حقیر شمارد.» سپس اضافه فرمود: «من و علی از یک اصل و ریشه به وجود آمده ایم و سایر مردم از طبیعت های مختلف خلق شده اند.» بدین وسیله حضرت علی به عنوان جانشین پیغمبر معرفی شد و تمام حاضران که بیش از یک صد هزار نفر بودند با او بیعت کردند. مخصوصاً عمر بن خطاب بیش از دیگران خوشحالی می کرد و مرتباً می گفت: «به به، آفرین بر تو یا علی، تو صاحب اختیار من و هر مؤمن از زن و مرد هستی.» بیش از سیصد و پنجاه نفر از دانشمندان بزرگ (۱) (سنی) این روایت (صفحه ۶۳) را نقل کرده اند و بعضی از آنها کتابهای جداگانه ای (درباره ی این موضوع) نوشته اند. وقتی که تشریفات به پایان رسید آیه ی دیگر از قرآن این چنین نازل شد: «آن کسانی که کافر شدند از دین شما نومید گشتند، از آنها نترسید و از من بترسید و از گناهان دوری کنید. دین را برای شما به کمال آوردم (تکمیل کردم) و نعمت خویش بر شما تمام نمودم و مسلمانی را دین شما انتخاب کردم.» (۵-۳) تعدادی از دانشمندان را عقیده بر این است که این آیه موقعی که آیین حج در مکه تمام شد (در حضور پیغمبر) نازل گردید اما تعدادی از علمای (۲) دیگر عقیده دارند که این آیه در روز غدیر خم بر پیغمبر گرامی وحی گردید تا خواست و اراده ی خدا را مبنی بر تعیین و نصب امام علی به عنوان پیشوای مسلمانان بعد از رحلت حضرت پیغمبر به مردم بفهماند. به عقیده ی شیعیان، امامت (خلافت بعد از پیغمبر) مقامی است الهی (خدا تعیین می کند) و همان طور که پیغمبران توسط خدا از بین بهترین و داناترین مردم انتخاب می شوند، امام هم به همین طریق بایستی میان مردان پاک و معصوم انتخاب شوند. او باید قادر باشد تا مسایل مبهم را روشن و سؤالات علمی را که برای بحث پیش کشیده می شود بدون اینکه در اشتباه افتد پاسخ گوید، (صفحه ۶۴) زیرا امامت جز کامل کننده نبوت است. بنابراین خدا بهتر می داند چه کسی مرد این کار است. روایتی که در بالا گفته شد و داستان کوتاه ذیل در اثبات خلافت بلافضل امام علی بعد از پیغمبر برای شیعیان دلایل قانع کننده ای می باشد. روزی گدایی وارد مسجد پیغمبر شد و تقاضای کمک کرد. او درخواست خود را چند دفعه تکرار نمود اما کسی التفاتی در حق او نکرد. امام علی وقتی در رکوع نماز بود با انگشت دستش اشاره ای فرمود تا به گدا بگوید انگشتی را از انگشتش بیرون کشد. درست همان وقت یک آیه از قرآن نازل شد: «سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و پیغمبر خدا است و مؤمنینی که مداومت به نماز می کنند و در آن حال که رکوع می گزارند زکات می دهند.» (۳). البته در این زمینه سرتاسر قرآن و در سایر مدارک معتبر، دلایل قطعی وجود دارد اما این موضوع در حوزه ی این کتاب نیست و آن کتابی مخصوص خود لازم دارد. (صفحه ۶۵) صفحه ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵. الف - امام فخر رازی، در کتاب مفاتیح الغیب، ب - امام احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ج - جلال الدین سیوطی، در کتاب در المنصور، د - حافظ ابونعیم اصفهانی، در کتاب حلیه الاولیاء، ه - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، و - ابن مغازلی، در کتاب مناقب، ز - طبری، در کتاب الولایه، ح - احمد ابن محمد کوفی (ابن عقده)، در کتاب الولایه، ط - ابن حداد جاحظ حسانی، در کتاب الولایه، و بسیاری دیگر. الف - حافظ ابو القاسم حسانی، در کتاب شواهد التنزیل، ب - سبط ابن جوزی، در کتاب خواص الامه، ج - ابو سعید سجستانی، در کتاب الولایه. الف - امام فخر رازی، در تفسیر، جلد سوم، صفحه ی ۴۳۱، ب - ابو اسحاق ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ج - جار الله زمخشری، در کتاب کشاف، جلد اول، صفحه ی ۴۲۲، د - طبری، در تفسیر، جلد ششم، صفحه ی ۱۸۶، ه - حافظ ابن ابی؟ یه؟ کوفی، در تفسیر، و - امام ابو عبد الرحمن نسائی، در کتاب صحیح، ز - محمد بن یوسف گنجی شافعی، در کتاب کفایت الطالب، ح - ابن صباغ مالکی، در کتاب فصول المهمه، صفحه ی ۱۲۳، و بسیاری دیگر.

پیغمبر (ص) به بستر بیماری افتاد

پیغمبر (ص) پس از جنگ تبوک همیشه از طرف امپراطور رُم احساس خطر می کرد و درصدد جنگ با آنها بود. بنابراین او آماده

ی جنگ شد و دستور داد مسلمانها، مهاجر و انصار، به فرماندهی اسامین زید در خارج از مدینه اردو بزنند. برخی از کبار صحابه (اصحاب بزرگ و مهم) مخصوصاً عمر بن خطاب و ابوبکر و ابوعبیده جراح دستور یافتند تا به اردو ملحق شوند که ناگهان پیغمبر دچار تب شدیدی گردید و مجبور شد تا بستری شود. فرماندهی اسامه که جوانی بیست ساله بود برای بعضی از صحابه بزرگ غیرقابل تحویل بود. اما کاردانی و دوراندیشی او مورد تأیید پیغمبر قرار داشت، غافل از اینکه در اسلام احراز مقامات اجتماعی مربوط به خردمندی و کاردانی و نبوغ شخصی است نه به سن زیاد و ارشدیت. با وجود اصرار پیغمبر بر اعزام سپاه به سوی سوریه، به نظر می رسید دستهای مرموزی در کار است تا سپاه را متوقف سازد، زیرا به مجرد اینکه آنها فهمیدند پیغمبر بستری است، تمام به بهانه ملاقات و (صفحه ۶۶) عیادت پیغمبر اردو را ترک نمودند. به طوری که جلوتر گفته شد پیغمبر معرفی امام علی (ع) را به عنوان قائم مقامش از ترس و شیطنیت و بدجنسی مردم به تأخیر می انداخت تا اینکه آیه ای نازل شد و خدا ایمنی او را تکفل نمود. او پیش بینی می کرد که بعضی اصحابش ممکن است موانعی در راه امام علی فراهم نمایند، از این رو دستور اکید صادر نمود تا سپاه را به سوی سوریه حرکت دهند. اما چند نفر سیاستمدار تحت عناوین مختلف از او اطاعت نمی کردند و حتی کوشش می کردند تا فکر پیغمبر را درباره ی حضرت علی (ع) تغییر دهند. ماجراهای آینده درستی این موضوع را اثبات خواهد کرد. یک روز وقتی که تعداد نسبتاً زیادی از گروندگان اطراف بستر پیغمبر جمع شدند، پیغمبر پس از تأمل و فکر بیشتری فرمود: «دوات و یک تکه کاغذ بیاورید تا کتباً به شما وصیت کنم و اگر آن را محکم نگاهدارید شما بعد از من گمراه نخواهید شد.» عمر (کسی که بعدها خلیفه شد) گفت در حال حاضر مرض بر او غلبه کرده است و هذیان می گوید (سخنان بیهوده و باطل از روی بیهوشی ادا می کنند) قرآن برای ما کافی است. (۱). سپس بین اصحاب دعوا و گفتگو شروع شد و بعضی می گفتند (صفحه ۶۷) لازم است تکه کاغذ و دوات فراهم کنیم اما عده ی دیگری در طرفداری از عمر با آنها موافقت ننمودند. بسیار شرم آور است تا کلماتی که بین آنها رد و بدل شد، گفته شود. کافی است گفته شود برخی کلمات قبیح و زشت شنیده شد که پیغمبر رویش را از آنها برگرداند. پیغمبر به منظور اینکه به این قیل و قال خاتمه دهد تصمیم گرفت به مسجد تشریف برده و به مردم آنچه که می خواست کتباً وصیت نماید شفهاً اظهار فرماید. او به مسجد با ناتوانی و ضعف در حالی که بر شانه های امام علی (ع) و فضل بن عباس تکیه کرده بود و پاهایش روی زمین کشیده می شد وارد مسجد گردید. مردم بی صبرانه منتظر شنیدن آخرین کلمات پیغمبر بودند. او پس از حمد و ستایش خدای متعال فرمود: «هر آینه من دو چیز بزرگ و عزیز را میان شما باقی می گذارم، قرآن و افراد خانواده ام. هرگاه شما هر دو را محکم نگاهدارید هرگز گمراه نخواهید شد.» (۲). از عسقلانی روایت شده است که پیغمبر هنگامی که پیروانش دایره وار اطراف بسترش جمع بودند، روی مبارکش را به آنها برگرداند و فرمود: «مرگ من نزدیک است. من هم اکنون دو چیز گرانقدر را بین شما می گذارم، اول قرآن و دوم عترت و خانواده ام.» سپس او دست علی را بلند کرد و فرمود: «علی ملازم قرآن است و قرآن هرگز از او جدا نخواهد (صفحه ۶۸) شد (آنها لازم و ملزوم یکدیگرند).» وقتی که پیغمبر اکرم در بستر بیماری بود، مردم را در موضوع نماز سفارش و درباره ی غلامان و حقوق حق آنها توصیه فرمود و سپس اضافه کرد، روش و طریقه او نبایستی بعد از او فراموش شود و مسلمانان بایستی در هنگام سختی و مشکلات به خانواده او متوسل شوند، همان طور که اطاعت آنها (خانواده ی پیغمبر) بر مسلمانان واجب است. سپس او چنین ادامه داد: «آنها (خانواده ی او) از همه شما دانا ترند و مبادا شما چیزی به آنها یاد دهید و بدانید که علی بعد از من جانشین خواهد بود.» (۳). بالاخره او سراغ حضرت علی گرفت و مدتی با او نجوا کرد (در گوشی صحبت کرد) و عاقبت جان مقدس و پاکش هنگامی که سر مبارکش بر دامن علی بود از بدن خارج گردید. (۴). بعدها امام علی فرمود: «پیغمبر، در آخرین لحظات زندگی، هزار باب دانش را بیخ گوشی به من آموخت که هر باب برای خود شامل هزار فصل بود.» مطالب فوق الذکر دلالت می کند بر اینکه حضرت امام علی (ع) مردی مناسب با وظیفه خلافت بوده است. قسمت عمده ی قرآن شامل حکم و دستور و قوانین دینی با جامعیت (صفحه ۶۹) و به صورت کلی می باشد و مردم معمولی نمی توانند آنان را به

عبارت ساده در آورند. از پیغمبر شنیده شد که می فرماید: «علی (ع) برتر و داناتر از تمام شماست و او از همه قضات خردمندانه تر و از روی تشخیص صحیح و بهتر قضاوت می کند.» (۵). (صفحه ۷۰) صفحه ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰. **** الف - امام بخاری، در کتاب صحیح، جلد ۱۲، صفحه ی ۱۷۸. ب - مسلم بن حجاج، در کتاب وصیت، ج - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، جلد اول صفحه ی ۱۲۲، د - امام احمد غزالی، در کتاب سر العالمین، ه - ابن حجر، در کتاب صواعق، و بسیاری دیگر از دانشمندان این روایت را نقل کرده اند. الف - مسلم حجاج، در کتاب صحیح، جلد هفتم، صفحه ی ۱۲۲، ب - ترمذی، در کتاب سنن، فصل دوم، صفحه ی ۳۰۷، ج - امام نسائی، در کتاب خصائص، د - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، جلد اول و سوم و چهارم و پنجم، صفحات: ۵۹ و ۲۶ و ۱۴ و ۱۸۲. و بسیاری دیگر از دانشمندان سنی. الف - بیهقی، در کتاب مناقب، ب - خطیب خوارزمی، در کتاب مناقب، ج - ابن مغزلی، در کتاب مناقب. الف - حکیم نیشابوری، در کتاب مسند، جلد سوم، صفحه ی ۱۳۹، ب - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، جلد سوم، ج - حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیه الاولیاء. الف - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، ب - موفق ابن احمد خوارزمی، در کتاب مناقب، ج - سید علی همدانی، در کتاب موده القربی.

ستیزه و مشاجره در سقیفه بنی ساعده

سقیفه مکان مسقفی بود جایی که انصار، مردم بومی مدینه که پیغمبر «ص» را یاری کردند، جمع می شدند تا در مسایل عمومی با هم مشورت کنند و گاهگاهی آنها رؤسای طوائف محلی را تعیین و منصوب می نمودند. بعد از رحلت پیغمبر (ص) انصار جلسه ای تشکیل دادند تا در موضوع جانشینی آن حضرت بحث و مذاکره نمایند. سعد ابن عباد که از صحابه ی بزرگ پیغمبر و در عین حال مرد با نفوذی بود از طرف طایفه ی خزرج نامزد (آن مقام) شد. قبیله ی دیگری به نام اوس در مدینه بود که از زمان قدیم بین آنها (اوس و خزرج) لجاجت و جنگ وجود داشت و هنوز هم (تا آن زمان) رقیب و مخالف یکدیگر بودند. افراد قبیله ی اوس طبیعتاً به این نامزد روی خوشی نشان ندادند و با طایفه ی خزرج ضدیت نمودند. وقتی که آنها سرگرم بحث و مذاکره بودند، ناگهان سه نفر از مهاجرین (آنها که بعد از مهاجرت حضرت پیغمبر به مدینه از مکه مهاجرت نمودند) به اسامی ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح وارد آن مکان شدند. در وهله ی اول عمر ایستاد تا حرف بزند و لکن ابوبکر از او جلوگیری (صفحه ۷۱) کرد و گفت: «ما مهاجرین قبل از شما به محمد ایمان آورده و خدا را عبادت کرده ایم، ما دوستان و خویشان او هستیم. بنابراین، این امتیازات کافی است که ما زمام امور را به دست گیریم.» سپس مردی از انصار به نام حباب صورتش را به طرف افراد قبیله اش چرخاند و گفت: «ای گروه انصار، به آنها تسلیم نشوید، ما انصار هم بر آنها مزایای دیگری داریم، ما مردمی صاحب ثروت و شرف و خانواده هستیم و به آنها در خانه ی خود پناه دادیم. اسلام به وسیله ی شمشیر ما پیشرفت کرد و شما بایستی سخت به حق خودتان بچسبید (پای بند باشید). از طرف ما یک رئیس و از طرف آنها نیز یک رئیس بایستی انتخاب گردد.» عمر به پا ایستاد و گفت: «دو فرمانده نمی توانند در یک زمان حکمرانی کنند. به خدا قسم ملت عرب هرگز با یکی از شما به عنوان زمامدار راضی نخواهد شد، چون پیغمبر از قبیله و خاندان شما نیست. بنابراین خلیفه هم بایستی از خانواده ی او باشد، هر کس مخالفت کند به خطا رفته و گناهکاری است که خود را به هلاکت می اندازد.» حباب دوباره به پا خواست و همان کلمات را که قبلاً ادا کرده بود، تکرار نمود ولیکن او از طرف عمر سخت مورد سرزنش قرار گرفت. سپس ابو عبیده جراح ایستاد و چنین سخن گفت: «شما انصار ما را در طرق مختلف یاری داده و حمایت کرده اید و در حال حاضر هم ما انتظار داریم رفتار تان را تغییر ندهید.» اما انصار با آنها سازش نکردند. وضعیت می رفت تا به نفع انصار تمام شود که ناگهان بشیر نامی از طایفه ی خزرج بلند شد و چنین گفت: «اگرچه ما اسلام را با کمک خود تقویت نموده، شما مهاجرین را حمایت کردیم، آن تنها برای اطاعت خدا و رسولش بود. آن ایجاب نمی کند مانعی جلو راه خلافت قرار دهیم. محمد (صفحه ۷۲) (ص) از قریش بود و خاندان قریش حق دارند و شایسته ی این مقام

هستند.» وقتی که بشیر سخنش را به پایان رسانید، منازعه بین انصار به بالاترین حد خود رسید، اما مهاجرین از این هیاهو استفاده کردند و فرصت را غنیمت شمرده عمر و ابوعبیده به طرف ابوبکر دویدند و با او بیعت کردند. درست در همان وقت بشیر انصاری و قبیله اش خود را تسلیم ابوبکر نمودند، به این طریق ابوبکر جانشین پیغمبر شد. عجیب است! مهاجرین به دلیل سبقت در اسلام و خویشی و نزدیکی به پیغمبر و پرستش خدا از انصار سلب صلاحیت کردند. ولی از حضرت علی که در این خصوصیات در حد کمال بود، حرفی نزدند. او (حضرت علی) اولین مردی بود که به پیغمبر ایمان آورد و در پشت سر او نماز گذارد و او برخلاف اصحاب دیگر پیغمبر هرگز بت نپرستید. (۱). عجب تر اینکه موقعی که انصار در بحث و مناظره به علت خویشی و نزدیکی با پیغمبر شکست خوردند و خود را تسلیم مهاجرین نمودند، در صورتی که ابوبکر در نسل هفتم و عمر در نسل نهم جدّ اعلای پیغمبر قرار داشتند، اما آنها از امام علی (ع) که در نسل دوم قرار داشت و پسرعموی او بود، غفلت نمودند. (صفحه ۷۳) صفحه ۷۱، ۷۲، ۷۳. **** الف - حکیم ابوالقاسم حسکانی، ب - امام حنبل، در کتاب مسند، ج - خطیب خوارزمی، در کتاب مناقب، د - سلیمان بلخی حنفی، در کتاب ینابیع الموده، فصل ۱۲، ه - ابن ابی الحدید معتزلی، در کتاب شرح نهج البلاغه، صفحات ۳۸۸ و ۳۷۷ و ۳۷۶ و ۳۷۵. و - امام نسائی، ز - حافظ ابو نعیم اصفهانی، ح - امام ثعلبی، ط - ابن مغازلی، و بسیاری دیگر از دانشمندان سنی مذهب در کتابهایشان.

امام علی(ع) خانه نشین می شود

قبلاً گفته شد که بسیاری از بزرگان مکه مخصوصاً آنهایی که سرسختانه با پیغمبر لجاجت می کردند، در جنگ بدر با شمشیر حضرت علی کشته شدند و آنجا (در مکه) کمتر خانه ای بود که یک نفر از دست نداده باشد. از این رو آنها از حضرت علی (ع) خیلی راضی نبودند. از طرف دیگر بسیاری از اصحاب بزرگ به علت سابقه ی درخشانش در اسلام با او حسادت ورزیده، با کینه توزی و دشمنی برخورد می کردند. این علتها دست به دست هم دادند و آن حضرت را مجبور به خانه نشینی نمودند. ابوسفیان قبل از ظهور اسلام قافله سالار قبیله ی قریش بود که بین مکه و سوریه رفت و آمد می کرد و پس از جنگ بدر در تمام لشکرکشی ها به سوی مدینه بر علیه اسلام فرمانده سپاه بود و او بالاخره در فتح بزرگ مکه از ترس جان به خدا ایمان آورد. او بسیار متکبر و سرسخت و لجوج بود و همه کس را حقیر می شمرد. وقتی که پیغمبر (ص) رحلت فرمود، او خارج از مدینه بود و به مجرد اینکه فهمید عده ای از مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده اند بسیار خشمناک شد و رفت تا عباس عموی پیغمبر را با پیشنهادی ملاقات کند. (صفحه ۷۴) او به عباس گفت: «مردم خلافت را غفلتاً و از بی خبری به قبیله ی تیمی واگذار کردند (ابوبکر از طایفه تیمی بود) و بنی هاشم (طایفه ی حضرت علی (ع)) را از حق خود محروم نموده اند و سپس عمر، این تند مزاج از قبیله ی اودی بر سر ما حکومت خواهد کرد. بیا برویم نزد علی بن ابیطالب و از او خواهش کنیم از خانه بیرون آمده حق مسلم خود را بگیرد.» آنها به سراغ امام علی آمدند و ابوسفیان گفت: «دست را به من بده تا با تو بیعت کنم. هرگاه کسی با ما موافقت نکرد من تمام کوچه های مدینه را پر از سواره نظام خواهم کرد.» این برای حضرت علی (ع) بهترین فرصت بود، هرگاه به حکومت حرص می ورزید (برخلاف گفته ی عمر که علی (ع) طمع خلافت دارد) و یا هرگاه او می خواست تسلیم هوی و هوس خویش گردد. وقتی که ابوسفیان یک مرد صاحب قدرت، با ایل و تبار پر جمعیتش با او موافقت می کرد، عهده دار مقام خلافت می شد. اما امام علی (ع) به علل مشروحه ی زیر به درخواست ابوسفیان رضایت نداد: ۱. اساس پیشنهاد او مبتنی بر احساسات دینی نبوده و او اصولاً آدم شروری بود که حضرت علی (ع) او را خوب می شناخت. ۲. در وضعیت فعلی که مدینه مرکز جنگهای داخلی شده و جای مشاجره و ستیزه برای احراز مقام خلافت گردیده و بیشتر مردم احتمالاً به ارتداد (خروج از دین) کشیده شوند در این صورت نام اسلام در همه جا و برای همیشه فراموش خواهد شد. ۳. جدایی و اختلاف نظر که هم اکنون درباره ی مسایل خلافت بین مهاجر و انصار پدید

آمده زمان مناسبی بود تا منافقین با شیطنت و سخن چینی اسلام را از میان بردارند. (صفحه ۷۵) بنابراین امام علی (ع) ترجیح دادند تا برای فرصتی که اوضاع و احوال رضایت بخش شود صبر نمایند، به این دلیل ایشان دستشان را برای بیعت بلند نکردند و ابوسفیان با دلیل وادار به موافقت شد. سکوت و چشم پوشی امام علی (از خلافت) حاکی از خط مشی (روش) بسیار عالی او است تا از اختلاف عقیده و از دین برگشتن مردم جلوگیری کند. اخیراً چند نفری از نویسندگان (۱) مصری اظهار عقیده کرده اند که بدون شک امام علی (ع) از بسیاری جهات بر سایر اصحاب پیغمبر برتری داشت و اضافه کرده اند که اگر امام علی بلافاصله زمام امور حکومت را بعد از پیغمبر به دست گرفته بود، سرنوشت مسلمانان غیر از آنچه که امروز است می بود. محمود العقاد در کتاب عبقریه الامام می نویسد: «اگرچه تقوی و خلوص و شایستگی امام علی عالی تر از سایر اصحاب بود اما حضرت پیغمبر او را به عنوان جانشین خود صراحتاً معرفی نکرده است و به مسلمانان اختیار داده است تا خلیفه ی خود را انتخاب کنند.» اما غافل از اینکه عمر خلافت را با آخرین وصیت ابوبکر به دست گرفت و او هم این اختیار را به یک شورای شش نفری واگذار کرد. اینجانب هم اکنون نامه ای که دکتر عبدالرحمن کیالی خطاب به آقای امینی مؤلف کتاب الغدير نوشته و آن نامه در مقدمه ی جلد چهارم الغدير به چاپ رسیده به انگلیسی ترجمه می کنم (اینک ترجمه ی فارسی آن را می نگارم). «تاریخ عرب چیزی نیست جز تاریخ اسلام و اعراب در انجام (صفحه ۷۶) وظیفه غفلت کردند تا آن را اصلاح نموده و تاریخ خود را آموزش دهند، زیرا آنچه که تحت نام تاریخ اسلام است (که تدریس می کنند)، نه عملی است و نه خالی از تعصب و اغراض شخصی. از این رو متأخرین نقاد (انتقاد کنندگان) قادر نبودند تا از حقیقت و علل اصلی سرگذشتها و حوادث پرده بردارند و ارتباطات تاریخی بین آنها را کشف نمایند. در صورتی که هدف و نتیجه ی مطلوب تاریخ کشف این چنین علتها و ارتباطات است.» «دنیای اسلام همیشه نیازمند به آموزش علمی تاریخ بوده تا مسلمانان بدانند چه اتفاقاتی سبب شد فتوحاتی چنین بزرگ در صدر اول اسلام بنمایند. برای مسلمانان اهمیت دارد تا بدانند چگونه رویدادها رخ دادند و عامل اصلی آنها چه بوده است. مسلمانها باید بدانند که دولتهای اسلامی به تمدن اسلام چگونه خدمت کرده اند و یا چه ضربه هایی بر پیکر اصلی آن وارد کرده اند و مهمتر از همه ما باید بدانیم چه وقایعی سبب شد که مسلمانها پس از رحلت پیغمبر اختلاف عقیده پیدا کنند و در این اختلاف و عدم توافق کدام دسته بر حق بودند. چه شد که بنی هاشم (خانواده و طایفه ی پیغمبر و امام علی) از حقشان محروم شدند و تأثیر انزوا و کناره گیری او (حضرت علی «ع») در آموزش و پرورش مسلمانها چه بود؟» «وقتی که این سؤالات روشن شد حالا- چه کاری باید انجام شود تا اتحاد و نهضت علمی و سیاسی اقتصادی بین کشورهای اسلامی تحقق پذیرد و بعداً آن کارها فراهم شده مورد استفاده قرار گیرند.» «در نتیجه نسل جدید بتواند آنچه که میان صفحات کتب تاریخ تاریک و مبهم است، روشن سازد و سپس خط مشی و رفتار امام علی آن (صفحه ۷۷) مثل اعلامی انسانیت و فرزندان گرامی و پیروانش را پیروی نماید.» «به عقیده ی من لازم است که این وظیفه را دانشمندان اسلامی انجام دهند و کتاب شما، الغدير از آن کتابهایی است که عمیقاً احکام تاریک و مبهم نویسندگان بی توجه سابق را روشن کرده است. جای تأسف بسیار است که تعدادی از تاریخ نویسان قدیم حقایق تاریخی را واژگون کرده و بدین وسیله آنها جوانان معاصر را در ارتباط با این حقایق به گمراهی کشانده اند.» «نسل جدید بایستی بدانند که پیغمبر گرامی اسلام، حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین و اجرا کننده وصیت نامه خود به طور واضح معرفی کرده است اما اصحاب آن را فراموش کرده و نظرات پیغمبر را رعایت نمودند و هر آینه به فرمایش تن در داده بودند. سرنوشت مسلمانان غیر از آنچه که حالا است رقم زده می شد و مسلمانان هرگز گرفتار اختلاف عقیده نمی شدند، یگانگی و وحدت نظر آنها چون یک سپر، آنها را در مقابل مصائب و مشکلات حفظ می کرد.» «کدام داستانی دلپذیر تر از شرح زندگی مردی که برای خدا و برای برپا داشتن دین خدا زندگی کرد و کسی که بیشترین کوشش جهت راهنمایی مردم به راه راست به عمل آورد و برای راهنمایی اولیای امور (خلفا) مخلصانه دریغ نفرمود.» «محمّد آن مربّی بزرگ بشر چنان جانشینانی می خواست که دارای کفایت و قدرت ادراک و صاحب جرأت و کاردانی باشند، چنان مردانی که

قادر باشند (با روح خودشان) حد وسط بین دنیا داری و دینداری را پیدا کنند و با همان خوش خوئی که پیغمبر (ص) داشت، آنها هم بایستی مردم را همچون قرآن به راه راست هدایت کنند و رفتارشان بایستی چون یک مصلح باشد. وصی پیغمبر باید مردی باشد که خدا و (صفحه ۷۸) درستی و حقانیت در مقام قضاوت را فراموش نکند و قدمهایش از راه راست در برابر خویش و بیگانه و در زمان شکست یا غلبه سست نگردد و کسی که قادر باشد تا مطابق عقل و خرد و درستی و صداقت نسبت به رعایا تصمیم بگیرد و از هوای نفس و آرزو دوری کند. «اما متأسفانه بایستی گفته شود که اعراب تنها فرصت تاریخی را از دست دادند و کاری کردند که برخلاف خواست پیغمبر بود و بدین وسیله تلفات و ضایعات اسلام بیش از آنچه که بتوان وصف کرد بزرگ شد.» «اسلام در آغاز رشد و نمو با منازعه و دعوا تمام نیروی خلاقه اش را از دست داد و هر آینه آنها با هم منازعه و کشمکش نمی کردند تمام جهان را در نیم قرن اول فتح می کردند. در حال حاضر لازم است دانشمندان اسلامی از حقایق تاریخی پرده بردارند و علل وقایع را شرح دهند و بعد از اینکه به یک نتیجه معقول رسیدند، به مسلمانان بی خبر کردار، رفتار و گفتار امام علی (ع) آن بهترین نمونه انسانیت را نشان دهند، آنها بایستی به طور صحیح زندگی و حکومت جانشین و پسر عموی پیغمبر را منتشر سازند.» «صفات انسانی و اخلاقی او بایستی منتشر شود زیرا او نمونه اعلای دین اسلام بود. خداوند به او علم و تفسیر قوانین دینی و فصاحت و بلاغت تفویض نموده و در حقیقت شمشیر پیغمبر (ص) بود بر علیه دشمنانش او مردی با عزم و اراده بود که ثبات و پایداری او هرگز با حرص و تهدید متزلزل نمی گشت.» «امامی که دوستی او بر ما فرض است، چنانکه قرآن می گوید: "خطاب به پیغمبر) بگو من از شما پاداشی برای رسالت خود درخواست نمی کنم جز دوستی و محبت نسبت به نزدیکانم و خداوند او و فرزندان (صفحه ۷۹) عزیزش را از هر گناهی پاک نگاه داشته (آنها معصوم هستند)» ("). امروزه دنیای اسلام سخت محتاج است به دانستن صفات مشخصه ی این شخص برجسته تا چون راهنمایی سرمشق گرفته شود و مسلمانان بایستی بدانند که صفات بی نظیر و خصوصیات معنوی امام علی (ع) بهترین انگیزه ای است برای جوانان تا از سختیها و فسادها جلوگیری کنند.» «وظیفه ی دانشمندان اسلامی است که از نویسندگی الغدیر پیروی کرده به پا خیزند و عمل بد تاریخ نویسان پیشین را جبران نمایند و زندگی با شکوه جانشین گرایی پیغمبر را مدلل سازند.» اینجانب نویسنده کوشش کرده ام تا گوشه ای از زندگی پربرکت آن حضرت را ضمن بیان مقداری صفات انسانی و اخلاقی و رفتار و گفتار آن اعجوبه ی تاریخ که در گسترش عدل و درستی و صداقت در جامعه تأثیر بسزایی دارد شرح دهم تا چون راهنمایی برای مسلمانان سرمشق و نمونه باشد. (صفحه ۸۰) صفحه ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰. ***** عبدالفتاح مقصود و علاء الدین خروغه استادان دانشگاه الازهر قاهره در مجله ی سعد و روزنامه ی الاهرام منتشر کرده اند.

خلافت ابوبکر

ابوبکر از اصحاب بزرگ پیغمبر و در شب مهاجرت در غار محرم راز او بود. او به طریقی که جلوتر گفته شد، کار را در دست خود گرفت اما تعدادی از اصحاب مهم پیغمبر در حدود نه نفر به کار او تعرض کردند اما او به آنها توجهی نکرد. (۱). روز بعد نوزده نفر در مسجد به او اعتراض کردند و او از پیغمبر مدرکی نداشت تا به آن تکیه کند. (۲) باید دانست که در زمان ابوبکر حکم توقیف مال حضرت فاطمه (سلام خدا بر او)، دختر پاک و منزله پیغمبر، صادر شد و او را از مالکیت (فدک) محروم کردند. موقعی که آیه ای از قرآن این چنین نازل شد. قرآن می گوید: «هرچه خدا از مردم این دهکده ها (دهکده هایی که (صفحه ۸۱) اسبی و شتری بر آنها تاخته نشده یعنی با جنگ تصرف نشده، موضوع آیه قبل از این آیه) عاید پیغمبر خویش کرده، خاص خدا و پیغمبر و خویشاوندان او، یتیمان و مساکین و به راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد... سپس پیغمبر (ص) سراغ حضرت فاطمه گرفت و آن مزرعه را به او بخشید.» (۳). خلافت ابوبکر دو سال و چهار ماه طول کشید و در روزگار او سوره به دست مسلمانان گشوده شد. (صفحه ۸۲) صفحه ۸۱، ۸۲. ***** الف- امام فخر رازی در کتاب تفسیرش، ب- جلال الدین

سیوطی، در کتاب تاریخ خلفا، ج- ابن ابی الحدید، در کتاب شرح نهج البلاغه، د- طبری، در کتاب تاریخ اسلام، ه- محمد خاوند شاه، در کتاب روضه الصفاء، و- ابن عبد البر، در کتاب استیعاب، ز- مسلم و بخاری و عسقلانی و بلاذری در کتابهایشان این روایت را نقل کرده اند. الف- امام فخر رازی در کتاب تفسیرش، ب- جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ خلفا، ج- ابن ابی الحدید، در کتاب شرح نهج البلاغه، د- طبری، در کتاب تاریخ اسلام، ه- محمد خاوند شاه، در کتاب روضه الصفاء، و- ابن عبد البر، در کتاب استیعاب، ز- مسلم و بخاری و عسقلانی و بلاذری در کتابهایشان این روایت را نقل کرده اند. الف- احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ب- جلال الدین سیوطی، در کتاب تفسیر، جلد چهارم، ج- ابن کثیر عماد الدین اسماعیل، در کتاب تاریخ، د- شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینایع الموده، ه- حاکم ابو القاسم حسکانی، در کتاب تاریخ، و- حافظ ابن مردویه، در کتاب تفسیرش، ز- مولا علی متقی، در کتاب کنز العامل.

خلافت عمر بن خطاب

عمر بن خطاب طبق آخرین وصیت ابوبکر لباس خلافت بر تن کرد. او مردی سخت گیر بود و به دقت تنبیهات دینی را اجرا می کرد و بر امور مملکت او شخصاً با دقت خاصی نظارت داشت. هیچ کدام از کارکنان دولت جرأت آن را نداشتند که در سر کار خود غیرقانونی استفاده نموده و یا در اموال عمومی دستبرد بزنند زیرا او در هزینه کردن خزانه ی ملی بسیار دقیق و سخت گیر بود. در زمان او فتوحات اسلامی از هر سو توسعه یافت و در نتیجه غنایم جنگی و ثروتهای بسیاری به مدینه سرازیر شد و خلیفه اصحاب پیغمبر را در مدینه نگه می داشت و به آنها اجازه نمی داد تا با استفاده از غنایم جنگی برخلاف اخلاق، به عادات زشت کشیده شوند. او همیشه از استفاده کتبی که از کشورهای فتح شده به مدینه آورده می شدند مخالف بود و می گفت: «آن کتابها زاید بر احتیاجات ماست تا آن وقت که قرآن نزد ما می باشد ما را کفایت می کند.» و طبق دستور او آنها را با آتش می سوزاندند. اما امام علی (ع) به پیروانش می فرمود: «دانش را به خانه بیاورید ولو اینکه از مکانهای دوردست باشد.» (صفحه ۸۳) او در نهج البلاغه می فرماید: «دور از اخلاق یک مرد آزاده است که چاپلوسی کند و یا به دیگران حسادت ورزد جز اینکه در جستجوی دانش باشد.» البته این دو نظریه یک دنیا با هم فرق دارند. اگرچه مردم از آموزش و فضائل و کمالات امام علی (ع) دور نگه داشتند ولیکن همیشه خلفا از او درخواست می کردند تا به منظور تنظیم امور مملکت و تصحیح قضاوت هایشان درباره ی قوانین شریعت نظر مشورتی خود را بدهد. (۱). موقعی که خوزستان به وسیله ی اعراب گشوده شد، فرماندار هرمزان و غلامش ابولؤلؤ به عنوان غنائم جنگی به مدینه آورده شدند. عمر، ابولؤلؤ را به مغیره که بین اعراب سیاستمدار زیر دستی بود و به مقام خلافت هم نزدیکی داشت بخشید. ابولؤلؤ به عنوان یک عضو وظیفه دار خانواده اجرت و مزد کارش توسط مغیره پرداخت نمی شد و او شکایتش را نزد خلیفه عمر برد، اما خلیفه توجهی به او نکرد. دادخواهی برای اجرای عدالت چند دفعه تکرار شد اما خلیفه آن را جدی نمی گرفت. این قضیه گفتار امام علی را به یاد می آورد که به پیروانش می فرمود: «شما باید حق کارگران را قبل از اینکه عرق آنها خشک شود پرداخت نمایید.» (صفحه ۸۴) و او همچنان فرموده است: «مردم را با فروتنی بپذیرید، به آنها نرمی و ملاطفت نشان دهید، با آنها با خوشرویی تماس بگیرید و حرمت گزار آنها باشید.» به هر حال ابولؤلؤ جواب قانع کننده ای دریافت ننمود و بر آن شد که انتقام خود را از خلیفه عمر بگیرد و بالاخره عمر به وسیله ی دشمن او در مسجد زخم برداشت و آن زخم کاری باعث کشته شدن خلیفه گردید. عمر وقتی که دانست اجلش نزدیک است شورایی تشکیل داد و شش نفر به اسامی علی ابن ابیطالب، عبدالرحمان ابن عوف، طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام و عثمان بن عفان به عنوان اعضای اصلی و پسر خودش به نام عبدالله عمر چون عضو علی البدل منصوب شدند. بنا به فرمان خلیفه عمر آنها مجبور بودند تا یک نفر را در ظرف مدت سه روز به عنوان خلیفه انتخاب نمایند. در ضمن او درباره ی هر یک از اعضای شورا اظهار عقیده نمود و درباره ی حضرت علی (ع) چنین گفت: «اگرچه علی طمع خلافت

دارد اما من می دانم که او به تنهایی می تواند خلافت را در طریق صحیحی اداره کند.» با وجود این اعتراف اعضای شورا رأی خود را به حضرت علی ندادند زیرا همه ی آنها جز زیر اقوام و خویشان عثمان بودند. هر آدم معمولی می تواند حدس بزند که امام علی (ع) در اقلیت بود و سرانجام عثمان جانشین عمر گردید. سخن کوتاه آنکه اکثر اعضای شورا به عبدالرحمان رأی دادند تا خلیفه را بین دو نفر حضرت علی (ع) و عثمان یکی را انتخاب کند. عبدالرحمان به علی گفت: «من با تو بیعت می کنم به شرط اینکه طبق کتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبر (ص) و روش و طریقه ابوبکر و عمر خلفای قبلی متابعت کنی.» (صفحه ۸۵) امام علی (ع) جواب فرمود: «من از قرآن و سنت پیغمبر پیروی می نمایم، اما از قضاوت و اجتهاد خودم استفاده خواهم کرد.» پیشنهاد سه دفعه تکرار شد و جواب همان بود. سپس عبدالرحمان روی خود را به طرف عثمان کرد و سؤال نمود، چنانچه او آن شرایط را بپذیرد. عثمان قبول کرد که حدود پیشنهادات را رعایت خواهد نمود. پس از آن اعضای شورا با او بیعت کردند. حالا برای ما مهم است که بدانیم چرا اعضای شورا از اظهارات پیغمبر (ص) درباره ی حضرت علی (ع) غفلت کردند: از جمله اینکه پیغمبر فرمود: «علی داناترین شخص و برتر از تمام شماست و از تمام داوران بهتر قضاوت می کند.» (۲). وقتی که امام علی (ع) دید این گونه حش پایمال شد، فرمود: «این اولین دفعه نیست که شما بر علیه من رفتار می کنید (می خواهد بفرماید که شما اول دفعه هم پس از رحلت پیغمبر (ص) حق مرا پایمال نمودید) ولیکن چاره ی من صبر است. به خدا قسم شما با او بیعت نکردید مگر این که حساب کردید خلافت را بعداً به شما پس خواهد داد.» (صفحه ۸۶) صفحه ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶. **** الف - فضل الله روزبهان، در کتاب ابطال الباطل، ب - ابن حجر عسقلانی، در کتاب تهذیب التهذیب، ج - ابن حجر مکی، در کتاب صواعق، صفحه ی ۷۸، د - جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ الخلفاء، صفحه ی ۶۶، ه - نورالدین صباغ مالکی، در کتاب فصول المهمه، صفحه ی ۱۸، و - امام احمد حنبل، در کتابهای مسند و فضائل، و جمعی دیگر از دانشمندان اهل سنت و جماعت روایت فوق الذکر را نقل کرده اند. الف - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، ب - موفق ابن احمد خوارزمی، در کتاب مناقب، ج - میر سید علی همدانی، در کتاب موده القربی، د - حافظ ابو بکر بیهقی، در کتاب سنن.

موقعیت اجتماعی و اقتصادی مسلمانان در زمان خلفا

در زمان پیغمبر (ص) مسلمانان با لغو شدن تعصب گروهی و خانوادگی و نژادپرستی، ملهم به حس فاعل مختاری و آزادی شده بودند زیرا قرآن خطاب به پیغمبر می گوید: «بگو من هم بشری هستم مثل شما، فقط به من وحی می شود که خدای شما خدای یکتاست.» و امام علی (ع) می فرماید: «فرمانروایی کردن من بر شما فقط تحمل مسؤولیت سنگین تری بر شانه های من است (من هم مثل شما بشری هستم).» پیغمبر اسلام شتر چران عربستان را با تلقین وحدت و تساوی حقوق طوری صاحب خوی انسانی کرد که بعدها فرمانده ی آنها عمر بن خطاب از اوّل تا آخر مسافت تا دارالسلام را با تنها شترش پیمود، به قسمی که خودش مسافتی را سوار بود و به نوبت، مسافت بعدی غلامش را سوار می کرد و خود پیاده می رفت. بسیاری از این گونه مرامهای اخلاقی که از یکتاپرستی و تساوی حقوق سرچشمه می گیرد، در زمان ابوبکر و عمر دیده می شوند. آنها این عادات را محفوظ داشته و پیروی می کردند زیرا سفارشات پیغمبر (ص) توسط مردم دهان به دهان منتقل می شد و تقوی و پاکدامنی هنوز علت اصلی برتری و بزرگی بود. (صفحه ۸۷) مقارن با این زمان فتوحات اسلامی شروع به توسعه نمود و بالاخره دولت پهناور اسلام در اواخر خلافت عمر پایه گذاری شد و در نتیجه غنائم جنگی بسیار و ثروتهای هنگفتی از هر سو به مدینه وارد می شد. عمر به اصحاب پیغمبر اجازه نمی داد تا از مرکز خلافت دور شوند، از ترس این که برای آنها امکان داشت تا ثروت اندوزی کنند و بدین وسیله به طرف بدی و شرارت کشیده شوند. خلیفه ی اول ابوبکر در وصیتنامه اش دستور می دهد: «مواظب اصحاب پیغمبر باش تا به پول و مقام علاقه مند نگردند و گر نه منازعه و مشاجره بین آنها واقع خواهد شود و در نتیجه مردم معمولی هم به واسطه ی تعصب گروهی و طرفداری هر یک از

آنها به دستجات متعددی تقسیم خواهند شد و در این صورت قدرت عمومی ضعیف می گردد.» او همیشه اصحاب را وادار می کرد تا از وابستگیهای دنیوی اجتناب نمایند. ابوبکر به عبدالرحمن بن عوف که مردی ثروتمند و با نفوذ بود می گفت: «تو تا آن اندازه ثروت به دست آورده ای که لباسهای ابریشمی می پوشی و بعضی از شما به خوابیدن بر روی چیزهای پشمی راضی نمی شوید.» اما به مجرد اینکه عثمان به هدف خود رسید، از این مقررات غافل شد و به واسطه ی ضعف و سستی اراده اش بسیاری از اصحاب پیغمبر ثروتمند شدند به طوری که او خودش موقعی که کشته شد یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم علاوه بر سایر اموالش نزد صندوق دارش موجود بود. او حتی تعهدش را نسبت به شرایط پیشنهادی شورا زیر پا گذاشت و کارهایش برخلاف سنت و طریقه ی پیغمبر و دو خلیفه ی سابق بود زیرا حکم بن عاص که توسط پیغمبر به خارج از مدینه تبعید شده بود و دو (صفحه ۸۸) خلیفه ابوبکر و عمر اجازه ی برگشت به او نداده بودند، عثمان او را به مدینه برگرداند. دخترانش با مروان و حارث پسران حکم (همین شخص تبعیدی) ازدواج کردند و عثمان مبالغه هنگفتی از خزانه ی ملی به آنها پرداخت نمود. ولید بن عقبه آن مرد بدنام و تهمت زن که توسط قرآن لعنت و نفرین شده بود، به عنوان فرماندار به کوفه فرستاده شد و کارهای زشت و رسوای او به آن درجه رسید که نماز صبح را چهار رکعت به جای دو رکعت امامت کرد، چون مست و بی شعور بود و همچنین سایر شهرهای بزرگ به وسیله ی خویشانش که هیچ مسلک اخلاقی نداشتند اداره می شد. (۱). مردم از کارکنان دولتی عثمان ناخشنود بودند، زیرا آنها در مسائل دینی بی تفاوت و آنچه که مطابق هوی و هوسشان بود بدون ترس از مرکز به اجرا درمی آوردند. در نتیجه طبقه ی جدیدی از مردم ظهور کردند که هدفشان انباشتن پول و ثروت بود که طبیعتاً ایجاب می کرد تا به فقر و ضعف استم کنند. تجاوز به حقوق دیگران و عزل و نصب فرمانداران برحسب مطامع و آرزوها و عکس العمل سخت و شدید در مقابل شایگان و انتقاد کنندگان از مردم صلح جو و خیرخواه عادت فرمانداران شده بود. از طرف دیگر رفتار خصمانه عثمان درباره ی بعضی از اصحاب پیغمبر مثل ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود موجی از تعصب و خشم میان مسلمانان برپا کرده بود. (صفحه ۸۹) ابوذر غفاری سومین یا چهارمین شخص بود که اسلام را قبول کرد و سپس بت پرستان قریش انواع شکنجه و آزار را بر او تحمیل نمودند ولیکن او در ایمان به خدا باقی ماند. پیغمبر اکرم فرموده است: «میان تمام مردم، ابوذر مثل مسیح پسر مریم، در مخالفت با هوی و هوس و پاکدامنی می باشد.» و همچنین از پیغمبر شنیده که می فرمود: «هیچ کس زیر آسمان راستگوتر از ابوذر وجود ندارد.» او مدینه را به قصد شام ترک نمود، جایی که معاویه پسر ابوسفیان از زمان خلیفه ی دوم عمر فرمانروایی می کرد. معاویه مردی بود که در مدت بیست سال حکمرانی، صاحب قدرت شده بود و در اثنای حکومت عثمان می کوشید تا پایه های خلافت را هر طور که شده بر خودش استوار سازد. در صورتی که او هرگز در زمان عمر فکر آن هم نمی کرد. او دارای هوش خداداد بود و خوب می دانست چگونه آنها که مخالف منظور او هستند خاموش سازد. او همچنان برای مردم دنیا دوست سر کیسه را شل می کرد تا نظر آنها را برای تشریک مساعی جلب نماید. ابوذر طرفدار خلافت امام علی (ع) بود و مردم را با فضائل و بزرگی خاندان پیغمبر آشنا می ساخت و آنها را بدین وسیله به راه راست هدایت می کرد. او از معاویه و عثمان آشکارا انتقاد و جمع آوری پول و سایر فعالیتهای غلط آنها را متذکر می شد. او نمی توانست حرف نزنند و کلمات انتقاد آمیزش بر علیه تبعیضات بی جهت و بی عدالتی، فقرا را جرأت داد تا حقوق از دست رفته ی خود را درخواست نمایند. معاویه می دانست که اگر به ابوذر فرصت دهد اساس حکومتش از هم خواهد پاشید. او بر آن شد تا این مشکل را با ارسال یک کیسه پر از سکه ی طلا از میان بردارد. (صفحه ۹۰) ابوذر این مرد آزاده و بخشنده سکه ها را کلاً بین محتاجان و فقرا تقسیم نمود. در صورتی که او خودش بسیار نیازمند بود. (به تبعیت از حضرت امام علی که مزارع آباد به دست خود را می فروخت و پول آن را در مسجد مدینه بین فقرا تقسیم می کرد و گاهی اتفاق می افتاد، وقتی که به خانه می رفت خانواده اش چند روز بوده که بدون خوراک کافی صبر کرده بودند.) بالاخره معاویه خطاهای ابوذر را به عثمان گزارش داد و اجازه گرفت تا ابوذر را به وسیله ی یک شتر بدون جهاز با یک غلام کج خلق و

تند مزاج به سوی مدینه روانه سازد. وقتی او به مدینه رسید ران پایش عمیقاً زخم برداشته و صدمه دیده بود. در مدینه هم ابوذر همچنان نسبت به رفتار عثمان به تندی و درشتی صحبت می کرد. عثمان که نمی توانست انتقاد را تحمل کند این مرد سالخورده گرامی را به سرزمین خشک و بی آب و علفی به نام ربه، آنجا که مسقط الرأس خودش بود، تبعید کرد. او سرانجام بعد از تحمل رنجهای بسیار در آن سرزمین دور از آبادی وفات کرد. ضمناً دو نفر دیگر از اصحاب بلندپایه پیغمبر (ص) توسط غلامان عثمان به علت اعتراضات آنها از طرز رفتار بد او به سختی ضربت دیدند. مردم شهرهای بزرگ کوفه و بصره و مصر در مدینه جمع شدند تا از دست متخلفین دادخواهی کنند. هدف آنها فقط اصلاح و بهبود سازی امور بود، اما متأسفانه نتیجه ی آن به کشتار و خونریزی انجامید. هر آینه شکایت آنها شنیده می شد، چنین حوادث غیر منتظره اتفاق نمی افتاد. آنها از عثمان طی نامه ای درخواست کرده بودند که بعضی از صاحب منصبان را عوض کند و نامه به عمار یاسر از اصحاب بلندمرتبه ی پیغمبر دادند تا حقیقت امر را به اطلاع (صفحه ۹۱) خلیفه برساند. او وقتی عثمان را در مدخل خانه اش دید، نامه را به او تسلیم کرد. او در ابتدا جواب تندی دریافت و سپس با بی رحمی تمام مورد شتم و ضرب غلامان عثمان قرار گرفت به طوری که دچار فتق گردید. (صفحه ۹۲) صفحه ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲. ***** مسعودی، مورخ بزرگ اسلام، در کتاب مروج الذهب، جلد اول، صفحه ی ۴۳۵. این دانشمند مورد تأیید هر دو فرقه ی شیعه و سنی می باشد.

خلافت عثمان

همان طور که از تاریخ اسلام استنباط می شود، عثمان مردی سست رأی و زودباور بود و مشاورش مروان که میان مردم هیچ احترام نداشت و در نظر آنها بسیار پست بود، نفوذ نا مشروعش را بر عثمان تحمیل می کرد. از این رو او جهت اصلاح امور مرتب به مردم قول می داد و باز قول خود را برای چندمین دفعه زیر پا می گذاشت. در نتیجه مردم جلو خانه اش زیاد ازدحام نمودند و درخواستهای خود را تکرار می کردند. وقتی که عثمان اوضاع را چنین جدی دید، عاجزانه از امام علی خواهش کرد تا مردم را آرام کند و راه مناسبی جهت خلاصی او پیدا نماید. سپس به امام علی اختیار داد تا با آنها به یک تفاهم کلی برسد. مصریها به عثمان اصرار می کردند تا محمدبن ابوبکر را به جانشینی با ابن ابی سرح فرماندار مصر عوض نماید. امام علی درخواست قانونی آنها را جلو عثمان گذاشت. اگرچه او قبول کرد، اما سه روز مهلت خواست تا ترتیب آنها را بدهد و برای شهرهای دور، وقت بیشتری لازم بود تا پیام خلیفه به آنها برسد. امام علی (ع) برگشت تا با مصریها گفتگو کند. آنها قبول کردند به شرط این که (صفحه ۹۳) درخواست آنها انجام گیرد و محمدبن ابی بکر با عزل ابی سرح فرماندار شود. عثمان این را با میانجیگری امام علی (ع) قبول کرد و مصریها وقتی که امام علی تمام مسؤولیتها را خود به عهده گرفت پراکنده شدند. سپس تعدادی از آنها به اتفاق محمدبن ابی بکر راهی مصر گردیدند و بعضی هم به یک دره ای نزدیک مدینه رفتند تا موقتاً سیاحتی بکنند. روز بعد مروان به عثمان گفت: «خوب شد، حالا مصریها اینجا را ترک کردند و برای این که از آمدن مردم از شهرهای دیگر جلوگیری کنیم، شما بایستی بخشنده ای صادر کنید مبنی بر اینکه اینجا سوء تفاهماتی با مصریها وجود داشت، وقتی که آنها دانستند آنچه را که شنیده بودند صحیح نبوده، کلیه ی مسائل خاتمه یافت، آنها راضی شده و این جا را به سوی مصر ترک کردند، به این طریق مردم سایر شهرها سر جاهایشان آرام می نشینند.» عثمان نمی خواست چنین دروغی بگوید اما مروان آن چنان اصرار کرد که او آن دروغ را گفت. سپس به مسجد پیغمبر رفت و به مجرد این که مقصود خود را به زبان آورد مردم شروع کردند به فریاد کشیدن و در حالی که بر سر عثمان داد می زدند، ادامه دادند «از خدا بترس این چه دروغی است که تو می گویی، توبه کن.» سرانجام عثمان مجبور شد توبه کند. او صورتش را متوجه کعبه کرد و ناله کنان توبه نمود و سپس به خانه اش مراجعت نمود. امام علی (ع) برای اینکه این شورش را خاموش کند به عثمان مشورت داد تا دوباره ی عملکرد بد گذشته اش در مسجد جلو مردم توبه کند و گرنه او دوباره به

گردن او می چسبید تا او را از دست آنها نجات دهد. (صفحه ۹۴) بنابراین عثمان در مسجد توبه کرد و قسم یاد نمود که در آینده دقت بیشتری خواهد کرد. او قول داد موقعی که نمایندگان مردم او را ملاقات می کنند، رفع مشکلات آنها نموده، درخواستهای آنها تا آنجا که ممکن است انجام خواهد داد. وقتی که به خانه برگشت مروان می خواست چیزی بگوید. زن عثمان (نائله) دخالت نموده به مروان گفت برای خاطر خدا ساکت باش، تو با چنین گفتار هایی سبب می شوی تا او کشته شود. مروان با تندی گفت: «تو حق نداری در این گونه مطالب دخالت کنی. تو دختر کسی هستی که تا آخر عمرش نمی دانست چگونه وضو بگیرد.» زن عثمان گفت: «تو غلط می کنی و...». اکنون منازعه و دعوا جدی شده بود که عثمان آنها را خاموش و به مروان گفت: «چه می خواستی بگویی؟» مروان گفت: «آن چه مطلبی بود که شما در مسجد اظهار داشتید و آن چه توبه ای بود که کردید؟ به عقیده ی من مرتکب گناه شدن خیلی بهتر از توبه ی اجباری است. نتیجه ی این توبه جمعیتی است که دوباره جلو خانه جمع شده اند. حالا بروید جلو و تقاضا هایشان را انجام بدهید.» عثمان گفت: «من نمی توانم با این مردم بحث کنم تو برو و درخواست آنها را انجام بده.» مروان بیرون آمد و با صدای بلند گفت: «چرا شما این جا دور هم جمع شده اید؟ آیا می خواهید به ما حمله کنید و دست به غارت بزنید؟ شما بدانید که نمی توانید قدرت (پادشاهی) را از دست ما بگیرید و کسی نمی تواند بر ما غلبه کند. روی سیاهتان را از این جا گم کنید، لعنت خدا بر شما باد.» وقتی که مردم این دورویی و تزویر را مشاهده کردند به خشم آمده رفتند تا حضرت علی (ع) را ملاقات کنند. آنها تمام آنچه که دیده بودند شرح دادند. امام علی (ع) مستقیماً متوجه ی خانه ی عثمان شد و با خشم (صفحه ۹۵) به عثمان فرمود: «ای دادا! چگونه با مسلمانان بدرفتاری می کنی، تو به خاطر یک مرد بی ایمان (مروان) تمام قولهای خود را زیر پا گذاشته ای و هوش و حواس را از دست داده ای. آخر تو بایستی لااقل به حرف و قول خودت احترام گذاری، بدان که مروان تو را در سیاه چالی خواهد افکند که هرگز قادر نخواهی بود از آن بیرون آیی. او بر تو سوار است و هر کجا خواهد تو را می کشد، من هرگز در آینده در کار تو دخالت نخواهم کرد و به مردم هم چیزی نخواهم گفت.» نائله زن عثمان کلمات امام را تأیید کرد و به شوهرش گفت تا با امام علی (ع) صلاح اندیشی کند. سپس ادامه داد: «آن از قدرت تو و مشاورت مروان خارج است که بتوانید امور را سر و صورت دهید.» مجدداً عثمان سراغ امام علی (ع) گرفت، اما حضرت ملاقات با او را رد کرد. عثمان خودش به جایی که امام تشریف داشتند رفت و تنهایی و بیچارگی اش را عرضه داشت و دوباره درخواست کمک کرد. امام علی (ع) فرمود: «چند دفعه است که تو در مسجد به مردم قول می دهی که تقاضایشان را رسیدگی می کنی ولی تو قول خود را می شکنی. وقتی مردم نزد تو می آیند به آنها توجهی نمی شود حتی اطرافیان تو به آنها توهین هم می کنند. چگونه من به حرفهای تو در آینده اعتماد کنم. بنابراین از من هیچ انتظاری نداشته باش. جلو تو، راه روشن است، راهی که دوست داری انتخاب کن تا با مردم همان طور رفتار کنی.» این نتیجه توبه (عثمان) بود. اجازه دهید آن طرف قضیه را بررسی کنیم. وقتی که کاروان مصر به ساحل دریای سرخ رسید، شتر سواری را دیدند که با منتهای سرعت عبور می کرد به طوری که درباره ی او (صفحه ۹۶) مشکوک شدند. بنابراین او را صدا کرده پرسیدند چه کسی است؟ او گفت غلام عثمان است. آنها سؤال کردند قصد رفتن کجا داشته است؟ او گفت: به مصر. آنها پرسیدند هدف او از این سفر چیست؟ او گفت: برای ملاقات فرماندار مصر می رود. آنها گفتند: فرماندار مصر با ماست (منظور آنها محمد بن ابوبکر بود). آنها پرسیدند آیا نامه ای با خود دارد. او منکر شد. آنها تصمیم گرفتند تا لباسهایش را جستجو کنند اما چیزی نیافتند. آنها می خواستند او را به خودش واگذارند که ناگهان یکی گفت: «آن ظرف آب واقع در عقب شتر را جستجو کنید.» آنها یک لوله سربی که نامه ای در آن جاسازی شده بود داخل آب پیدا کردند. عثمان این چنین به فرماندار مصر دستور داده بود: «وقتی که محمد بن ابوبکر با همراهان به تو می رسند، میان همه ی آنها این و آن را به قتل رسان و این و آن را توقیف کن و آن کس و این کس را به زندان افکن. تو بر سر کارت ابقاء می شوی.» این مایه ی تعجب آنها شد و متحیرانه به همدیگر نگاه می کردند. آنها فوراً به مدینه مراجعت نموده و مفاد نامه را با اصحاب پیغمبر (ص) در میان گذاشتند. هر کس که این سرگذشت را

شنید، سر تا پا متعجب شد زیرا آن برخلاف انتظار آنها بود و این عمل عثمان همه را نسبت به او متنفّر ساخت. پس از آن جمعی از اصحاب پیغمبر همراه با این مردم رفتند تا عثمان را ملاقات و سؤال کنند چه کسی آن نامه را مهر کرده است؟ او جواب داد مهر خودش بوده. سؤال شد چه کسی این نامه را نوشته. جواب داد آن خط منشی خودش است. پرسیده شد غلام متعلق به چه کسی است. عثمان گفت آن غلام هم مال خودش است. آنها پرسیدند: (صفحه ۹۷) آن شتر سواری مال کیست؟ جواب داد: متعلق به دولت است. سؤال کردند: چه کسی نامه را فرستاده؟ عثمان جواب داد: نمی دانم. آنها گفتند همه چیز مال توست چطور نمی دانی چه کسی نامه را فرستاده است. «خیلی بهتر است تو خلافت را واگذار کنی و دیگری آمده آن را اداره کند.» عثمان جواب داد: «من هرگز لباس خلافت که خدا بر من پوشانده است از تن نمی کنم و دوباره توبه می کنم.» آنها جواب دادند از توبه صحبت نکن، آن روزی که مروان از طرف تو و در مدخل خانه ی تو نزد ما صحبت کرد، توبه تو نزد ما هیچ است و ما قرار نیست با این لاف زدن‌ها گول بخوریم. ترک خلافت کن و اگر اطرافیان تو جلو راه ما بایستند ما آنها را عقب می زنیم. هر آینه آنها مهبای جنگ گردند ما نیز با آنها جنگ خواهیم کرد. اگر تو قرار است رعایت حق تمام مسلمانان به طور مساوی بنمایی مروان را به ما تحویل ده تا بپرسیم با قدرت و حمایت چه کسی می خواسته است عده ای از مسلمانان را با این نامه به کشتن دهد. او، از تحویل مروان استنکاف ورزید مهلت سه روزه تمام شده بود و همه چیز مثل اول بود. وقتی مردم نتیجه توبه را دیدند مثل سیل در کوچه های مدینه ریختند و بالاخره از هر طرف دور خانه عثمان را محاصره نمودند. در روزهای محاصره یک صحابه پیغمبر به طرف خانه عثمان رفت و او را صدا کرده گفت: «ای عثمان خلافت را واگذار کن و برای رضای خدا از ریختن خون مسلمانان جلوگیری نمای.» ناگهان یکی از مردان عثمان او را با تیر هدف گرفت و به قتل رسانید. این عمل مردم را با خشم و غضب برانگیخت و فریاد کشیدند که قاتل به آنها تحویل داده شود. عثمان گفت: «ممکن نیست کسی که از من حمایت نموده تحویل دهم.» سپس مردم، در اوج خشم و طغیان در خانه را آتش زدند و سعی (صفحه ۹۸) کردند داخل خانه شوند اما اطرافیان عثمان با آنها مواجه شده و آنها را از در خانه پس زدند. سرانجام مسلمانان جان عثمان را به خطر انداخته با شمشیرهای کشیده از راه خانه مجاور وارد خانه ی عثمان شدند. متأسفانه عثمان خود را قربانی جاه طلبی خانواده اش و کارهای ناپسند مأمورین خود کرد. آنها که از خانه نگهبانی می کردند، سرازیر کوچه های مدینه گردیدند و آنها که از عثمان دفاع می کردند با خود عثمان کشته شدند. ناگفته نماند که در روزهای محاصره عثمان از معاویه فرماندار شام طلب کمک کرده بود، اما معاویه به بهانه ی اینکه او در اموری که اصحاب پیغمبر در گیر هستند مداخله نخواهد کرد. فرمان عثمان را نپذیرفت زیرا او در نظر داشت که زمام خلافت را خود در دست بگیرد. اینجانب نویسنده ناگزیر بودم که سرگذشت پایان عمر عثمان را به تفصیل شرح دهم زیرا بعدها طلحه و زبیر دو عضو شورای شش نفره و مخصوصاً معاویه به تبعیت از آنها تقصیر خون عثمان را به گردن امام علی (ع) انداختند و در نتیجه آنها شورشهایی برپا کردند و جنگهای داخلی به راه انداختند، به طوری که نتایج بد و تأسف بار آنها هنوز بین مسلمانان باقی است. با این شرح کوتاه معلوم شد که امام از اینگونه تهمتها مبرا است. متأسفانه بدون در نظر گرفتن سن و سال عثمان و پیش کسرتی و تقدّم او در اسلام و خویشی با پیغمبر کشته شد. اما اگر او مشورت و صلاح اندیشی امام علی را پذیرفته بود و یا لاقل مروان را به مردم تحویل داده بود، هرگز کشته نمی شد. اما سرنوشت چیز دیگر بود. (صفحه ۹۹) صفحه ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹. *****

خلافت امام علی (ع)

پس از قتل عثمان مسلمانان با هم شور کردند تا مرد شایسته ای که بتواند خلافت را به راه راست هدایت کند و حقوق از دست رفته آنها را پس بگیرد انتخاب کنند. آنها به امام علی (ع) نظر افکندند که در ظرف این مدت طولانی از تاریخ وفات پیغمبر، رفتارشان خردمندانه بوده است. در پایان آنها به این نتیجه رسیدند که جز علی بن ابیطالب کس دیگری مرد آن کار نیست. سپس به طرف

خانه‌ی امام هجوم بردند تا با او بیعت کنند. همان طور که خودش در یکی از سخنرانیهایش فرموده: «آنها به سوی من خیز گرفتند مثل شتران تشنه‌ای که با جست و خیز به آبشخور خود وارد می‌شوند... به طوری که من فکر کردم آنها مرا یا دیگری را جلو من خواهند کشت.» امام علی (ع) با صراحت فرمود: «مرا به خودم واگذارید و سراغ دیگری بگیرید. برای شما مهم است که بدانید قرآن و سنت پیغمبر مرا در کارهایم راهنمایی می‌کنند و من هرگز به نفع گروهی از مردم، یا تأمین خواسته‌های دنیایی کسی از راه راست پا را فراتر نخواهم گذاشت. بنابراین قضاوت منصفانه‌ی من برای شما غیرقابل تحمل خواهد بود و اگر من وزیر و مشاور شما باشم بهتر است تا اینکه رئیس باشم (صفحه ۱۰۰) و شما جهت تصدّی خلافت به من اصرار نکنید.» مردم شروع کردند به فریاد کشیدن و با صدای بلند گفتند: «ای پیشوای مسلمانها، نمی‌بینی که چگونه مسلمانها دچار مشکلات شده‌اند و اسلام در حال فرو پاشیدن است.» امام علی (ع) باز با قبول پیشنهاد آنها امتناع ورزید زیرا او می‌دانست که مردم با خلافت اسلامی و حکومت الهی بازی خواهند کرد و آن را وسیله‌ای به کار خواهند گرفت تا به آرزوهای دنیایی خود برسند و مشکل بود تا اوضاع فعلی را به آن حقیقت و سادگی زمان پیغمبر تغییر داد. چون مردم با سماجت اصرار کردند امام علی به منظور رفع هر بهانه‌ای نطقی ایراد فرمود و گفت: «اگر شما مرا برای تأمین خواسته‌های دنیایی خود می‌خواهید، مرا واگذارید و دیگری که ممکن است آرزوی شما را برآورده کند انتخاب کنید.» «من اصول اصلی اسلام (تساوی حقوق، احترام به حقوق مردم، حرمت به انسان و انسانیت) را برای خاطر استمرار قدرت خودم یا به نفع دیگران ترک نخواهم کرد و در موضوع حقوق و مزایایی که برای هر کسی مقرر شده من ملاحظه هیچ شخصیتی نمی‌کنم. شما تصمیم گرفته‌اید که با من بیعت نمایید. مسأله را مورد تأمل و دقت قرار دهید و پس از بیعت چنانچه شما حرفی بر علیه من بزنید یا مانعی سر راهم قرار دهید، من شما را مجبور می‌کنم تا به راه راست برگردید. این شرایط را در نظر داشته باشید. اکنون شما می‌توانید به آرزوی دل خود برسید (می‌توانید بیعت کنید).» مسلماً فرمانروایان قبلی و افراد ثروتمند و با نفوذ چون طلحه و زبیر هرگز با خلافت امام علی (ع) راضی نمی‌شدند (چون او را خوب (صفحه ۱۰۱) می‌شناختند که جز حرف حسابی، چیز دیگری به خرجش نمی‌رود) امّا شکوه و عظمت انقلاب آنها را وادار به سکوت کرد. اگرچه از آن زمان که آنها عضو شورای شش نفره شدند خود را در ردیف و هم‌رتبه‌ی امام علی قرار می‌دادند ولیکن عاقبت مجبور شدند برخلاف میل باطنی خود با حضرت بیعت کنند. روز بعد امام علی در نطقی که برنامه‌ی دولت را اعلام می‌نمود فرمود: «بدین وسیله به اطلاع عموم می‌رسانم که حکم توقیف اموال کسانی که پول و ثروت را از طریق غیرقانونی به دست آورده‌اند صادر خواهم کرد و آنها را به زندان افکنده و خطا کاران را مورد تعقیب قرار خواهم داد.» آنها که چیزهای معلومی را از خزانه‌ی ملّی اختلاس کرده بودند، از سخنان امام خشمگین شده و در موضوع بیعت با ایشان غمگین و افسرده شدند. او عقیده داشت که تمام طبقات مردم چه عرب یا غیرعرب، سفید پوست یا سیاه پوست در برابر قانون مساوی هستند. او هیچ وقت نمی‌خواست یک اقلیتی هرچه دلش می‌خواهد انجام دهد و آنچه که از یک اکثریتی با زور می‌گیرد، انبار کند. او هرگز به حکومت یک اقلیتی بر اکثریت از مردمی بیچاره و بینوا که از بی عدالتی می‌نالند و کسی نیست که آنها را نجات دهد رضایت نمی‌داد. امام علی فرموده است: «مساوات را بین خودتان پایه‌گذاری کنید و بین یکدیگر تبعیض قائل نشوید زیرا قلبها آماده‌ی دویینی و اختلاف هستند.» امام علی همچنان فرموده است: «من نمی‌توانم زیر بار این بی عدالتی بروم که گروهی از مردم برای خاطر اشراف زادگی و (صفحه ۱۰۲) سرکردگی قبایل دسترنج حاصل از درآمد مردم معمولی را بگیرند و سپس به آنها با چشم حقارت نظر کنند.» موقعی که تشریفات بیعت پایان یافت، طلحه و زبیر برخلاف انتظارشان توسط امام علی (ع) دعوت به همکاری در امور دولت نشدند. آنها تصمیم گرفتند تا به ملاقات امام بروند و فرمانروایی کوفه و بصره را درخواست نمایند. به مجرّد اینکه آنها به دارالخلافه رسیدند، به حضور حضرت بار یافتند. امام علی (ع) مشغول کارهای مربوط به خلافت بود. ناگهان شمع را خاموش کرد و فوراً شمع دیگری را روشن نمود. وقتی که آنها علت را جویا شدند، او جواب فرمود: «شمع اولی متعلق به بیت المال و خزانه‌ی ملی بود و من هم مشغول امور دولتی بودم، چون

شما برای کارهای شخصی اینجا آمده اید من شمع مال خودم را روشن کردم.» آنها نگاهایشان را به هم دوخته و آنجا را مأیوسانه ترک کردند. بسیاری از سیاستمداران از زمان قدیم بر حضرت امام علی ایراد گرفته اند که آیا صلاح نبود او با گفتارش اصحاب بزرگ پیغمبر را که خیلی با نفوذ بودند بر علیه خود تحریک نکند. وانگهی چرا او نسبت به فرمانداران سابق روی مساعد نشان نداد و باعث شد که آنها برای او مشکلاتی فراهم کنند؟ آیا صلاح نبود صبر کند تا او بر امور مملکتی مسلط و بعد وضعیت را طبق دلخواه خود تغییر دهد؟ آن اعتراضات وارد نیست، زیرا شیعه را عقیده بر آن است که امام علی (ع) نماینده و مظهر خدا و پیغمبر بود بر روی زمین و او از آن مردانی نبود که دروغ بگوید و یا مردم را فریب داده، برای حفظ قدرت خودش، در حقیقت طرز حکومت ادیان الهی با سایر حکومتها قابل مقایسه نیست. (صفحه ۱۰۳) اسلام بر روی انسانیت، تساوی حقوق، عدالت و سایر صفات پسندیده بنا شده است و منظور اصلی، راهنمایی مردم است به سوی یکتاپرستی و دین داری و مقام امامت مصون از گناه است، بنابراین امام علی نزد خدا مسؤول بود. هرگاه مأمورین دولتی اش به قانون تجاوز می کردند. اخلاق طبیعی و وظیفه ی دینی او ایجاب می کرد که قانون شریعت را به اجرا درآورد، بنابراین او همیشه با صراحت لهجه آنچه که درست و حقیقی بود بیان می فرمود و کار نداشت کسی خوشش بیاید و یا رنجیده و مکدر شود. آنها که از چیزهای معمولی در زمان عثمان سوء استفاده کرده بودند، انتظار داشتند امام علی دست آنها را در امور مملکتی باز گذارد یا لا اقل در تصمیمات کلی آنها را طرف مشورت خود قرار دهد. امام علی (ع) چون یک مرد عملی و تن به احساسات و یا سخنان سفسطه آمیز نمی داد، مشهور بود و مردم نسبت به او احترام زیادی قائل بودند. با این وصف چند نفری از آنها از حقیقت و راستی او بیزار بودند، به طوری که او خودش فرموده است: «آنها که عدالت من آنها را آزار می دهد، چگونه بی عدالتی را تحمل می کنند.» از طرف دیگر رابطه ی بین حضرت علی (ع) و ام المؤمنین عایشه زوجه پیغمبر (ص) به علت سوء تفاهماتی قطع شده بود و همیشه با حضرت علی لجاجت می کرد. او قبلاً مردم را بر علیه عثمان تحریک به شورش می نمود، زیرا او مطمئن بود شوهر خواهرش زیر یا طلحه عموزاده اش جانشین عثمان خواهند شد. از این رو همیشه می گفت: «این گفتار پیر را بکشید، خدا او را بکشد، عثمان در حقیقت مرتد شده (صفحه ۱۰۴) است (۱) (از دین برگشته است). وقتی که فهمید مردم با امام علی بیعت کرده اند، تصمیم گرفت که مقاومت نموده و مخالفت کند. برای انجام نیت خود، مدینه را به سوی مکه ترک گفت تا بر علیه امام علی کارشکنی نماید. این زمان او از روی دلسوزی می گفت: «عثمان مظلومانه کشته شد و من انتقام او را از کشندگانش خواهم گرفت، به پا خیزید و مرا یاری کنید.» با شنیدن این موضوع، طلحه و زبیر به ملاقات امام علی رفتند تا اجازه مرخصی گرفته به عنوان زیارت خانه ی کعبه به مکه بروند. امام علی فرمود: «مطمئن هستم که شما نقشه هایی بر علیه من دارید اما تا آن زمان که صلح عمومی را به هم نزده اید، من کاری با کار شما ندارم»، آنها در حقیقت می خواستند در آن توطئه ای که به وسیله ی عایشه در مکه در شرف تکمیل بود، شرکت نمایند. با وجود این حقیقت که امام علی (ع) به نقشه های آنها پی برده بود، آنها را زندانی نکرد، زیرا به عقیده ی او توقیف کسی که فقط خیال فتنه دارد و هنوز آن را به عمل درنیاورده است جایز نیست، زیرا امکان دارد او پشیمان شده و عملی انجام ندهد. آیا تاکنون شنیده اید که فرماندهی برای خاطر رعایت قانون از یک خطر احتمالی غفلت کند؟ تا آن جا که تاریخ یاد دارد به مجردی که یک فرمانده احساس خطری بنماید، مانع را بدون دلیل خاصی با کشتن و توقیف، از سر راه (صفحه ۱۰۵) خود بر می دارد. اما امام علی (ع) به طلحه و زبیر فرمود: «شما آزاد هستید و به هر کجا که می خواهید بروید، به شرط اینکه صلح عمومی را بر هم نزنید.» قرآن می گوید: «اکراه در دین نیست، به درستی که کمال از ضلال آشکار شده، هر که به طغیانگران کافر شود و به خدا ایمان آورد به دست آویز محکمی چنگ زده که گسستنی نیست.» (سوره ی ۲، آیه ی ۲۵۵) از این رو امام علی حداکثر آزادی را به مسلمانان تا آن زمان که به آزادی دیگران لطمه نزده اند (آرامش عمومی را بر هم نزده اند) عطا فرمود. (امروزه کلمه ی آزادی مورد بحث و تفسیر اغلب نویسندگان و روشنفکران قرار گرفته و مقامات صلاحیت دار هم آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند، صرف نظر از معانی گسترده ی این کلمه، آزادی

مورد نظر امام علی (ع) چنانکه در فصلهای آینده شرح داده خواهد شد، مخصوصاً در ضمن نامه‌ی تاریخی آن حضرت به مالک اشتر فرماندار مصر، آن است که مردم وظایف اولیاء امور را بدانند و رعایا نیز پا را از محدوده‌ی وظایف خود فراتر نگذارند و هر آینه صاحب منصبی در اموال عمومی سوء استفاده و اختلاس نمود، هر کسی آزاد باشد و بتواند مراتب را به مقامات بالا گزارش نماید. امام علی (ع) در چند قسمت از نهج البلاغه مردم را تحریک می‌فرماید تا حق از دست رفته‌ی خود را مطالبه کنند. تمام اصحاب پیغمبر با امام علی (ع) بیعت کردند، جز سه نفر: معاویه فرمانفرمای سوریه، عبدالله فرزند خلیفه‌ی دوم عمر و سعد بن ابی وقاص، دو نفر آخری مهم نبودند، اما معاویه شخص با فراست و زیرکی بود که به هیچ وجه پای بند به اصول اخلاقی نبوده و به قوانین دینی توجهی نمی‌کرد. او همیشه با امام علی (ع) دشمنی می‌ورزید و منتهای آرزویش حصول مقام خلافت بود. (صفحه ۱۰۶) هنگامی که در زمان امام حسن (ع) او بر کوفه تسلط یافت خطاب به مردم گفت: «من اینجا نیامده‌ام تا مسایل دینی شما را درست کنم، همانا چیزی که می‌خواستم تسلط بر شما بود و سرانجام او عهده‌ی آن برآمدم.» او مردی بود که در ظرف مدت بیست سال مخصوصاً در زمان خلافت عثمان قدرت یافته بود. امام علی (ع) طبق وظیفه‌ی دینی تصمیم گرفت معاویه را عزل کند. اما کسی گفت: «صلاح نیست که به این زودی او را از حکومت منفصل نمایی، آن کار وقت زیادی لازم دارد، یک کمی صبر کن وقتی که حکومت شما سر و صورتی پیدا کرد، هر کاری که میل داری انجام بده.» امام علی (ع) در جواب فرمود: «آن با عقیده من جور در نمی‌آید زیرا من در برابر خدا مسؤولم، چنانچه او در حکومت من به قانون و حقوق مردم تجاوز کند، من در روز قیامت بازخواست خواهم شد.» اکنون بر اثر تبلیغات عایشه چند نفر از ثروتمندان و مأمورین دولتی سابق با او هم عقیده شدند. آنها به این نتیجه رسیدند که عراق مخصوصاً مردم بصره را بر ضد امام علی (ع) به شورش و طغیان تحریک نمایند زیرا در آنجا، هم قبیله‌های آنها مقیم بودند که آن برای آنها دریچه‌ی امیدی بود. سرانجام یک سپاه سه هزار نفری به هزینه‌ی فرمانداران سابق به سوی بصره حرکت کرد. وقتی که عایشه در شُرُف ترک مکّه بود، به ملاقات ام سلمه زوجه دیگر پیغمبر رفت، باشد که او را در این سفر همراهی کند. ام سلمه که زنی مهربان و خیرخواه بود، درصدد برآمد تا بعضی از سخنان حضرت پیغمبر (ص) را درباره‌ی امام علی به عایشه یادآوری (صفحه ۱۰۷) کند. او گفت: «اگر به خاطر داشته باشی یک روز من به اتفاق پیغمبر وارد اتاق تو شدیم و همان وقت حضرت علی (ع) وارد شد و با پیغمبر برای یک مدت نسبتاً طولانی در گوشی صحبت کرد. تو خواستی به او اعتراض کنی و با علی چنین حرف به میان کشیدی: «امروز نوبت من است که پس از نه روز از پیغمبر پذیرایی کنم، تو حالا آمده‌ای تا نظرش را از من به چیزهای دیگر متوجه سازی.» من مشاهده کردم که چهره‌ی حضرت پیغمبر از غضب سرخ شد و فرمود: «آرام باش عایشه، هر کس که او را مکدر نماید خارج از گروه مؤمنین است.» و تو در حالی که غصه دار بودی برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه اضافه کرد: آیا به یاد داری یک روز وقتی که سر مبارک پیغمبر را شستشو می‌دادی و من مشغول پختن هیس بود (یک نوع آش عربی) ناگهان پیغمبر سر را بلند کرد و فرمود: «ای کاش می‌دانستم به کدام یک از شما سگهای منطقه‌ی هوآب (قصبه‌ای است در نزدیکیهای بصره) پارس خواهند کشید، او مسلماً در قیامت لعنت شده است.» سپس من گفتم: به خدا و پیغمبرش پناه می‌برم اگر من باشم. سپس پیغمبر به تو اشاره کرد و فرمود: «مواظب باش تو آن زن نباشی.» عایشه گفت: بلی یاد دارم. ام سلمه گفت: «باز تو را خاطرنشان می‌سازم، یک روز من و تو همراه پیغمبر در سفر کوتاهی بودیم که ابوبکر و عمر به ما ملحق شدند تا زیر سایه‌ی درختی استراحت کنند و حضرت علی (ع) مشغول وصله زدن کفش پیغمبر بود. آنها به پیغمبر گفتند: "اجازه می‌خواهیم سؤال کنیم عاقبت چه کسی جانشین شما خواهد شد تا پس از شما به او پناه بریم؟" پیغمبر در جواب فرمود: "من او را می‌شناسم و به شایستگی و کاردانی او گواهی (صفحه ۱۰۸) می‌دهم، اگر من او را به شما معرفی کنم شما از او فاصله می‌گیرید همچنان که پسران اسرائیل از هارون جدایی گرفتند. " سپس من از پیغمبر (ص) پرسیدم: چه کسی امام و پیشوای ما خواهد بود؟ او فرمود: "کسی که به کفشهای من وصله می‌زند. " سپس من و تو خودمان دیدیم که حضرت علی کفشهای پیغمبر را تعمیر می‌

کرد. عایشه گفت: آری در نظرم هست. ام سلمه گفت: «اگر چنین است چرا به بهانه ی خونخواهی عثمان مردم را تحریک می کنی تا بر علیه حضرت علی شورش کنند؟» او گفت: من قصد دارم امور مسلمانها را اصلاح کنم. (۲). همان طور که پیغمبر فرموده بودند عایشه در مسیر راهش به طرف بصره به مکانی رسید که سگهایی چند بر او پارس کشیدند و این موضوع اخطار پیغمبر را به یاد او آورد. او از کسی که افسار شترش را می کشید، نام آنجا را پرسید. وقتی فهمید نام آن سرزمین هواب است و او همان کسی است که پیغمبر در خاطر داشته، از این که بیشتر جلو برود خودداری کرد. طلحه و زبیر به دروغ شهادت دادند که آن مکان هواب نیست و سپس پنجاه نفر دیگر به تبعیت از آنها همان گونه شهادت دادند تا این که او بالاخره تصمیم گرفت به راه خود ادامه دهد. آن مایه ی تعجب مردم بود وقتی که مشاهده کردند عایشه سوار بر شتر به سوی میدان جنگ می رود. قرآن خطاب به زنان پیغمبر می گوید: «در خانه هایتان آرام گیرید و جلوه گری زمان جاهلیت را پیش مگیرید...» (سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳). (صفحه ۱۰۹) او بدین طریق شکوه و وقار خود را از دست داده بود. وقتی که آنها به دروازه ی شهر بصره رسیدند فرماندار، عثمان بن حنیف با مردانش از بصره بیرون آمدند و جلو راه آنها ایستادند به طوری که دو طرف در حالت جنگ قرار گرفتند. سرانجام جنگ در گرفت و تعدادی از دو طرف کشته شدند. با مداخله عایشه جنگ متوقف گردید و آنها به این توافق رسیدند که به همان حالت باقی بمانند تا امام علی (ع) وارد بصره شوند. اما پس از کمتر از چهل و هشت ساعت آنها به افراد فرماندار بصره شیخون زده و چهل نفر بی گناه را به قتل رساندند، سپس عثمان حاکم بصره را به شدت کتک زده و شروع به کندن موهای صورتش نمودند. در ضمن آنها بیت المال و انبار حبوبات را غارت و مجدداً بیست نفر دیگر از نگهبانان را کشتند. یک اشراف زاده بصره به نام حکیم بن جبلة رؤسای مهاجمین را ملاقات کرد تا حمله و جنگ را متوقف سازند اما جنگ بین آنها در گرفت و سرانجام حکیم با هفتاد نفر از یارانش کشته شدند. وقتی که حضرت امام علی (ع) از حرکت سپاه به طرف بصره مطلع گشت به اتفاق پانصد نفر از یاران پیغمبر مدینه را به قصد بصره ترک فرمود. در آن وقت که به ذیقار (مکانی است بین بصره و کوفه) رسیدند، او فرزند گرامی اش حضرت امام حسن را با عمار بن یاسر، که از اصحاب بزرگ پیغمبر (ص) بود، به کوفه اعزام داشت تا مردم را برای جنگ دعوت کنند. اگرچه ابوموسی اشعری فرماندار کوفه مخالفت می کرد و مشکلاتی به وجود می آورد اما تعداد هفت هزار مرد جنگی به سپاه امام علی پیوستند. (صفحه ۱۱۰) قبل از اینکه حضرت به نزدیکهای بصره برسند، سربازان دیگری تحت پرچمهای مختلف با سپاه امام متحد شدند. بسیاری از اصحاب بزرگ پیغمبر و جوانان بنی هاشم (خویشان امام علی) و فرزندان عزیزش امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه در سپاه حضرت دیده می شدند. امام علی (ع) از اسب پیاده شده و چهار رکعت نماز به جای آورد و سپس روی زمین به سجده افتاد. شنیده شد که امام برای دشمنانش دعا می کرد. او می گفت: «ای خدای نگهدارنده ی زمین خیر و خوبی آنها را نصیب ما فرما و از شرشان ما را حفظ کن.» ابتدا او یک قاعده ی کلی را به اطلاع سپاهیاناش رسانید مبنی بر اینکه هیچ کس حق ندارد قبل از اینکه دشمن به او حمله کند، به آنها حمله ور شود. سپس او بدون اسلحه جلو آمد و طلحه و زبیر را به شهادت طلبید و فرمود: «هر دو شما و عایشه می دانید که من از گناه خون عثمان معاف هستم (کشته شدن او به واسطه ی کوتاهی من نیست). من هرگز این چیزها که شما درباره ی او می گفتید آشکار نخواهم کرد. آیا من شما را مجبور با بیعت خودم کردم یا شما از روی میل بیعت نمودید.» با این گفتار زبیر تا اندازه ای نرم شد اما طلحه به خشم آمد و در حالتی که غر و لند می کرد، آنجا را ترک نمود. جوانی با کسب اجازه در حالی که قرآن در دست داشت، جلو دشمن آمده آنها را به صلح دعوت نمود اما با تیر کشته شد. بدین وسیله آنها اعلام جنگ دادند. عمار یاسر آن صحابی بلندمرتبه پیغمبر رفت تا آنها را از نتایج وخیم جنگ با خبر سازد اما دلایل او هم در آنها اثر نکرد و با تیرهایی از هر سو جواب داده شد. اما علی (ع) هنوز هم به افرادش اجازه ی حمله نداده بود. او به این (صفحه ۱۱۱) عقیده بود که گفتگوی بین دو طرف قبل از شروع جنگ راه حل اختلاف است. بنابراین هنوز هم اجازه ی جنگ صادر نفرموده بود که سپاه مقابل شروع به رگبار تیر نمودند به طوری که چند مرد جنگی از سپاه امام کشته شدند. با ملاحظه ی این

جریان، امام علی بدون اینکه اسلحه بپوشد مقابل دشمن با صدای بلند فرمود: «کجا است زبیر؟» وقتی زبیر امام را بدون اسلحه مشاهده کرد از صف بیرون آمد و جلو امام ایستاد. امام علی (ع) فرمود: «ای زبیر آیا به یاد داری روزی پیغمبر (ص) به تو فرمود که تو با من جنگ خواهی کرد و خطا از طرف توست؟» زبیر جواب داد: آری او چنین گفت. امام علی (ع) سؤال فرمود: «پس چرا با این وصف به میدان جنگ آمده‌ای؟» زبیر جواب داد: من به خاطر نداشتم و من به میدان جنگ نمی آمدم چنانچه آن را به یاد داشتم. امام فرمود: بسیار خوب حالا- که به یاد آوردی. او گفت: آری و با گفتن این کلمه یکسره پیش عایشه رفت و بعد از گفتگوی کوتاهی زمام اسبش را برگرداند و میدان جنگ را ترک نمود. موقعی که امام به سپاه خود برگشت متوجه شد که دشمن به طرف راست و چپ لشکرش حمله کرده است. او فرمود: «اکنون عذر و بهانه تمام است.» و سپس فرزندش محمد حنفیه را صدا کرد و فرمود: «به دشمن حمله کن.» اما باران تیر دشمن او را متوقف ساخت. امام علی (ع) فریاد کشیدند: «با اینکه بیم خطر داری، حمله کن و میان تیرها و نیزه ها جلو برو.» اما او به علت طوفان تیر مردد بود. امام فرمود: «چرا جلو نمی روی؟» او گفت: پدر جان در این باران تیر راهی پیدا نمی کنم که جلو بروم. (صفحه ۱۱۲) امام علی با مشاهده ی این دودلی از طرف محمد، شمشیر و پرچم را از او گرفت و چنان جنگی کرد که اضطراب و ترس از اول تا آخر سپاه دشمن را فرا گرفت و به هر طرف که حمله می کرد، جبهه از دشمن آزاد می شد و بدن‌ها و سرهای زیادی زیر پاهای اسبها دیده می شدند. سپس برگشت و به فرزندش فرمود: «این طور باید جنگ کرد.» در این زمان محمد شمشیر را گرفت و با یک گروه از انصار به دشمن حمله کردند، به طوری که سرها و بدنهای زیادی بر زمین در خون می غلتید. آن طرف میدان جنگ، دشمن با فداکاری از شتر عایشه دفاع می کردند. امام علی دستور فرمود: «ساق پای شتر را قطع کنید آن شیطان است.» و حمله ی شدیدی آغاز نمود که آنها گویی چون برگ کاه جلو شمشیرش به پرواز درمی آیند و بالاخره فریاد «صلح» از هر سو شنیده شد. به مجرد اینکه شتر از پهلوی و سینه به زمین افتاد، دشمن به طرف بیابان فرار کرد و عایشه را در بحبوحه ی جنگ تنها گذاشت، اما هزاران نفر برای سرپا نگاه داشتن شتر کشته شده بودند. عایشه با مشایعت برادرش محمد بن ابوبکر به منزل صفیه دختر حارث در بصره فرستاده شد و سپس امام علی (ع) او را با احترام به سوی مدینه روانه کرد. این جنگ در یک بعدازظهر شروع و همان بعدازظهر هم خاتمه یافت و از لشکر بیست و دوهزار نفری امام علی یک هزار و هفتاد نفر کشته شدند و از لشکر سی هزار نفری دشمن هفده هزار نفر به خاک هلاکت افتادند. وقتی که امام علی (ع) بر عایشه غالب شد، به جای اینکه او را از خطایی که کرده سرزنش نماید، به حد کافی با او مهربانی نمود. (صفحه ۱۱۳) او همچنان بر کینه توز ترین و سرسخت ترین دشمنانش مثل مروان، عبدالله بن زبیر و دیگران در این جنگ پیروز گردید، اما آنها مورد عفو و بخشش قرار گرفتند تا هر کجا می خواهند بروند (به همان طریقی که بت پرستان پس از فتح مکه به دست پیغمبر (ص) عفو گردیده و آزاد شدند). وقتی برای کشته شدگان در جنگ دعا می کرد، شنیده شد که می فرماید: «پروردگارا اگر اینها نا دانسته و یا برای برقراری حق و عدالت با من جنگیدند آنها بی گناه بودند (امیدوارم مورد آمرزش قرار گیرند).» تا آنجا که تاریخ به خاطر دارد هیچ فرماندهی تاکنون پس از پیروزی چنین با گذشت و با سخاوت رفتار نکرده است. عفو و گذشت امام علی (ع) بیش از آن است که بتوان به حساب آورد. او در نامه ی مشهورش به مالک اشتر فرماندار مصر نوشت: «مردم معمولاً در معرض ضعف و ناتوانی هستند و آنها ممکن است به عمد یا غیر عمد اشتباهاتی مرتکب شوند. تو بایستی آنها را عفو نمایی. اگر می خواهی خدا تو را عفو نماید، برای عفو و بخششی که نموده ای پشیمان شو و هرگاه کسی را تنبیه نمودی خوشحالی مکن.» (صفحه ۱۱۴) صفحه ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴. ***** الف- ابن ابی الحدید، در کتاب شرح نهج البلاغه، جلد دوم، صفحه ی ۷۷، ب- مسعودی، در کتاب اخبار الزمان، ج- سبط ابن جوزی، در کتاب خواص الامه، و تعدادی دیگر از دانشمندان سنی. ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه و او از ابو مخنف لوط بن یحیی عضدی نقل کرده است.

قطع نظر از سایر مشکلات و گرفتاریهای امام علی (ع)، حکومت معاویه از جمله مسائلی بود که او در آغاز خلافتش با آن روبه رو شد. موقعی که سوریه به دست مسلمانان فتح شد، یزید (پسر ابوسفیان) برادر بزرگتر معاویه توسط ابوبکر خلیفه ی اول، فرمانروای آن ناحیه گردید و سپس معاویه در زمان عمر خلیفه ی دوم جانشین او گردید. بنابراین خاندان بنی امیه قبل از خلافت مولا امیرالمؤمنین مدت بیست و پنج سال بر سوریه حکومت می کردند. این زمان طولانی کافی بود که شخص هوشیار و زیرکی چون معاویه اقدامات اولیه را برای بسط حکومت خود به عنوان خلیفه مسلمین به جا آورد و او سرانجام موفق شد تا آن را انجام دهد. او طبیعتاً در خاموش کردن صدای مخالفان بسیار استاد بود و ادعاها و خواسته های آنها را می دانست. از طرف دیگر سوریه از ثروتمندترین کشورهای مستملکات اسلامی بود و معاویه که نسبت به هزینه کردن بیت المال بی توجه بود، به آسانی می توانست بر مشکلات غلبه کند و آنها که می خواستند خود را بر مردم تحمیل نمایند، در سوریه دور هم جمع می شدند و منتهای کوشش (صفحه ۱۱۵) خود را در استحکام حکومت او به کار می بستند. بعضی از خرده گیر ها بر امام علی ایراد می گیرند و به این عقیده هستند که او قادر نبود امور مملکتی را اداره کند و نمی دانست چگونه از عهده ی وظیفه اش برآید، اما غافل از اینکه سایر اقسام حکومتها با حکومت اسلامی قابل مقایسه نیستند. اختلاف در این است که در قانون شریعت به هیچ وجه تقلب، فریب و دروغ مصلحت آمیز وجود ندارد، از این لحاظ امام علی (ع) نمی توانست با معاویه که در مسایل دینی بی تفاوت بود کنار بیاید. علاوه بر اینها او از بیعت با حضرت امتناع ورزیده بود. با وجود این حقیقت که تمام مسلمانها و اصحاب بزرگ پیغمبر، قلباً خود را تسلیم او کرده به همان قسمی که با خلفای سابق بیعت کرده بودند. (البته این عبارت آخری را خود امام در نامه ای به معاویه متذکر شدند تا راه بهانه را بر او ببندند). به هر حال چند نامه بین آنها رد و بدل شد. متأسفانه صلاح دید و نصیحتهای امام در معاویه تأثیری نداشت و عاقبت جنگ صفین اتفاق افتاد. (صفحه ۱۱۶) صفحه ۱۱۵، ۱۱۶. ****

جنگ صفین

عاقبت معاویه تدارک جنگ دید و با چهل هزار سرباز رهسپار حوزه ی فرمانروایی امام علی شد. آنها به منطقه ای مرزی بین سوریه و عراق، به نام صفین رسیدند. معاویه زودتر از امام وارد آنجا شد و سرتاسر رودخانه را اشغال نموده، راه آب به طرف آبشخور را مسدود نمود به طوری که جز خودشان هیچ کس دیگر نمی توانست آب بیاشامد. سپاه امام علی (ع) رسیدند و بسیار تشنه بودند و متوجه شدند که آنجا جایی برای آنها نیست تا از آب استفاده کنند. دشمن به دقت بر روی آب نظارت داشت به طوری که گرفتن آب به آسانی میسر نبود. حضرت برای معاویه پیامی فرستادند ولی او از باز کردن راه آب امتناع ورزید. امام علی ناچار به افرازش فرمود: «به پا خیزید و به وسیله ی شمشیر آب را در اختیار گیرید.» این سربازان تشنه به نگهبانان آبشخور حمله ور شدند و آنها را پراکنده نموده، آنجا را در اختیار خود گرفتند. اکنون عراقیها می خواستند معامله ی به مثل نمایند (مانع شوند که دشمن آب بردارد)، اما حضرت امام نمی خواست که بدی را با بدی جبران کند و فرمود: «هیچ کس را مانع از آب نشوید». بنابراین همه کس می توانست (صفحه ۱۱۷) آزادانه آب بردارد. سپس امام علی (ع) چند نفری را به سوی معاویه فرستاد تا نتایج جنگ را به او اخطار نماید، باشد که با دلیل او را وادار به بیعت نمایند. همچنین گروههای دیگری میانجی کردند تا از خونریزی جلوگیری شود اما معاویه مرتباً بهانه ی جنگ می گرفت و جواب می داد که اجازه نمی دهد خون عثمان پایمال شود. او پیراهن خون آلود عثمان را روی منبر مسجد شام آویزان کرده بود که هزاران نفر از مردم سوریه در اطراف آن برای بی گناهی عثمان گریه و زاری می کردند و قسم خورده بودند که انتقام خونش را می گیرند، چون معاویه تقصیر را به گردن امام انداخته بود، شامیان به طرفداری معاویه بر علیه امام علی (ع) جنگ را دامن می زدند. معاویه از زمان خلیفه ی دوم عمر در سوریه یک حاکم مستبدی بود و هرگز تسلیم امام

علی نمی شد تا مقامش را از دست بدهد. از این رو او مسلمانها را گرفتار جنگی کرد که اثر بد آن تا امروز هنوز باقی است. سرانجام جنگ در گرفت و سپاه نود هزار نفری امام علی با سپاه یکصد هزار نفری سوریه روبه روی هم قرار گرفتند. در هفته ی اول هر روز چند مبارز از دو طرف جلو می آمدند و به یکدیگر حمله کرده و نفرات زیادی کشته می شدند و به این طریق جنگ گسترده شد زیرا در هر قدمی خون چون جوی روان بود. در روز هشتم ابن عباس پسرعموی پیغمبر با مالک اشتر، دو مرد با جرأت و شهامت به جناحهای راست و چپ دشمن حمله کردند به طوری که لشکر سوریه چند دفعه عقب نشینی کرد. در روز نهم خود امام علی (ع) با مردانشان جلو آمدند و چنان حمله ای به دشمن کردند که همه ی میدان جنگ تکان خورد و ردیفهای دشمن در میان تیرها و نیزه ها از هم گسیخت. امام علی جلو آمده و ایستاد در جایی که معاویه دیده می شد. (صفحه ۱۱۸) امام او را به مبارزه طلبید و فرمود: «بیا به سوی من هر یک از ما که کشته شدیم دیگری فرمانروا باشد.» اگرچه عمروبن عاص مشاور معاویه او را تشویق و تحریک کرد ولیکن او شروع به عقب رفتن نمود به طوری که تاریخ نویسان می نگارند، امام علی چنان شجاعت و رشادتی در صفین از خود نشان داد که نظیرش به ندرت در تاریخ دیده می شود. هر طرف که ظاهر می شد ردیفهای دشمن از هم می پاشید و آنها چون مور و ملخ جلو شمشیرش پراکنده می شدند. هیچ کس جرأت روبه رو شدن با او نداشت و گرنه در اولین حمله کشته می شد. به همین سبب گاهی امام اسب و لباس را عوض می کرد. ناگهان در گیرودار جنگ مردی پرید جلو و به امام علی حمله کرد. اما او از خطر خود را کنار کشید و سپس چنان ضربه ای با شمشیر به پشتش فرود آورد که به دو نیم شد، به طوری که مردم فکر کردند ضربه به هدف نرسیده است اما وقتی اسبش به حرکت درآمد بدنش روی زمین افتاد. بعداً مردم فهمیدند که او امام علی در لباس مبدل بوده است. چند روزی به این طریق گذشت و سپاه عراق چند برابر از لشکر سوریه، به علت حملات کمر شکن و پی در پی در شب الحریر (۱) امتیاز داشت و آن شب یورشهای متوالی لشکر امام علی تا صبح به منتهای درجه رسید. اکنون تعداد کشته شدگان به سی هزار نفر رسیده بود. در روز دهم مالک اشتر و عبدالله عباس دوباره سخت بر دشمن حمله بردند و مردانشان چنان روح فداکاری از خود نشان دادند که جرأت دشمن در هم شکست و نشانه های پیروزی عراقیها ظاهر گردید. موقعی (صفحه ۱۱۹) که جنگ هنوز شدت داشت و دشمن دریافت که پیروزی با شمشیر امکان پذیر نیست، عمروبن عاص که منافق و مشهور به زیرکی و بد جنسی بود نقشه کشید تا حقه ای بزند. او به معاویه پیشنهاد کرد و گفت: «پاره های قرآن را بر سر نیزه ها بالا برده و سربازان دو طرف را دعوت کنیم تا قرآن را حکم قرار داده طبق آن رفتار نمایند، این عمل بین آنها دو دستگی ایجاد خواهد کرد، در نتیجه بسیاری از سربازان جنگ را متوقف خواهند کرد و دسته ای دیگر مایلند که ادامه پیدا کند. در پایان نتیجه به دلخواه ما خواهد بود زیرا به این طریق جنگ را برای مدتی به عقب می اندازیم و از این بدبختی و بیچارگی فعلی خلاص می شویم. پاره های قرآن بر سر نیزه ها بالا- رفت و صورت جنگ را تغییر داد. وقتی که امام علی (ع) متوجه شدند قرآن اسباب نیرنگ و فریب آنها شده فرمود: «مبادا گول بخورید. آنها حيله گری می کنند تا از شکست آسوده و خلاص شوند، نه آنها علاقه و دلبستگی به قرآن دارند نه با دین سر و کاری، ما با آنها جهت پیروی از قرآن جنگ می کنیم. جنگ را ادامه دهید تا بر این دشمن در حال مرگ پیروز شوید.» اما متأسفانه قسمت اعظم لشکریان امام بنای داد و فریاد گذاشتند، جلو آمده گفتند: «ما رأی و فتوی قرآن را ترجیح می دهیم و اگر شما به دعوت قرآن پاسخ ندهید ما همان معامله ای که با عثمان کردیم با شما هم رفتار می کنیم. شما بایستی فوراً جنگ را متوقف سازید.» امام علی منتهای کوشش را انجام داد تا به آنها بفهماند، ولیکن دلایل او به خرجشان نمی رفت. آنها سخنان حضرت پیغمبر را فراموش کرده بودند: «علی (ع) همیشه همراه و ملازم قرآن است و قرآن هم پیوسته با اوست. آنها از (صفحه ۱۲۰) هم جدا نمی شوند تا نزد من به حوض کوثر برسند (۲) (کوثر حوضی است پاک و مقدس در بهشت)». جنگ هنوز ادامه داشت و آنها امام را وادار کردند که پیغامی برای مالک اشتر بفرستند تا از میدان جنگ برگردد. (۳) وقتی که مالک دستور را دریافت کرد، مایه ی تعجب او شد و گفت: «حالا وقت آن نیست که من جنگ را واگذارم. به امام علی بگو چند دقیقه

ای صبر کند تا من با مژده ی پیروزی برگردم.» پیام مالک به امام داده شد، اما بسیاری از سربازان فریاد کشیده و اصرار داشتند که مالک هرچه زودتر برگردد. آن مرد به سوی مالک برگشت و گفت: «آنها همه شورش کرده اند، هرگاه جان امام نزد تو عزیز است فوراً برگرد.» مالک اشتر چاره ای ندید جز اینکه خدمت امام برسد و پس از اینکه شورشیان را سرزنش نمود گفت: «طبق بیعتی که با امام نموده ایم اطاعت او بر ما واجب است.» اما متأسفانه آنها به دلایل او توجهی نکردند. پس از آن دو طرف موافقت کردند که هر یک حَکمی معرفی کند تا آنها موضوع خلافت را مطابق حُکم قرآن اصلاح نمایند. عمرو بن عاص از طرف اهالی سوریه و ابوموسی اشعری از طرف (صفحه ۱۲۱) عراقیها به امام معرفی شدند. امام علی در نظر داشتند که ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده ی خود معرفی فرماید اما آنها به او گوش ندادند و به ابوموسی اشعری چسبیدند. بعضی از جاسوسان معاویه با تعدادی از سرکردگان لشکریان امام چون اشعث ابن قیس کندی در تماس بودند و سعی می کردند که شرایط را بدتر کنند. تاریخ نگاران می نویسند: ابوموسی مرد احمقی بود و اعتماد و اطمینانی به امام نشان نداده بود. او حتی مانع می شد که مردم به سپاه امام در جنگ بصره ملحق شوند. وقتی که شورشیان درباره ی معرفی ابوموسی به عنوان حَکم اصرار می کردند، امام فرمود: «حالا که به اندرز من گوش نمی دهید راه خودتان را انتخاب کنید. آن زمان دور نیست که شما به علت کارهای خلافتان دستهای خود را با دندان گاز خواهید گرفت.» سرانجام عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری به عنوان دو داور انتخاب شدند و با هم مشورت نموده، تصمیم گرفتند که هر دو، معاویه و امام علی، را از خلافت عزل کنند تا مردم مرد لایق و صلاحیت داری را برای این منظور انتخاب نمایند. بعد از انجام تشریفات ظاهری عمرو به ابوموسی گفت: «آن خلاف ادب است که من از تو پیشی بگیرم، تو از من سالمند تری، بنابراین اول تو مردم را مطلع نمای.» ابوموسی در حالی که از چالوسی عمرو به خود می بالید، جلو جمعیت آمد و گفت: «ما دو نفر بنا را بر آن گذاشتیم تا معاویه و امام علی را عزل نماییم و متعاقب آن به مسلمانان حق می دهیم تا خلیفه ای را که می پسندند انتخاب نمایند.» سپس نوبت عمرو شد و گفت: «ای مردم اکنون شنیدید که ابوموسی علی را از مقام خود معزول و آن از (صفحه ۱۲۲) طرف من تأیید می شود اما دلیلی ندارد که من معاویه را عزل نمایم، من او را به عنوان خلیفه منصوب می کنم.» به محض اینکه عمرو کلماتش را پایان داد، مردم نسبت به رأی حکمین سخت اعتراض کردند اما توجهی به اعتراض آنها نشد. ابوموسی با صدای گرفته بر سر عمرو داد کشید و گفت: «تو به من حقه زدی و مانند سگی می باشی که اگر بر او چیزی بار کنند پارس می کشد و اگر هم او را ول کنند باز پارس می کشد.» عمرو جواب داد: «مَثَل تو چون خری است که کتابهایی بر آن بار کرده باشند.» به هر حال فریب و حقه عمرو قدرت معاویه را بیشتر از قبل نمود. مردمان ساده لوحی که امام را مجبور کردند تا حکمیت را بپذیرد نسبت به دو حَکم خوش بین بودند چرا که تصور می کردند آن دو نفر طبق قرآن داوری خواهند نمود اما آنها به هیچ وجه به قرآن توجه نکردند، در صورتی که تعدادی از آیات قرآن به امامت امام علی را اشاره می کنند و مسلمانان باید از آن پیروی نمایند. قرآن می گوید: «شما که ایمان آورده اید قرین راستگویان باشد. (سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۹).» بسیاری از مفسرین اهل سنت و جماعت نوشته اند، راستگویان محمد (ص) و علی هستند و «با آنها باشید» یعنی مسلمین بایستی از آنها پیروی کنند. (۴). حکمین فرمایش پیغمبر را فراموش کرده بودند که فرموده بود: (صفحه ۱۲۳) «علی داناترین و بهترین قضاوت کنندگان و برترین از همه شما است. مخالفت با گفتار و داوری اش مخالفت با من است و مخالفت با من انکار خداست و آن به کفر نزدیک است.» آیا می شود که این شرح کوتاه داوری برای مسلمانان راهنما باشد تا با فریب و نیرنگ دشمن به دام نیفتند یا قرآن و سنت و روش پیغمبر وسیله ای برای تأمین قدرت و یا فراهم کردن خواسته های دنیوی (پول و مقام) گروه هایی از مردم به کار برده نشود. بسیار باعث تأسف است بعضی از قدرتها اسباب نیرنگ و فریب را به کار می گیرند تا ملتها و مردم فقیر را تحت عنوان «انسانیت» استثمار کنند. امام علی (ع) معتقد بودند که دانش و دین هر دو بایستی در خدمت انسان قرار گیرد و چنین می فرمایند: «خدا مردم نادان را مجبور نکرده است (واجب شرعی نیست) که کسب دانش کنند اما دانشمندان را ملزم کرده است که (مردم را) آموزش دهند.» (۵). باز می فرماید: «کسی که

تجارت را پیشه‌ی خود قرار دهد و نسبت به احکام دین نادان باشد به رباخواری می‌افتد» (۶). (صفحه ۱۲۴) صفحه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴. ***** الحریر یک لغت عربی است و به معنی از درد ناله و زاری کردن است که سگ از درد زوزه می‌کشد. افتادگان در میدان جنگ در آن شب از درد می‌نالیدند و گریه و زاری سر می‌دادند، آن شب را الحریر نامیده‌اند.

الف- حافظ ابن مردویه، در کتاب مناقب، ب- حافظ هیثمی، در کتاب مجمعه، جلد هفتم، صفحه ۲۳۶، ج- حکیم نیشابوری، در کتاب مستدرک، جلد سوم، صفحه ۱۳۴، د- امام فخر رازی، در کتاب تفسیر، جلد اول، صفحه ۱۱۱. مالک اشتر به علت خلوص و ثبات قدم و استواری در دین از اصحاب درجه‌ی اول و بلند پایه‌ی پیغمبر بود و پیغمبر به او کاملاً اعتماد داشت. او در حقیقت در تمام مشکلات بازوی راست امام علی بود و علاوه بر شجاعتش قدرت زیادی در سازماندهی و اداره‌ی کارهای دولتی داشت. همین قدر کافی است که خود امام فرمود: «او با من آن چنان بود که من با پیغمبر خدا بودم». الف- امام ثعلبی، در کتاب کشف البیان، ب- جلال الدین سیوطی، در کتاب درالمنثور، ج- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء، د- شیخ سلیمان حنفی، در کتاب ینابیع الموده، ه- محمد بن یوسف گنجی، در کفایه الطالب. نهج البلاغه، سخنان کوتاه آن حضرت، شماره‌های ۴۳۹ و ۴۷۰. نهج البلاغه، سخنان کوتاه آن حضرت، شماره‌های ۴۳۹ و ۴۷۰.

جنگ نهروان

پس از نصب حکمین مردمی که به امام علی اصرار می‌کردند تا حکمیت را قبول کند، چنین اظهار عقیده کردند که نصب کسی جز خدا به عنوان حکم بدعت است. همان طور که قرآن می‌گوید: «تصمیم گرفتن فقط با خداست. (سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۷)» چون حضرت علی حکمیت را قبول کرده از دین برگشته است. البته آنها معنی آیه را از جای خود منحرف نموده و بدین وسیله موجب شدند که مردم ساده لوح و بی اطلاع از معانی قرآن، از سپاه امام علی جدا شوند. وقتی امام به این توطئه‌ها آگاهی یافت، چند نفر از اصحاب پیغمبر را به سوی آنها فرستاد و سپس خود امام به اردوگاه آنها رفت و آن عده پس از دلایل قانع کننده‌ای متفرق شدند. وقتی آنها وارد کوفه شدند، مجدداً شروع به شایعه پراکنی نمودند که امام علی قرارداد حکمیت را زیر پا گذاشته و قرار است دوباره با سوریه جنگ کند. امام علی (ع) ادعای آنها را با دلیل تکذیب کرد. این مردم بر علیه او شورش کردند و در جایی به نام نهروان نزدیک بغداد اردو زدند. این گروه از مردم را «خوارج» گویند. وقتی که امام علی رأی حکمین را شنید به آنها نوشت که حکم داوران مطابق دلخواه (صفحه ۱۲۵) خودشان بوده و با قرآن مطابقت ندارد و برای او قابل قبول نیست. بنابراین او تصمیم گرفته است با سوریه بجنگد و خوارج بایستی در این جهاد مقدس شرکت کنند. اما آنها در جواب نوشتند: «از آن زمان که شما حکمیت را قبول کرده اید، از دین برگشته اید. چنانچه شما به اشتباه خود اعتراف نموده توبه کنید ما در این خصوص فکر می‌کنیم و سپس به اطلاع می‌رسانیم که چه اقدامی خواهیم کرد». از مفاد این نامه معلوم می‌شد که آنها در حال شورش و طغیان هستند. امام علی (ع) قبلاً سپاهی حاضر و مجهز کرده بود تا به سوی سوریه حرکت دهد، اما سربازانش اصرار داشتند ابتدا با خوارج تسویه حساب کنیم زیرا آنها فرماندار نهروان را با کنیزش که حامله بوده کشته بودند و همچنین خون سه بانوی بی گناه دیگر را هم ریخته و مرد دیگری هم که برای تحقیق فرستاده شده بود به قتل رسید. امام علی (ع) به سوی خوارج برگشت و پیغامی برای آنها فرستاد که قاتلین فرماندار و کشتندگان زن‌ها را برای تنبیه تحویل دهند اما آنها جواب دادند که «ما همه با هم آنها را کشته ایم». امام علی (ع) طبق معمول نمی‌خواست که جنگ را اول شروع کند، بنابراین مردی را با پیام صلح به سوی آنها فرستاد، در نتیجه بسیاری مردم از خوارج جدا شده و به سپاه امام علی ملحق گردیدند. آنها که باقی ماندند حدود چهارهزار نفر بودند که اهمیت نمی‌دادند بکشند یا کشته شوند. به طوری که قبلاً گفته شد، او از سربازانش جلوگیری کرده بود تا به دشمن حمله کند، اما آنها تیرها را در کمان و شمشیرها را از غلاف (صفحه ۱۲۶) کشیده بودند. در این وضعیت بحرانی، امام علی به آنها اخطار کرد که

جنگ به ضرر آنها تمام خواهد شد اما آنها چنان داغ بودند که ناگهان به سپاه امام حمله کرده باعث یک جنگ خونین گردیدند به طوری که امام قبلاً پیش بینی کرده بودند تمام آنها جز نه نفر کشته شدند که آن نه نفر برای نجات جانشان از میدان فرار کردند و از لشکر امام فقط هشت نفر به شهادت رسیدند. عجباً! چه کسی بیشتر از امام علی از ستمگران جور دیده است (عذاب کشیده است). آنها که مردم را بر کشتن عثمان تحریک و به دفعات کشتن او را تجویز می کردند، تقصیر را به گردن او گذاشتند و به بهانه ی خونخواهی خون عثمان بر ضد او قیام کردند. آنها که اصرار داشتند دستش را بگشاید تا بیعت کنند، عهد خود را شکستند و جنگهای جمل (جمل به معنی شتر است و این جنگ را جنگ جمل گویند چون عایشه زوجه پیغمبر سوار بر شتر در میدان جنگ حاضر شد) و جنگ نهروان را به وجود آوردند، هر آینه حکمیت را قبول نمی کرد به مرگ تهدید می شد و وقتی آن را قبول کرد متهم به فساد عقیده گردید و از او می خواستند توبه کند و مهمتر از همه، او اولین مردی بود در اسلام که با ساخت و پاختهای سیاسی حق او غصب شد. در همین زمان معاویه تصمیم به توسعه متصرفات خویش گرفت و سپاهیان را به شهرهای مختلف حوزه ی امام بسیج کرد. او ایجاد ناامنی می کرد به طوری که امام نمی توانست آسوده خاطر باشد تا به سایر امور مسلمانان بپردازد. (صفحه ۱۲۷) او گروههای بسیاری را برای غارت شهرها و کشتن هر که را مخالف می یافتند به راه می انداخت تا در ضمن، اجباراً زمینه ی بیعت با خودش را فراهم کند. حضرت پیغمبر (ص) قبلاً به امام علی فرموده بود: «تو بعد از من با نقض کنندگان بیعت (آنها که اطراف شتر عایشه را گرفتند) و ستمگران (مردم شام) و آنها که از دین برگردند (خوارج) جنگ خواهی کرد.» پیغمبر، آن مربی بزرگ، مردم زمان خود را طوری تربیت کرد که توانستند دنیای متمدن آن روز را در ظرف مدت نیم قرن وادار به تسلیم نمایند زیرا آنها به آسانی می توانستند بر هوی و هوس خود چیره شوند. در نتیجه ی تعلیم و تربیت اخلاقی و اجتماعی او، آن مردم کشته شدن و مردن را برای رسیدن به هدفشان به هیچ می شمردند (اهمیت نمی دادند). در حقیقت پیروزیهای پی در پی مسلمانان در صدر اول اسلام از هر حیث مربوط به اخلاق و مسلک آنها بود. در زمان ابوبکر و عمر این اصول اخلاقی هنوز رعایت می شد اما در زمان خلافت عثمان مردم از لحاظ اخلاقی تنزل کردند. از طرف دیگر کشورهای بسیاری فتح شد که مقدار زیادی کالا و غنائم جنگی به تصرف آنها درآمد و در نتیجه آنها زندگی را در تنعمات به تبلی می گذراندند. آنها زندگی پرهزینه و اشرافی را در ایران و رُم تجربه کردند و به نسل جدید اینگونه تفهیم کردند که هیچ کس بدون ثروت نمی تواند در آسودگی و فراغت زندگی کند. از این رو سیاست خلافت اسلامی هم به هواخواهی از سلطنت و استبداد تغییر یافت و این جوّ کاملاً مساعد بود برای مردی چون معاویه که جاه طلب بود و می خواست پایه های سلطنت موروثی را به جای خلافت اسلامی استوار سازد. بنابراین مردم دنیا دوست برای کمک به معاویه و (صفحه ۱۲۸) استقرار حکومت او در شام متمرکز شدند. اما امام علی (ع) می خواست سنت پیغمبر و سادگی زندگی در زمان شیخین (ابوبکر و عمر) را دوباره زنده شود و برای این منظور آنقدر پافشاری نمود تا عاقبت او را به شهادت رساندند. مورخان می نویسند: امام حسن (ع) پسر بزرگ امام علی که مدافع و ناصر دین بود به معاویه اعلام جنگ داد و در سخت ترین مرحله ی جنگ بعضی از سران لشکرش پول قابل ملاحظه ای از معاویه گرفتند و او را بی دفاع در برابر دشمن تنها گذاشتند. او به دلیل مشکلات موجود با معاویه کنار آمد (قرارداد صلح امضاء کرد) و معاویه برخلاف قرارداد فرزندش یزید را ولیعهد و جانشین خود معرفی کرد. دست زدن به این کار دقت زیادی لازم داشت زیرا یزید سر تا پا عیب بود و بدنامی و شرارت او زبانزد مردم بود. معاویه برای اینکه راه را برای این منظور باز کند، حضرت امام حسن را مسموم ساخت و با اجبار یا پرداخت پول و هدایا به مخالفان، یزید را جانشین خود ساخت. قیام شجاعانه ی امام حسین (ع) فرزند دیگر امام علی که پایان تأسف باری داشت، باز در نتیجه ی ناسازگاری مردم با اخلاق خوب و پسندیده و عدم وجود جوّ مساعد برای خلافت الهی بود. آن نشان می داد که مردم وابستگی های مادی را بر اخلاق ترجیح می دادند. (۱). (صفحه ۱۲۹) چون امام حسین بزرگترین مبارز و فداکار بر ضدّ استبداد و ظلم بود، دور از انصاف است که این جانب مختصراً شرح فداکاری او را بر علیه بی عدالتی و ستم، به اطلاع خوانندگان

نرسانم. بعد از مرگ معاویه تمام مسلمانان خواه و ناخواه با یزید بیعت کردند جز چهار نفر که امام حسین (ع) یکی از آنها بود. پس از مرگ معاویه، مردم کوفه حضرت امام حسین را دعوت کردند تا آنها را به راه راست هدایت فرماید (امام آنها باشد) و با ارسال بیست و پنج هزار نامه او را دعوت نمودند تا به کوفه عازم گردد. در ضمن امام حسین (ع) سخت تحت فشار فرماندار مدینه قرار داشت تا برخلاف میلش با یزید بیعت کند. اما امام مدینه را در هنگام شب با خانواده اش به سوی مکه ترک نمود. آنها نقشه خود را در مکه پیگیری کردند و قصد داشتند این مانع را بر سر راهشان رفع کنند حتی اگر با کشتن او تمام شود. ولیکن او برای اینکه احترام کعبه را نگه دارد راه خود را به سوی کوفه پیش گرفت. در راه کوفه او با یک هزار سرباز مسلح روبرو گردید که فرماندهی آنها به حضرت پیشنهاد کرد تا با یزید بیعت نماید. در غیر این صورت آن حضرت اجازه نداشت که به کوفه وارد شود. امام حسین پیشنهاد او را قبول نکرد و مجبور شد او با همراهان در بیابان گرم و سوزانی به نام کربلا چادرها را برپا کنند. فرماندار کوفه در ظرف مدت چهار روز یک لشکر سی هزار نفری را به کربلا اعزام داشت تا او و خانواده اش را محاصره نمایند و به منظور اینکه او را از تشنگی وادار به تسلیم نمایند، دستور داد تا راه آب را بر او و خانواده اش ببندند، به طوری که کسی جز خودشان نمی توانست آب بیاشامد، آنها آن چنان بر او سخت گرفتند که فریاد تشنگی کودکان از (صفحه ۱۳۰) دور شنیده می شد. وقتی که امام حسین به کربلا رسیدند، هزار نفر با ایشان بودند و امام به آنها اختیار دادند که با ایشان بمانند یا آنجا را ترک کنند، زیرا امام در این سفر با کمال تأسف به قتل می رسیدند. آن عده او را ترک کردند و فقط هفتاد و دو نفر که شامل فرزندان و برادران و برادر زادگانش هم می شد، جهت حمایت و یاری او باقی ماندند. هر یک از آنها کلماتی اظهار داشتند که دال بر خلوص و صمیمیت آنها بود. به هر حال آنها بسیار تشنه بودند و بدتر اینکه دشمن نسبت به کودکان و سالمندان هم ترحم نمی کرد. سه روز بود آب در چادرها یافت نمی شد و تمام، مخصوصاً بچه ها سخت تحت فشار تشنگی بودند. روز بعد در اول صبح دشمن تیرها را روی کمان گذاشت و به طرف خیمه های امام حسین نشانه رفت و آنها بدین وسیله اعلام جنگ نمودند. در این حمله چند نفری از یاران امام حسین به شهادت رسیدند و سپس آنها یکی پس از دیگری جلو دشمن آمده و هر یک نسبتاً تعداد زیادی از آنها را به خاک هلاکت افکندند. سپس نوبت جانبازی به خود امام رسید، به طوری که سبب شد تا دنیا را به تحسین وادارد. مردی را در نظر بگیرید که بسیار خسته و تشنه و از صبح تا ظهر گرفتار مشکلات زیادی بوده و بارها از اسب سوار و پیاده شده تا بدنهای پاک و غرقه به خون شهدا را به خیمه گاه منتقل نماید. در این لحظات بحرانی، دشمن پیشنهاد می کند که چاره ای نیست یا باید کشته شود یا با یزید بیعت نموده جان به سلامت بیرون برد. امام حسین (ع) فرمود: «آن حرامزاده (ابن زیاد فرماندار کوفه) مرا (صفحه ۱۳۱) وادار کرده تا یکی از دو چیز را انتخاب نمایم: مرگ یا ذلت و خواری تسلیم، ما هرگز زندگی با این اشرار و فرومایگان را، بر شهادت در راه خدا ترجیح نمی دهیم و در خانواده ما شهادت یک افتخار است.» سپس او بدنهای غرقه به خون شهدا را زیر آسمان در ردیف هم قرار داد تا ملکوتیان (آفریدگان دو عالم) را به تحسین و تمجید وادارد. سپس برای آخرین خداحافظی به طرف چادرهای زنان و کودکان رفت. آنها دور او را احاطه کردند و برای غریبی و تنهایی او نوحه سرایی نمودند. او با نرمی و مهربانی آنها را تسلی داد و به آنها فرمود: که در برابر مصیبتها چاره ای جز صبر نیست و سپس عازم میدان جنگ گردید. طبق رسوم دیرینه او برای جنگ تن به تن مبارز طلبید و به این طریق تعدادی از شجاعان دشمن را سر به نیست کرد. از آن به بعد کسی جرأت نکرد به تنهایی با او رو به رو شود. بنابراین تمام دشمن یک حمله ی دسته جمعی به امام نمود و او مرتباً حملات آنها را پس می زد. وقتی که آنها نتوانستند به این طریق نتیجه بگیرند، بدنش را با باران تیر و نیزه هدف قرار دادند. در این لحظه دشمن شروع به دویدن به سوی خیمه ها کرد، اما او با صدای بلند فرمود: «اگر شما اخلاق و دین ندارید، همان طور که رسم و آیین قومی شما ایجاب می کند لاقلاً در دنیا آزاده و جوانمرد باشید.» آنها برگشتند و با کمال تأسف کارش را ساختند. یک بانوی دانشمند انگلیسی در دایره المعارف قرن نوزده فرانسه مقاله ای تحت عنوان سه شهید، نوشته است. به طور خلاصه او می نویسد: «تا آن جا که تاریخ به یاد دارد سه مرد عالیقدر

بودند که جان خودشان را برای بالا- بردن کلمه حق و بسط عدالت و آزادی به خطر انداخته و گوی سبقت را از سایر جانبازان ربودند: (صفحه ۱۳۲) "اولین مرد سقراط فیلسوف نامدار یونان قدیم بود و دومی حضرت عیسی مسیح و آخرین آنها امام حسین (ع) فرزند گرامی حضرت علی (ع) و نوه ی دختری پیغمبر اسلام بود." البته باید دانست که فداکاری امام حسین از حیث درجه بالا-تر از دو نفر اولی است زیرا او خانه و دیار خود را ترک و به غربت کوچ کرد و گرفتار مشکلات بسیاری شد، به طوری که یاران و افراد خانواده اش در حالی که بسیار تشنه بودند در برابر چشمانش کشته شدند و خودش نیز به طور غم انگیزی مقتول گشت، در حالی که می دانست در آینده ای نزدیک زن و بچه هایش اسیر شده، روانه ی کوفه خواهند شد. این مختصری از داستان مصیبت بار بزرگترین فداکار و جانباز بر ضد استبداد و ظلم و ستم بود که تمام خوشی ها را بر خود حرام کرد و نمی خواست خود را به خواری و ذلت تسلیم کند و با نابکاران سازشکاری نماید. اجازه فرمایید به مطلب اصلی خودمان برگردیم. بعد از جریانات حکمیت، معاویه به شهرهای حوزه ی حکومت امام علی حمله ور شده و بدین طریق کشتار و غارت در همه ی اطراف بسط می داد و بدین وسیله موجب ترس و وحشت ساکنان اطراف کوفه می شد. امام علی (ع) مردم را دعوت به جنگ و تعقیب دشمن می کرد اما جواب مثبتی داده نمی شد و به نظر می رسید که مردم از شرکت در جنگ کراهت دارند. او آنها را دوباره نصیحت فرمود تا لااقل جهت حفظ سرزمین خودشان هم شده در جنگ شرکت کنند. تا اینکه سرانجام یک نیروی چهارهزار نفری قیام کرد تا دشمن را تعقیب نماید که در نتیجه دشمن جلو آنها فرار نمود. (صفحه ۱۳۳) چند روزی قبل از اینکه حضرت به شهادت برسد، فرماندهان سپاه را دعوت کردند و پس از اینکه آنها را به علت تنبلی و بی میلی به جنگ سرزنش نمودند، چنین اظهار داشتند: «من تصمیم گرفته ام که با شامیان به مبارزه برخیزم، هرگاه کسی به کمک من نیاید من به اتفاق خانواده ام تنها به سوی آنها خواهم رفت.» آنها می دانستند که او هر چه بگوید عمل می کند، از اینرو آنها به جمع آوری سپاه پرداخته و گفتند: «آن کسر شأن ماست اگر او تک و تنها کشته شود.» برای اجتناب از این ننگ، چهل هزار سرباز مسلح آماده ی جنگ شدند. آنها تصمیم گرفتند تا آخرین نفس با معاویه جنگ نمایند، که متأسفانه دست جنایتکار ابن ملجم زندگی بزرگ پیشوای مؤمنین را خاتمه داد. آن بسیار باعث تأسف است که عمرش وفا نکرد تا به هدفش برسد و موقعی که محاسن شریفش از خون سرش رنگین شد، فرمود: «به خدای کعبه (از غصه و رنج) خلاص شدم.» آری او دچار یک رشته حوادث شده بود که جز غصه خوردن کاری نمی توانست بکند. اگرچه بسیاری از مردم شیفته ی صفات عالی او شده بودند، ولی آنها که در زمان عثمان ثروت زیادی جمع کرده بودند و تحمل عدالت او را نداشتند، اغلب فتنه به پا می کردند تا حکومتش را سرنگون سازند. از طرف دیگر امام نمی توانست در برابر استبداد معاویه و بد کرداری مأمورینش و همچنین صرف بیت المال در راه اغراض شخصی و منظورهای سیاسی خونسرد و بی تفاوت باشد و مهمتر از همه او می بایست در برابر خواسته های غیرقانونی اقوام و خویشان نیز مقاومت کند تا اینکه شأن و مقام دین کاسته نگردد. تعدادی از خرده گیرها تقصیر را به گردن او می اندازند و می گویند (صفحه ۱۳۴) آیا بهتر نبود که او مسئولیت را بعد از مرگ عثمان قبول نمی کرد تا این چنین گرفتار مشکلات زیاد نگردد و یا سرانجام او می بایستی از مقامش استعفا می داد و مردم را به خودشان واگذار می کرد مخصوصاً وقتی که در میدان صفین جاسوسان معاویه مردم را بد راه می کردند تا نسبت خطا به او بدهند. اما غافل از اینکه مردم به سوی او هجوم بردند و مصرانه خواهش کردند تا دستهایش را برای بیعت دراز کند، در صورتی که می دانستند او مردی است که هرگز به منافع مسلمانان به خاطر مصلحت این و آن غفلت نمی کند و از اینها گذشته طبق قانون شریعت وقتی که تعداد کافی افرادی هستند که از حق دفاع کنند علمای ربّانی وظیفه دارند که قیام کنند و حق از دست رفته مظلومین را از ستمگران پس بگیرند. او می گوید: «به خدایی که دانه را می شکافد تا نمو کند و آن خدایی که تمام مخلوقات را آفریده است، اگر مردم با دلیل مرا وادار به موافقت نکرده بودند و اگر تعهدی بین علما و خدای تبارک و تعالی نبود، تا آنها آرام نشینند وقتی که می بینند مظلومین از ستم خسته شده و وامانده اند و از دست ستمگران کارد شان به استخوان رسیده، من ریسمان

خلافت را به گردنش می انداختم و همان کاری می کردم که در روز اول پس از رحلت پیغمبر انجام دادم.» در قسمت دیگری از همان خطبه می فرماید: «مردم برای بیعت با من از همدیگر پیشی می گرفتند، همان طور که شتران تشنه با جست و خیز به سوی آبشخور خود حمله ور می شوند. مردم اطراف مرا از هر طرف احاطه کردند به طوری که نزدیک بود حسن و حسین زیر پا لگدمال شوند.» از طرف دیگر هر آینه بنا بود معاویه بر سپاهی چون عراقیها (صفحه ۱۳۵) فرمانروایی کند، او هم گرفتار زحمات زیادی می شد به طوری که معاویه خودش به دوستانش گفته است: «من بر مردم احمقی حکم می رانم که آنها کورکورانه از من اطاعت می کنند، اما پیروان امام علی همه در مسایل دینی با هم رقابت دارند و با جدیت مطالب شرعی را دنبال می کنند و گاهی راجع به آنها با خود امام علی بحث و منازعه می نمایند. در نتیجه هیچ مطلب پنهانی درباره ی امور مملکتی نیست که او آن را جلو مردم باز نکند اما من کارهایم را پنهان و محفوظ می دارم و آن سرّ موفقیت من است.» امام علی فرموده است: «معاویه از من هوشیار تر نیست او متملق است و به مردم حقه می زند.» (صفحه ۱۳۶) صفحه ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶. ***** امروزه هم همان حالت و وضع در دنیا معمول است، زیرا نژاد پرستی و تبعیض بی جهت که باعث این همه آوارگی و بدبختی میان مردم شده، ناشی از رفتارهایی است که مبنای اخلاقی ندارند و در نتیجه اغلب کشورهای کوچک قربانی هوی و هوس دولتهای بزرگ می گردند.

صفات انسانی امام علی (ع)

قریش از قوی ترین قبایل عربستان بود و به شاخه هایی چند تقسیم می شد که خانواده ای امیه و هاشم از آنها بودند. این دو خانواده به علت داشتن جرأت، سخاوت، شجاعت، فصاحت و خوش بیانی معروف بودند، اما خانواده هاشم علاوه بر اینها به علت تقوا و پاکدامنی ترجیح داده می شد، زیرا محمّد (ص) پیغمبر بزرگ اسلام از این خانواده برگزیده شد. تمام صفات مذکور در ذات و طبیعت امام علی (ع) جمع شده بود زیرا پدر و مادرش هر دو از خانواده هاشم بودند. مورخین می نویسند: امام علی از کودکی تحت سرپرستی پیغمبر قرار گرفت. او کودک با استعدادی بود و با آموزش و تربیت پیغمبر (ص) رشد و نمو نمود. قوای عقلانی و ذهنی و قوه ی ادراک او، آنچنان تند و سریع بود که در سن نه سالگی به محمّد ایمان آورد، آن ایمانی که خیلی بیشتر از آنچه شخص بتواند در آن سن و سال تشخیص دهد و در آن زمان برای هیچ کس مثل حضرت علی (ع) این چنین فرصت مناسب به دست نیامد. منظور اصلی تعلیمات پیغمبر، پرستش خدای یکتا که سرچشمه ی (صفحه ۱۳۷) رحمتهای بی پایان است، و فرقی بین دو نفر نیست مگر به پرهیزکاری و دانش، و تمام مردم در برابر خدا مساوی اند چه سیاه و چه سفید، زیرا همه ی مردم از خاک آفریده شده اند و عاقبت به خاک برمی گردند، در نتیجه این تربیت، انسان به ارزش خود پی می برد و فقط خدا را پرستش می کند و عقیده به سایر چیزها در امور بی اثر و بی نتیجه است، بنابراین هیچ کس حق ندارد به واسطه ی اشراف زادگی و حسب و نسب زورگویی کند و هیچ کس نباستی به خاطر ثروت و دارایی دیگری به او تعظیم نماید. امام علی (ع) با این گونه تعلیمات در مکتب پیغمبر پرورش یافت و اساس کارهای او بر این قبیل آموزشها قرار داشت و از صفات خوب و پسندیده او اعتماد به نفس بود. گویا مقدر شده بود او جانشین پیغمبر گردد تا پیام و نتیجه ی نبوت را ادامه دهد اما تاریخ می گوید کسی که می توانست این وظیفه ی الهی را پی گیری کند، خانه نشین شد و مردم از تعلیمات او دور نگه داشته شدند. البته اعتماد به نفس شامل کلیه ی صفات قابل تحسین است مثل شجاعت و جرأت و عفو و بخشش و غیره. او در ده سالگی در جواب پیغمبر گفت: «من به تو ایمان می آورم و از تو حمایت می کنم در جایی که بزرگان قریش به واسطه ی دین جدید در غضب بودند.» تاریخ نشان می دهد که هر چه گفت عملی کرد. نشانه های بسیاری از جرأت و شجاعت سرتاسر زندگی اش ظاهر شده اند، چه در عمل و چه در گفتار. او در شب هجرت (مهاجرت پیغمبر از مکه به مدینه به علت آزار مردم) در بستر پیغمبر خوابید تا او را از شرّ دشمن نجات دهد. با وجود

خطرهای بزرگی که او را برای آن کار تهدید می کرد، جان خود را به خطر انداخته آن کار را انجام داد. (صفحه ۱۳۸) از آن زمان که اولین جنگ با بت پرستان مکه در گرفت، تا آخرین جنگ او با خوارج نهروان، جنگ آوری نبود که جلو او بیاید و کشته نشود و از ترس جان فرار نکند. او چنان بی باکانه به دشمن حمله می کرد که گویا به استقبال مرگ می رود یا مرگ از هیبت او فرار می کند. جنگ تن به تن او در آغاز جوانی با یک قهرمان با تجربه و جنگجو چون عمرو بن عبدود که به اندازه ی هزار سرباز به حساب می آمد، داستان ساختگی نیست. امام علی (ع) او را به زمین انداخت و سپس سرش را از تن جدا کرد. وقتی که او بر روی سینه عمرو قرار گرفت تا سرش را بگیرد عمرو جسارت کرده، آب دهان به صورت امام افکند. او بلند شد و اطراف میدان شروع به قدم زدن نمود. وقتی که از او سؤال شد به چه سبب شروع به قدم زدن نموده، جواب فرمود: «من از عمل جسارت آمیز او به خشم آمدم و اگر سر او را در آن لحظه جدا کرده بودم من از خودم انتقام گرفته بودم، اما من با قدم زدن خشم خود را خاموش تا کارم برای رضای خدا خالص باشد.» این عمل حاکی از احساسات بی آلاش او نسبت به خدا بود. او همیشه قبل از شروع جنگ پیشنهاد صلح می داد، چون از صلح ناامید می شد، مبادرت به جنگ می نمود زیرا به عقیده ی او کسی که جنگ شروع کند در حقیقت ظالم است و روبه رو شدن با ظالم شرعی است. برای این منظور بدون اسلحه در جنگ جمل جلو آمد تا با طلحه و زبیر که تا بن دندان مسلح بودند آشتی کند. در این جنگ او بر سرسخت ترین دشمنانش غالب آمد، سپس آنها را بخشیده، اجازه داد به هر کجا که می خواهند بروند در حالی که آنها به فرماندار بصره شیخون زده و او را شکنجه داده بودند. وقتی که امام در پایان جنگ رفت تا به عایشه تسلیم بگوید، بانوی خانه به نام صفیه جلو آمد و کلمات زشتی بر زبان جاری کرد زیرا او به (صفحه ۱۳۹) واسطه ی از دست دادن شوهرش در جنگ داغ دیده بود. بعضی از اطرافیان امام خواستند او را تنبیه کنند اما امام مانع شد و فرمود: «او با من بدزبانی کرد و به من مربوط است که او را مجازات کنم یا عفو نمایم.» سپس وارد اتاق عایشه گردید و به جای اینکه او را برای آن عمل زشت (بسیج سپاه بر علیه امام) مؤاخذه کند، او را محترمانه به مدینه فرستاد. وقتی که معاویه در صفین آب را بر روی سپاه امام بست تا آنها را با تشنگی وادار به تسلیم نماید و از باز کردن آب امتناع ورزید، عراقیها وقتی که با شمشیر مانع را برطرف و محل آبشخور را تصرف کردند می خواستند انتقام خود را از آنها بگیرند و مانع آب برداشتن دشمن شوند ولیکن امام فرمود: «بدی را با بدی جبران مکنید، آن دور از انسانیت است.» دشمنانش (خوارج نهروان) اجازه داشتند که به کوفه آمده رفت و آمد نمایند با وجودی که در دسرهای زیادی فراهم می کردند، حقوق آنها را از بیت المال قطع نفرمود. در زمانی که خلیفه بود روزی در کوچه های کوفه عبور می کرد، با زنی برخورد نمود که کوزه ی آبی بر دوش حمل می کرد و مرتب نفس می زد. او پرسید: آیا کمک می خواهید؟ وقتی که فهمید شوهرش را در جنگ از دست داده و او را با چهار کودک تنها گذاشته است، امام برای کمک به آن زن به خانه اش آمد تا با او در کار خانه کمک کند. این طور شایع است که روزی او یک مرد مسیحی پیری را دید که باری سنگین بر پشت گرفته و با زحمت زیاد آن را حمل می کند. به نظر می رسید که او مجبور است در آن سن و سال برای گذران زندگی این چنین سخت کار کند، بنابراین به خزانه دار دستور فرمود که همه ماهه (صفحه ۱۴۰) هزینه ی زندگی او را پرداخت نماید. امام علی (ع) به این طریق اساس بیمه های اجتماعی امروز را پایه گذاری کرد. وقتی که به یک مسافرت کوتاهی اطراف کوفه رفته بود، در راه بازگشت با یک نفر کلیمی همسفر شد، آنها در موضوعات مختلف شروع به بحث و گفتگو کردند. موقعی که آن مرد کلیمی خواست از امام جدا شود، امام یک مسافتی با او همراهی کردند. آن مرد کلیمی علت آن را پرسید. امام فرمودند: «ما از ملازمت و دوستی با یکدیگر هر دو لذت بردیم، دوستی ما ایجاب می کند که مقداری راه از تو مشایعت کنم.» در نتیجه آن مرد کلیمی بعد از دیدن این همه تواضع و ادب خود را به اسلام تسلیم نمود. آیا تاکنون شنیده اید کسی به بازماندگانش سفارش کند تا با قاتلش به مهربانی رفتار شود؟ هیچ کس جز علی نبود. او به فرزندش امام حسن (ع) فرمود: «به او نگاه کن چگونه مضطربانه به این سو و آن سو نگاه می کند، همان شیری که من صرف می کنم به او نیز بنوشانید و همان خوراکی که خودتان میل

می کنید به او نیز بخورانید. اگر بهبودی حاصل نمودم من خودم بهتر می دانم با او چگونه رفتار کنم، در غیر این صورت اگر طاقت دیدن او را دارید عفو کنید و الا او را با یک ضربه به قتل رسانید. مبادا او را مثله کنید (اعضای بدنش را جدا جدا قطع کنید)، زیرا من از پیغمبر (ص) شنیدم که می فرمود: "حذر کنید از مثله کردن اگرچه با سگ هار باشد." او پس از یک مکث کوتاه سپس فرمود: مبادا کسان دیگری را به اتهام داشتن در کشتن من به زندان افکنید یا به نام قتل خلیفه به ناحق خونریزی کنید. به طوری که قبلاً گفته شد قسمت جنوبی ایران، در زمان خلیفه ی (صفحه ۱۴۱) دوم، عمر بن خطاب، به دست مسلمانان گشوده شد. هرمزان والی خوزستان با غلام جوانش ابولؤلؤ به عنوان غنایم جنگی به مدینه فرستاده شدند. این غلام جوان به مغیره که مردی با نفوذ و در تمام عربستان به سیاستمداری معروف بود، بخشیده شد. ابولؤلؤ شکایتی بر علیه صاحبش نزد عمر طرح کرد و لکن عمر به دادخواهی او توجهی نکرد و عاقبت خلیفه به دست او کشته شد. عیدالله فرزند عمر، هرمزان را به اتهام داشتن در قتل پدر بدون اینکه دفاعیات او را گوش کند به قتل رسانید. امام علی (ع) از این عمل به خشم آمد و به عثمان اصرار فرمود تا انتقام قاتل هرمزان را از کشندگانش بگیرد ولی عثمان به بهانه اینکه خانواده عمر از مرگ پدر داغدار هستند و برای آنها غیرقابل تحمل است تا دوباره داغدار شوند، اقدامی به عمل نیاورد. اما امام علی (ع) قصد خود را بر علیه فرزند عمر بروز می داد و می فرمود: «من نمی توانم زیر بار این بی عدالتی بروم، اگر بر فرزند عمر مسلط شدم طبق قانون شریعت و به قدر لازم او را تنبیه خواهم کرد.» عثمان فکر می کرد اسلام یعنی برتری عرب بر غیرعرب اما برعکس امام علی (ع) عقیده داشتند، که «اسلام دین کامل و برای تمام بشر ایده آل است و آن منادی بی طرفی و تساوی حقوق انسانها می باشد.» طبق قاعده کلی چیزهای ضد یکدیگر با هم جمع نمی شوند و به ندرت اتفاق می افتد که شخصی با یک یا دو خصلت پسندیده با صفات اختصاصی دیگری مشهور شود زیرا همه طبیعتی قبول نمی کند تا چند صفت انسانی را در خود پرورش دهد و هر صفتی یک میزان رشد (صفحه ۱۴۲) مخصوص به خود دارد و همچنین هر طبیعت انسانی زمینه ویژه ای برای ظهور صفات ویژه خود دارد، بنابراین هیچ گونه توافقی برای رشد و ظهور صفات مختلف بین آنها نیست و این ناسازگاری اجازه نمی دهد صفات دیگری رشد و نمو نمایند. اصولاً فرماندهان بی باک و شجاع اغلب بی رحم هستند و ما با چشم خود می بینیم وقتی فرماندهی وارد شهر فتح شده می شود، آن را به آتش کشیده بدون رعایت حال سالمندان و کودکان با خاک یکسان می کند، اما امام علی (ع) که بی باکی و شجاعتش تا آن اندازه بود که جنگجویی جرأت روبه رو شدن با او نداشت، در همان حال برای زنی که چیز سنگینی را بر دوش گرفته یا بر مرد پیری که عذاب می کشد تا امرار معاش کند احساس رقت می کند و به کمک آنها می شتابد. حضرت امام حسن به اتفاق جمعی از یارانش از کوچه های کوفه عبور می کرد که ناگهان ناله ای از خرابه ای شنید، حضرت وارد خرابه گردید. پیرمرد زمین گیری که سخت گرسنه بود مشاهده نمود. او گفت یک مرد خوش خلق و مهربانی هر روز می آمد و با خوش خویی مرا غذا می داد. امروز سه روز است که او سراغ مرا نگرفته است. امام حسن فرمود: آن مرد مهربان پدر من حضرت امام علی بود و امروز سه روز است که به قتل رسیده است. آری، او هم نترس و بی باک بود، هم نسبت به فقرا مهربان. امام علی (ع) کلیه ی صفات متضاد را با هم داشت، مثل بزرگی با تواضع و فروتنی، جرأت با دوراندیشی و احتیاط، شجاعت با گذشت و اغماض، سخاوت و بخشندگی با میانه روی و عفو و بخشش با قدرت و توانایی. و مهمتر آنکه کردار را با گفتار وفق می داد به طوری که او خودش (صفحه ۱۴۳) فرموده است: «آنچه که من به شما می گویم انجام دهید من خودم اول پیش از شما انجام می دهم و آنچه را که من از شما نهی می کنم من اول آن را برای خودم قلعن می نمایم.» قرآن می گوید: «شما که ایمان دارید چرا چیزها گوید که نمی کنید و نزد خدا سخت مورد غضب است که آنچه نمی کنید بگوئید. (سوره ی صف، آیات ۲ و ۳)». آری امام علی (ع) آنچه می گفت عملی می کرد. او در یکی از خطبه هایش می فرماید: «من شما را با عدالتم به لباس ایمنی و اطمینان پوشاندم و با گفتار و کردارم فرش فضیلت و تقوا را برای شما گسترانیدم.» در زمینه ی صفت پسندیده او که مورد تحسین خدا واقع شد، حدیث معتبری نقل شده است: حضرت امام حسن و امام حسین در طفولیت

دچار تب شدیدی گردیدند. والدین آنها امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) و همچنین کمک کار خانه به نام فِضَه نذر کردند که سه روز روزه بگیرند به امید اینکه خدا آنها را شفا بخشد. در شب هنگامی که آنها خواستند روزه را به موقع افطار نمایند، مرد فقیری درب خانه را کوبید و تقاضای کمک نمود، آنها آن خوراک مختصری را که خودشان محتاج آن بودند به فقیر دادند. به همین طریق، دو شب بعد غذای افطاری خودشان را به یک نفر یتیم و یک نفر اسیر بخشیدند. بنابراین چند آیه از قرآن این چنین نازل گردید: «آنها (نیکوکاران) به نذر وفا کنند و از روزی که شرّ آن انکار پذیر است (روز قیامت) بیم دارند، غذا را با آنکه احتیاج دارند به مستمند و یتیم و اسیر دهند... پس پروردگارشان از شرّ این روز نگاهشان دارد و آسانی و شادمانی پیششان آرد و برای آنکه صبر کردند بهشت و (صفحه ۱۴۴) لباسهای ابریشمی پاداششان دهد. (سوره ی دهر، آیات ۱۱ و ۸ و ۷ و ۱۲)». تمام مفسّرین اسلامی چه سنّی و چه شیعه این حدیث را زیر آیه های مذکور نقل کرده اند. او همیشه به سربازانش می فرمود: نه فراری را تعقیب کنید و نه زخمی را در میدان جنگ بکشید. یک روز در مسجد چنان با حرارت و فصاحت کامل جهت ترغیب مردم برای جهاد در راه خدا صحبت می کرد که یکی از دشمنانش از خوارج با تعجب بسیار گفت: «دریغا که این بی دین چقدر دانشمند است». بعضی از پیروان امام خواستند او را مجازات کنند، امام مانع شد و فرمود: «او فقط به من ناسزا گفت، من شخصاً بایستی مجازات کنم یا او را ببخشم». (صفحه ۱۴۵) صفحه ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵. ****

پرهیزکاری و دینداری امام علی (ع)

عمر ابن عبدالعزیز خلیفه ی اموی گفته است: «در دنیا شخص دیندار و پارسایی چون حضرت علی هرگز به وجود نیامده است». تمام محققین اسلامی به سادگی خوراک و لباس او اعتراف می کنند، یکی از دوستانش می گوید در آن زمان که امام خلیفه بود، من به ملاقات او رفتم که در حال خوردن یک قطعه نان خشک با مقداری شیر بود. من گفتم: ای امیرالمؤمنین چگونه با این قوت بخور و نمیر زندگی می کنید؟ جواب فرمود: حضرت پیغمبر (ص) نانِ کهنه تر از این می خورد و لباسش هم خشن تر از مال من بود. آن مافوق شجاعت است که کسی بتواند راحت زندگی کند و لکن خود را از خوشی ها محروم کرده و با یک خوراک ساده رضایت دهد. اما آنها که با او موافق نبودند و نمی توانستند زیر بار عدالت او بروند و در جستجوی زندگی راحت و لذت بخش بودند به مردم فشار آورده، آنها را از حق خودشان محروم می کردند تا در زندگی کوتاه خودشان لذت ببرند. او به فرماندار بصره می نویسد: «به خاطر داشته باش، هر کسی دنباله رو راه پیشوای خودش است و از او سرمشق می گیرد، بدان که امام (صفحه ۱۴۶) تو با دو تکه نان خشک و دو جامه کهنه و مندرس برای لباس قانع است. مسلماً تو نمی توانی اینگونه باشی، اما لااقل مرا در پرهیزکاری و درستی و عدالت کمک کن به خدا قسم من از این دنیا نه طلائی ذخیره کرده ام و نه پولی جمع آوری نموده ام». او اغلب می گفت: «چگونه راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در سختیها و گرفتاریهای مردم شرکت نکنم و در مشکلات نظیر آنها نباشم. آیا با شکم سیر استراحت کنم و اطراف من شکمهای گرسنه باشند؟ من بایستی در پایین ترین درجه زندگی به سر برم تا اینکه فقرا به آسانی بتوانند فقر را تحمل کنند». او برای ملاقات با یکی از اصحابش به نام علاء بن زیاد به منزل او رفت. وقتی که خانه ی وسیع و باشکوه او را دید فرمود: «تو در آخرت به خانه ی بزرگتر از این احتیاج داری، اگر این طور می خواهی تو بایستی در این خانه مردم را پذیرایی کنی و رعایت حال اقوام و خویشان خود بنمایی و حقوق خدا (زکات و صدقات) را به این طریق بپردازی». سپس علاء گفت: «ای امیرالمؤمنین من از برادرم عاصم شکایت دارم که خانواده اش را ترک کرده و برای عبادت از خانه دوری می کند». امام علی (ع) کسی را سراغ او فرستاد. وقتی که حاضر شد فرمودند: «ای کسی که دشمن خودت هستی، مطمئناً شیطان تو را گمراه کرده است. آیا به زن و بچه هایت رحم نمی کنی؟ آیا فکر می کنی که اگر آنچه را خدا برای تو حلال کرده است مورد استفاده قرار دهی، خدا تو را دوست نخواهد داشت. اگر تو خانه و خانواده را ترک کنی، نسبت به خدا ناسپاس

خواهی بود.» او گفت: «ای امیرالمؤمنین تو هم لباس زبر و خشن می پوشی و خوراک ساده می خوری.» امام فرمود: «لعنت بر تو، تو مثل من نیستی. خدا برای پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را در سطح مردم (صفحه ۱۴۷) پایین قرار دهند، به طوری که فقرا از فقر و نداری ناله نکنند.» از این رو او با دست خود کفشهایش را تعمیر و لباس خود را وصله می زد. حکایت می کنند که امام علی نخلستانی که حاصل کوشش خودش بود، به معرض فروش گذاشت تا پولش را صرف خیرات نماید. همین که فقرای مدینه آگاه می شدند، در مسجد، اطراف او را محاصره و او تمام پول را میان آنها تقسیم می کرد و اغلب دست خالی به خانه می رفت، در حالی که خانواده ی خودش بسیار محتاج بودند. این صفات برجسته ی امام علی (ع) و رویه و خط مشی آن حضرت که در رفتار و گفتارش به آنها اشاره شد گوشه ای از ماهیت همان اسلام متمدن (پیشرو) است که مورد بحث می باشد. (صفحه ۱۴۸)

صفحه ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸. ****

وسعت دانش امام علی (ع)

شیعیان بر این عقیده هستند که دانش پیشوایان مذهبی و پیغمبران سرّی و پوشیده است و خدا آن را به وسیله ی وحی جهت آنها آشکار می سازد و هر پیغمبری در دم مرگش آن علوم را به جانشین خود واگذار می کند. امام علی (ع) خودش می فرماید: «پیغمبر اسلام در دم واپسین هزار باب علم در گوشه ی من آموخت که هر باب شامل هزار باب دیگر از نوع خودش بود.» البته نظریه های او درباره ی توحید (یکتاپرستی) و خلقت انسان، آسمانها، کره ی زمین، ستارگان، خورشیدها، ابرها، رعد و برق آسمان، فلسفه ی تاریخ، تکامل نژادی، چگونگی رشد و نمو گیاهان، خلقت طائوس، خفاش و علاوه بر اینها شرح و تفسیر قرآن مؤید گفته ی اوست که در بالا ذکر شد. تمام سخنرانی و نامه هایش خطاب به مأمورین دولتی و فرمانداران در کتابی به نام (نهج البلاغه) جمع آوری گردیده که در حقیقت دومی قرآن است (از لحاظ هدایت مردم به راه راست بعد از قرآن قرار داد) قرآن کلام خداست و قسمت اعظم آن شامل شاخه هایی از علوم است مثل (صفحه ۱۴۹) الهیات، علم الاجتماع (علم پیدایش و رشد جامعه، اقتصاد و غیره است). این کتاب مقدّس (قرآن) لازم است توسط مردی دیندار و دانشمند تفسیر و تعبیر گردد و نهج البلاغه کار بزرگ امام علی است که قسمتی از مفاهیم بزرگ قرآن را بیان می کند. آن پایین تر از کلام خدا و مافوق کار بشر است. امام علی (ع) پدر عرفان بود و بسیاری از متصوفین اسلامی مرامهای اخلاقی خود را بر دانش امام علی (ع) استوار ساخته اند. قضاوت ها و احکام دینی صادره از او مورد پیروی و اطاعت خلفای سابق بود، به طوری که خلیفه ی دوم عمر اغلب می گفت: «هر آینه علی نبود من گمراه شده بودم.» (۱). زمانی که از او پرسیده شد که کدام عدد بر اعداد بین یک و ده قابل تقسیم است، او فوراً جواب داد: تعداد روزهای سال را در روزهای هفته ضرب کنید، حاصل ضرب شماره ی مطلوب است: $360 \times 7 = 2520$. دفعه ی دیگر سه نفر آمدند و گفتند تعداد هفده نفر شتر بایستی به این طریق میان ما سه نفر تقسیم گردد که نصف آن به یکی و ثلث آن (یک سوم) به دیگری و یک نهم شترها به نفر سومی تقسیم شود. چگونه شترها را زنده میان خودمان تقسیم کنیم؟ امام علی یکی از شترهای خودش را به شتر آنها اضافه کرد و فرمود: حالا نصف شترها که نه نفر است و یک سوم آنها که شش نفر (صفحه ۱۵۰) است و یک نهم شترها که دو نفر است بین خود تقسیم نمایید ($9+6+2=17$). سپس شتر خودش را پس گرفت. البته آن در حقیقت یک شاهکار علمی بود اما دانش الهیات به او اهمیت بیشتری داده است، زیرا دانش مبنی بر توحید، با اخلاق و پرهیزکاری به هم پیوسته است و به ندای وجدان متأثر شده و در نتیجه وعده و امیدواری صلح و آرامش می دهد آن علم نه مخرب است و نه خانه برانداز زیرا اساس آن بر روی مادیات بنا نشده است. البته اسلام اینگونه آموزش و پرورش (آموزش و پرورشی که برای روشن کردن فکر باشد نه برای مقاصد مادی) را پیشنهاد می نماید و در وهله ی اول انسان از صفات زشت پاک می شود و سپس به او علم و حکمت آموخته شده تا به نوع بشر خوبی کند. قرآن می گوید: «اوست که میان بدویان (مردم بی سواد و عامی) پیغمبری از خودشان فرستاد که اول آیه های وی بر

ایشان بخواند و پاکشان کند و سپس کتاب و حکمت به آنها آموزد و اگرچه از پیش در گمراهی آشکار بوده اند (سوره ی جمعه، آیه ی ۲).» اخیراً از آمریکا خبر می رسد که چند تن از دانش آموزان ۱۴ و ۱۵ ساله با تفنگ به هم شاگردیهای خود در کلاس درس حمله ور شده و تعدادی را کشته اند و دادستان از کشیش محل خواسته است تا برای اصلاح وضع موجود چاره ای بیاندیشد زیرا مقامات دولتی نمی توانند جلو آن را بگیرند. اگرچه به علت شیوع بیش از حد فحشا و می خوارگی و آزادی بی بند و بار میان مردم، اصلاح این وضع دیر شده است اما دیر باشد به از این که هیچ نباشد. به منظور تخفیف یافتن چنین اعمال شرارت آمیز میان نوجوانان (صفحه ۱۵۱) اولاً- مربیان آموزش و پرورش لازم است اندیشه ها و فرهنگ ادیان الهی را از لحاظ قیود اخلاقی و صفات انسانی در برنامه ی مدارس داخل کنند و ثانیاً فیلم سازان و مدیران روزنامه ها بایستی در ساختن فیلمهای مهیج شهوت و نوشتن داستانهای انحرافی تجدید نظر نمایند. زیرا تلویزیون و مجلات در حقیقت مربیان جامعه هستند و نقش مهمی در آموزش و پرورش مردم بازی می کنند. همان طور که اروپا در اثنای جنگهای صلیبی از تمدن اسلام بهره کافی برد، دنیای غرب در حال حاضر چاره ای ندارد تا با مراکز روحانی جهان در تماس بوده و چاره ی آن را جویا شود. در حال حاضر آغاز کار تبادل نظر بین تمدنهاست، به جرأت می توان گفت که گفتار و کردار امام علی (ع) بهترین راهنما برای گسترش عدالت و آرامش در جهان می باشد. اینجانب تعدادی از کلمات علمی و موجز امام علی را تقدیم می کنم تا همه او را بهتر شناخته و به پیروی از آن حضرت رغبت نمایند. ۱- امام علی فرمود: «هر کس که متصدی امور مردم باشد و آن را ضایع گذارد، خداوند او را ضایع خواهد کرد.» ۲- «بدترین مردم، کاسب و پیشه ور خائن و متقلب است.» ۳- «فقر مرگی است بزرگتر و کمی اولاد آسایش است. نیمی از زندگی اقتصاد و میانه روی است و کسی که بر اقتصادش نظارت کند، دچار فقر نخواهد شد.» ۴- از پر خوری پرهیزید زیرا موجب امراض و ناخوشی می گردد.» ۵- «سستی و اظهار ناتوانی برای ملت مصیبت است و در برابر درد و رنج (صفحه ۱۵۲) صبر کردن و بر علیه مشکلات مبارزه کردن جرأت و شهامت است.» ۶- «از شهوات پست و زشت خود را پاک کنید تا نزد خدا به درجات عالی برسید.» ۷- «تساوی با یکدیگر را حفظ کنید و آتش اختلاف را با یکدیگر دامن نزنید زیرا قلبها همیشه آمادگی دارند تا اختلاف کنند.» ۸- «مردم را از روی میل بپذیرید، با خوشرویی و اطمینان با آنان برخورد کنید و نسبت به آنها متواضع باشید.» ۹- «نادانی با شش خصلت شناخته می شود (آشکار می گردد): ۱) خشم بدون تقوی و پرهیزکاری (انسان پرهیزکار خشم خود را فرو می خورد) ۲) سخن بیهوده گفتن ۳) بی جا بخشش نمودن ۴) نتواند با دوست از دشمن صحبت کند. ۵) اسرار را فاش کردن ۶) به همه کس اطمینان داشتن ۱۰- «مزد کارگر را قبل از اینکه عرقش بخشکد بپردازید.» ۱۱- «بزرگترین گناه، ظلم و تعدی است.» ۱۲- «بالا ترین فضیلت انسان دوری کردن از آزار و اذیت مردم و با آنها به مهربانی رفتار کردن است.» (صفحه ۱۵۳) ۱۳- «کسی که به روز جزا ایمان دارد، به مال دنیا حرص نمی ورزد.» ۱۴- «هر چیزی می تواند عوض شود جز عادت.» ۱۵- «کسی که تنبلی کند حقوق شخصی و اجتماعی خود را از دست خواهد داد.» ۱۶- «دین با بول هوسی موافق نیست و بول هوسی دشمن مسلط بر عقل و خرد است.» ۱۷- «از امام علی پرسیده شد، نیکویی در چیست؟ او فرمود: نیکویی کثرت مال و اولاد نیست، بلکه زیادی علم است.» ۱۸- «بی عدالتی قضات (داوران دادگاهها) ننگین ترین رفتار است.» ۱۹- «بالا ترین شفقت و دلسوزی برابر بودن با شرایط و ثروت برادران است.» ۲۰- «کجایند دیکتاتورها و فرزندان دیکتاتورها؟» ۲۱- «مال و ثروت سرچشمه ی همه ی گناهان است.» ۲۲- کسی که تو را از گناه برحذر می دارد، مثل کسی است که به تو نوید می دهد.» ۲۳- «کسی که پیشوای مردم می گردد بایستی خودش را تعلیم و آموزش دهد بعد سایرین را، تعلیم و تدریس او بایستی با عمل باشد نه با زبان، کسی که آموزش می دهد و به خودش دستور می دهد شایسته ترین کس برای احترام است از کسان دیگری که آموزش (صفحه ۱۵۴) می دهند و مردم را امر می نمایند.» ۲۴- «هیچ ثروتی سودمند تر از عقل و خرد نیست.» ۲۵- «هیچ تنهایی غم انگیز تر از تکبر و جاه فروشی نیست.» ۲۶- «هیچ فهم و ادراکی به خوبی کاردانی و سلیقه نیست.» ۲۷- «هیچ بزرگ منشی چون پرهیزکاری و دوری از گناه نیست.» یا مطابق روایت

دیگری: «هیچ جرأت و شهامتی چون دوری از گناه نیست.» ۲۸- «هیچ مهربانی مثل خوش خلقی نیست.» ۲۹- «هیچ ارثی چون ادب نیست.» ۳۰- «هیچ راهنمایی جز لطف خدا و بهره‌ای چون عاقبت به خیری نیست.» ۳۱- «هیچ تجارتی مثل نیکوکاری نیست.» ۳۲- «هیچ سودی چون پاداش الهی نیست.» ۳۳- «هیچ تقوایی مثل کراهت از چیزهای مشکوک نیست.» ۳۴- «هیچ دانشی مثل تفکر و اندیشه نیست.» ۳۵- «هیچ عبادتی چون انجام احکام دینی نیست.» ۳۶- «هیچ عقیده‌ای مثل حیا و شکیبایی نیست.» ۳۷- «هیچ آقایی و بزرگی چون فروتنی نیست.» (صفحه ۱۵۵) ۳۸- «هیچ افتخاری چون دانش نیست و هیچ مددکاری مثل مشورت با دوستان دانا نیست.» ۳۹- «ارزش هر مرد به قدر خوبی اوست.» ۴۰- «دانش را از هر کجا که ممکن است فرا گیرید.» ۴۱- «هر چیز حساب کردنی (مادیات) از میان می‌رود و هر چه را انتظار می‌کنی سرانجام می‌رسد.» ۴۲- «زن چون عقرب است، اما نیش او شیرین و عزیز است.» ۴۳- زبان چون حیوان درنده خوی و وحشی است، هرگاه از بند آزاد شود.» ۴۴- «زمان مرگ نزدیک است و دوستی با رفقا کوتاه.» ۴۵- «پرهیز از گناه آسانتر از بعداً توبه کردن است.» ۴۶- «هر کس که در پی ثروت است، همه چیز را انکار می‌کند و هر کس که فقط به فکر و عقیده‌ی خود عمل می‌کند، خود را به هلاکت می‌اندازد. وقتی که او با دیگران مشورت می‌کند، در فهم و ادراک آنها سهیم شده است.» ۴۷- «نزد من عقیده و فکر یک مرد با تجربه تحسین بر انگیز تر از یک جوان زبردست و ماهر است.» ۴۸- «من خدا را با تغییر تصمیمات و شکستن اراده‌ها و حل شدن مشکلات به خودی خود شناختم (یک قدرت غیرطبیعی در بالا- بر امور ما نظارت دارد).» (صفحه ۱۵۶) ۴۹- «مبادا نعمتهای خدا را رها کنید (قدر شناسید) زیرا هر چیز که شما نادیده بگیرید دوباره بر نمی‌گردد.» ۵۰- «آن مایه‌ی تعجب من است که چگونه بخیل به سوی فقر می‌شتابد در حالی که از فقر دوری می‌کند (با امساک، از فقر فرار می‌کند ولیکن مثل فقرا بسر می‌برد) و ثروتی که جویای آن است از دست می‌دهد. او مثل فقرا در این دنیا زندگی می‌کند و مثل ثروتمندان در قیامت بازخواست خواهد شد و همچنین متحیرم از مرد خودپسند و خود رأی که دیروز چون قطره‌ی گندیده آب منی بود و فردا لاشه‌ای متعفن خواهد شد و باز متحیرم از مردی که شک می‌کند در وجود خدا، در صورتی که او بر مخلوقاتش نظاره می‌کند و باز مایه‌ی تعجب من است که انسان می‌بیند هر کسی به راهی می‌رود که همه می‌روند (می‌میرند) اما مرگ خودش را فراموش می‌کند و تعجب می‌کنم از کسی که دنیای بعد را انکار می‌کند، در صورتی که دنیای اول را دیده است و باز تعجب من از کسی است که در این دنیای زودگذر سرگرم زیاد کردن ثروت است و غافل از دنیای جاودان آینده است.» ۵۱- «در طول مدت پاییز خود را از سرما حفظ کنید و در آخر زمستان از سرما خوب استقبال کنید زیرا همان طور که در اوّل، سرما بر روی تنه‌ی درختان اثر می‌گذارد در پایان سرما (بهار) به درختان شادابی می‌بخشد (بر روی بدن انسان هم همانگونه اثر می‌گذارد).» ۵۲- «من طوری اسلام را توضیح می‌دهم که کس دیگری قبلاً توضیح نداده باشد. اسلام همان تسلیم است و تسلیم ثبات و استواری در دین است و (صفحه ۱۵۷) ثبات در دین عقیده خود را آشکار کردن است و اظهار به دینداری، انجام تعهد و پیمان با خداست و انجام تعهد همان "عمل" است.» ۵۳- «از دست دادن فرصت سبب غم و اندوه است.» ۵۴- «هر کس در زندگی میانه روی کند هرگز فقیر نمی‌شود.» ۵۵- «وقتی که خدا در نظر بگیرد یکی را خوار و ذلیل کند، او را از دانش و علم دریغ می‌دارد (توفیق کسب دانش به او نمی‌دهد).» ۵۶- «مردم دشمن نادانی خود هستند (چون نادان هستند همه چیز را انکار می‌کنند).» ۵۷- «کسی که چند عقیده و نظریه را فرا می‌گیرد (بر اثر مشورت با دیگران) جاهای فریب و تقلب را درک می‌کند (محل‌های نادرستی و غلط را می‌شناسد).» ۵۸- «بد کار و شریر را با نیکی کردن به نیکوکار تنبیه کنید.» ۵۹- «لجاجت تدبیر و رأی را باطل می‌کند.» ۶۰- «نتیجه‌ی سهل انگاری تأسف است و نتیجه‌ی دوراندیشی و احتیاط سلامت و ایمنی است.» ۶۱- «هر آینه دو دعوت مختلف به عمل آید یکی از آنها گمراهی است.» ۶۲- «وقتی که حق به من معرفی شد، من درباره‌ی آن شک نکردم.» ۶۳- «هر کس از حق پا را فراتر گذاشت به هلاکت می‌افتد.» (صفحه ۱۵۸) ۶۴- «اگر صبر و شکیبایی به کسی تسکین و آرامش ندهد، بی‌صبری او را خواهد کشت.» ۶۵- «ای فرزند آدم، آنچه که تو بیش از لزوم به دست آوری، تو فقط برای

وارث نگه داری می کنی.» ۶۶- «هر ظرفی با آنچه که در آن قرار می دهی پر می شود، جز ظرف دانش که وسعت می گیرد.» ۶۷- «هر درختی که تنه ی آن صاف است، شاخه های زخیمی دارد.» ۶۸- «حسادت یک دوست حاکی از عدم حقیقت اوست.» ۶۹- «آن عدالت نیست که به واسطه ی احتمالات حکم داده شود.» ۷۰- «ظلم بر مردم بدترین زاد و توشه روز داوری است.» ۷۱- «بهترین عمل یک فرد کریم آن است که هر چه می داند نادیده بگیرد (عیب و نقص مردم را پنهان دارد).» ۷۲- «نتیجه ی سکوت زیاد هیبت است، عدالت پیوستگی ها و ارتباطات را زیاد می کند، سخاوت و بخشش منزلت و احترام را بالا می برد، وفور نعمت، با فروتنی و با مقاومت با سختیها، سیادت و بزرگی حاصل می شود، مخالف با رفتار خوب از قدرت می افتد و صبر و تحمل بر یک مرد احمق، دوستان زیاد می شوند.» ۷۳- «کمیل بن زیاد از اصحاب خاص حضرت امام علی (ع) بود. او می گوید: "روزی حضرت امام مرا به خارج از شهر برد و پس از اینکه آه (صفحه ۱۵۹) عمیقی کشید فرمود: ای کمیل، قلبها ظرف دانش هستند و بهترین آنها قلبهایی هستند که خوب محتوای خود را حفظ کنند. بنابراین به آنچه من می گویم دقت کن: مردم بر سه دسته هستند: یکی آنکه عالم ربانی است (دانشمندی که خدای بزرگ علم را بر او الهام می کند) که آزاد از شهوانیت و مادیات هستند و پس از آن جستجو کنندگان علم هستند که در راه رستگاری و نجات قدم می زنند. سپس مردم معمولی هستند که دنبال هر دعوت کننده ای می دوند و در مسیر هر صدایی قرار می گیرند. آنها نور دانش را جویا نیستند و هیچ حمایت قابل اعتمادی را کسب نمی کنند. ای کمیل! بدان که دانش مسلماً بر ثروت ترجیح دارد، تو به وسیله ی علم نگهداری می شوی، در صورتی که تو مجبوری از مال و ثروت پاسداری کنی، ثروت با خرج کردن کم می شود و علم با صرف کردن زیاد می شود و کسی که در خانواده ی ثروتمند رشد می کند، وقتی که ثروت تمام شود او نمی تواند سختیها را تحمل کند. ای کمیل! تحصیل دانش یکی از پایه های دین است و دین بر مدار دانش می چرخد. یک انسان دانشمند، با آگاهی در راه دین قدم می گذارد و با آن در تمام عمر و بعد از مرگش نیز کسب شهرت می کند، دانش حکمفرمایی می کند و به ثروت فرمان داده می شود. ای کمیل! ثروتمندان اگر چه روزگار درازی عمر کنند خواهند مرد ولی دانشمندان تا زمانی که دنیا برپا است باقی می مانند. بدنهای آنها خاک می شود ولیکن شخصیت آنها برای همیشه در دلها قرار می گیرد." سپس حضرت به سینه اش اشاره کرد و فرمود: "این جا مملو (صفحه ۱۶۰) از دانش است و ای کاش می توانستم کسی پیدا کنم که آن را حمل کند (تحمل فراگرفتن آن را داشته باشد). آری من آن کس را به دست آوردم، ولی من نمی توانم به او اعتماد کنم زیرا او ممکن است که از دین در راه خواسته های دنیایی سوء استفاده کند و او لطف و بخشش خدا را بر علیه بندگانش به کار گیرد و بدین وسیله بر مردم مسلط شود و یا ممکن است پیرو حقیقت باشد اما هیچ بصیرتی در قلبش نباشد و در نتیجه موقعی که شک و تردیدی ظاهر شود آن را در مغز خود کم کم تلقین می کند و بالاخره جانب آن را می گیرد. بنابراین نه این و نه آن، به قدر کافی خوب نیستند و به آسانی در شهوات فرو می روند و حریص ثروت شده مال اندوزی می کنند. هر دو آنها به هیچ وجه پیرو دین نیستند، به این طریق دانش با مرگ آورنده اش ناپدید می شود. اما زمین هرگز از آن کسان که دلایل و حجتهای خدا را آشکارا و در نظر مردم پاسداری می نمایند (پیشوایان ما شیعیان (ع) و یا ایشان برای اینکه خواسته های خدا (واجبات و قوانین شرعی) باطل و برای همیشه متوقف نگردد آن دلایل را پنهان می دارند. آنها چند نفرند و در کجا هستند؟ اگرچه نفرات کمی هستند اما در نظر خدا بسیار ارجمند می باشند. خداوند نشانه ها و دلایل خود را به وسیله ی آنها حفظ می کند و آنها آن دانشها را (همان گونه که به خودشان سپرده شده است) به دیگران می سپارند تا تخم دانش را در قلب آنها درو کنند. دانش، آنها را به درک و فهم حقیقی کشانده است و در نتیجه آنها راهنمای روح ایمان محکم به خدا خواهند بود. آنها آنچه را که مردم لاابالی (بی بند و بار) سخت می گیرند، (صفحه ۱۶۱) آسان فرض می کنند و آنچه را که نادان، بیگانه می پندارد، آنها با آن آشنا می گردند. آنها با بدنهایشان در این دنیا زندگی می کنند، اما روح آنها با آسمانها پیوستگی دارد (با خدا ارتباط دارند). آنها مظهر و جانشین خدا بر روی زمین هستند و مردم را به دین خدا می خوانند. چقدر من مشتاق دیدار آنها هستم. ای کمیل حالا هر کجا که

می خواهی برو.»^{۷۴} «کسی که ثروتمندی را برای خاطر ثروتش تعظیم کند، ثلث ایمانش را از دست داده است. هرگاه مردی که قرآن تلاوت می کند و پس از مرگ به جهنم رود از آن کسانی است که آیات قرآن را به مسخره می گیرند و هرگاه قلب مردی به دنیا علاقمند گردد، او مبتلای به سه چیز می گردد: غم پی در پی که هرگز او را ترک نخواهد کرد، حرص بی پایان و میل و آرزوی غیرقابل حصول.»^{۷۵} «همان طور که ثروت مفید است قناعت هم ارزنده است و همان طور که نعمت خدا داده، پسندیده است، خوش خلقی هم پسندیده است.»^{۷۶} از او معنی گفتار خدا را پرسیدند، بعد از اینکه خدا از مرد یا زن نیکوکار تمجید می کند می گوید: «ما مسلماً به او یک زندگی خوش و راحتی عطا می کنیم.» امام فرمود: «کسی که قانع و سازگار باشد.»^{۷۷} «با کسی که وسایل زندگی و معاش به حد وفور دارد شریک شو زیرا او در بدست آوردن معاش و ثروت خوشبخت تر است و امید می رود از این حیث سهم تو را هم زیاد کند.» (صفحه ۱۶۲) ^{۷۸} از او معنی گفتار خدا را پرسیدند که می گوید: «خدا به عدالت و احسان سفارش می کند.» امام علی فرمود: «به دیگران فشار وارد نکنید تا بر آنها مسلط گردید (نسبت به مردم مهربان باشید).»^{۷۹} امام علی به فرزندش امام حسن فرمود: «ابتدا تو دعوت به جنگ مکن اما اگر به جنگ دعوت شدی پاسخ مثبت بده چون کسی که به جنگ دعوت می کند یاغی است و یاغی بایستی هلاک گردد.»^{۸۰} از او معنی خردمند پرسیده شد. امام علی (ع) فرمود: «خردمند کسی است که هر چیز را در جای صحیح خود قرار دهد.» سپس پرسیدند که نادان را تعریف کند. او فرمود: «هم اکنون آن را تعریف کردم» (کسی که چیزها را در جای مناسب خود قرار ندهد).^{۸۱} امام فرمود: «به خدا سوگند این دنیایی که شما برای به دست آوردن آن با هم مثل سگان و لاشخورها سر و دست می شکنید، در نظر من از یک تکه استخوان خوک که در دست یک نفر جذامی باشد پست تر است.»^{۸۲} «به طور کلی تمام زنان شرور و فتنه جو هستند و تأسف آورتر که مرد نمی تواند راه فرار از او را پیدا کند (مرد به وجود او احتیاج دارد).»^{۸۳} امام علی فرمود: «مردی که کارهایش از روی بی دقتی باشد، حقوق حقه ی خود را از دست می دهد و کسی که سخن سخن چین را باور کند دوستانش را گم می کند.»^{۸۴} «یک تکه سنگ که از راه نامشروع به دست آمده و در ساختمان (صفحه ۱۶۳) خانه ای قرار گیرد، گروگان خرابی آن (خانه) است.»^{۸۵} «روزی که ظالم از دست مظلوم عذاب می کشد، به مراتب سخت تر از روزی است که مظلوم از ظالم می کشد (زیرا عذاب کشیدن در این دنیا آسانتر از آخرت است).»^{۸۶} «وقتی که پاسخها متعدد باشند، حقیقت ناشناخته می ماند (معلوم نیست کدام پاسخ حقیقت را روشن می سازد).»^{۸۷} «زمانی که امکانات زیاد می شوند، آرزوها کم می شوند.»^{۸۸} «کسی که نسبت به تو عقیده خوب دارد، عقیده ی او را محقق دار (سعی کن که عقیده ی او ثابت بماند).»^{۸۹} «بهترین کار آن است که تو مجبور به انجام آن هستی (واجبات خدا را انجام دادن است).»^{۹۰} «محنت و تلخ کامی این دنیا مایه ی خوشی دنیای بعد است و خوشی این دنیا باعث مرارت آخرت است.»^{۹۱} «خشم یک نوع جنون است، زیرا وقتی مرد به حواس خود برمی گردد (خشم فرو می نشیند) پشیمان می شود که غضب کرده است و اگر پشیمان نشود گواهی بر دیوانگی اوست.»^{۹۲} «سلامتی از حسادت نداشتن حاصل می شود.»^{۹۳} «اگر سخن مرد خردمند معقول و عملی است، آن شفا است و اگر خطا بود مرض است.» (صفحه ۱۶۴) ^{۹۴} «کارهای کوچک اگر به دقت ادامه داشته باشند، مفیدتر از کارهای بزرگ است که با شتاب انجام گیرند.»^{۹۵} «بین تو و پند و نصیحت، پرده ای از تکبر و خودخواهی وجود دارد.»^{۹۶} «چنانچه دانشمند درنگ نماید، نادان از حد خود پافراتر می گذارد.»^{۹۷} «دانش، راه آنها که بهانه جویی می کنند می بندد.»^{۹۸} از امام علی (ع) راجع به قضا و قدر پرسیده شد، او فرمود: «آن راه تاریکی است قدم در آن نگذارید و آن اقیانوس ژرفی است در آن غواصی نکنید، آن از اسرار خداست (برای گشودن آن سرّ) به خود زحمت ندهید.»^{۹۹} امام علی (ع) فرمود: «من در قدیم دوست عزیزی داشتم که خیلی مورد احترام من بود، زیرا دنیا در برابر چشم او خوار بود، او شکم پرست و سورچران نبود و آنچه را که نمی توانست بیابد آرزو نمی کرد. او بیش از آنچه که نمی توانست به دست بیاورد درخواست نمی کرد (بیش از حق خود توقع نداشت)، تمام وقت را ساکت و آرام بود، وقتی که صحبت می کرد سخن گویان دیگر را ساکت می

کرد. او تشنگی سؤال کنندگان را فرو می‌نشاند، او ظاهراً فروتن و با حیا بود ولی در موقع جنگ مثل شیر جنگل بود. او هیچ وقت اقامه‌ی دلیل نمی‌کرد، مگر در حضور قاضی. او هیچ وقت کسی را در موضوعات جزئی ملامت نمی‌کرد تا وقتی که عذر و بهانه او را گوش می‌کرد. او هیچ گاه درباره‌ی دردسر و زحمتی سخن نمی‌گفت، جز بعد از رفع مزاحمت او هر کاری که انجام می‌داد می‌گفت (قول می‌داد) و درباره‌ی (صفحه ۱۶۵) کاری که انجام نمی‌داد چیزی نمی‌گفت. اگرچه او در سخن گفتن مسلط بود اما در سکوت هم مغلوب نمی‌شد (اگر مطلبی را ادا نمی‌کرد در سکوت هم حق به جانب او بود). او دوست می‌داشت بیشتر ساکت باشد تا اینکه صحبت کند. اگر او بنا بود با دو چیز رو به رو شود با آن چیز که نزدیک به هوی و هوس بود مخالفت می‌کرد. بنابراین شما باید این صفات پسندیده را فرا بگیرید، اگر نمی‌توانید آنها را تمام یاد بگیرید شما بدانید که فراگرفتن قسمتی از آن بهتر است از اینکه همه آنها را ترک کنید». ۱۰۰- از امام پرسیده شد راجع به مسافت بین مشرق و مغرب. او جواب فرمود: «آن برابر است با یک روز سفر خورشید». ۱۰۱- او فرمود: «با احمق رفاقت نکنید زیرا او کارهایش را زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد تو هم مانند او باشی». ۱۰۲- امام فرمود: «دوستان تو سه قسم و دشمنان تو هم سه نوع اند: دوست تو که دوست دوست و دوست دوست و دشمن دشمنان و دشمنان تو عبارتند از دشمنان و دشمن دشمنان و دوست دشمن». ۱۰۳- مولا امیرالمؤمنین مشاهده فرمود کسی مشغول ضدیت با دشمن خویش است که آن عمل برای خودش نیز زیان آور است، بنابراین فرمود: «تو مثل آن کس می‌مانی که نیزه را در میان سینه اش فرو می‌کند تا آنکه در عقب نشسته است بکشد». ۱۰۴- امام علی فرمود: «چقدر مایه‌ی عبرت و پند وجود دارد و چه قدر کم از (صفحه ۱۶۶) آنها سرمشق می‌گیرند». ۱۰۵- «کسی که برای جنگ و دعوا پافشاری می‌کند به گناه می‌افتد و اگر کسی در گناه افتاد تحت تأثیر گناه قرار می‌گیرد و برای جنگ طلب سخت است که از گناه پرهیز کند». ۱۰۶- «فقر و تهیدست پیغام آور و نماینده‌ی خداست. کسی که او را رد کند خدا را رد کرده است و کسی که به او چیزی ببخشد به خدا بخشیده است». ۱۰۷- «یک مرد غیرتمند هرگز زنا نمی‌کند (چون مکافات دارد)». ۱۰۸- «یک مرد ممکن است راحت بخوابد وقتی که بچه اش را از دست بدهد و نمی‌تواند بخوابد زمانی که ضرری به اموالش برسد». ۱۰۹- «او فرمود پادشاهان پاسبانان خدا هستند در روی زمین». ۱۱۰- امام علی فرمود: «کمترین حق خدا بر شما به کار نگرفتن نعمتهای او در ارتکاب گناه است». ۱۱۱- «امام فرمود: «بی‌نیازی در معذرت خواهی، بهتر است از پیش کشیدن بهانه‌ی حقیقی. (اینکه معذرت خواهی نکند بهتر است از اینکه با دلیل خطا کند)». ۱۱۲- «بالاترین ثروت آن است که کسی به آنچه در دست مردم است چشم داشتنی نداشته باشد». ۱۱۳- «زمانی خواهد رسید که هیچ از قرآن باقی نخواهد ماند جز (صفحه ۱۶۷) نوشته اش و از اسلام جز نامش، در این روزگار مسجدها به فراخور ساختمان‌های جمعیت می‌شود و درباره‌ی هدایت مردم بد و خراب است. کسانی که در مساجد جمعیت کنند و در مساجد توقف نمایند بدترین همه‌ی آدمها هستند. زیرا فتنه‌ها و شرارت از آنها ظاهر خواهد شد و تمام گناهان به سوی آنها می‌چرخد. هرگاه کسی از مساجد کناره‌گیری کند آنها او را به آنجا برمی‌گردانند و اگر کسی از آنجا عقب افتاد آنها او را به سوی آن جلو می‌برند. خدای ذو الجلال می‌گوید: "به ذات خودم سوگند یاد می‌کنم که بر سر آنها بلائی می‌آورم که در آنجا خردمند و زیرک هم متحیر و سرگردان باشد که چگونه خودش را از مهلکه نجات دهد" و خدا این کار را خواهد کرد. ما از او طلب عفو می‌کنیم که از روی نادانی، اشتباه کنیم». ۱۱۴- «او می‌فرماید ای مردم از خدا بترسید (از گناه دوری کنید) زیرا انسان بیهوده و باطل آفریده نشده است تا خودش را با سرگرمیها مشغول کند و نه آنچنان آزادی دارد که کارهای مبتذل انجام دهد». ۱۱۵- «سخن در اختیار دوست تا از دهن نپریده وقتی که آن را ادا کردی تو در اختیار آن هستی، بنابراین مواظب زبانت باش همچنانکه از طلا و پولت مواظبت می‌کنی زیرا بعضی اوقات ممکن است با حرف نعمتی سلب گردد و ایجاد زحمت نماید». ۱۱۶- «او فرمود: آنچه نمی‌دانی مگوی، بلکه همه‌ی آنها هم که می‌دانی نیز مگوی». ۱۱۷- «هر کس که گرفتار امور مختلف شود، او اسیر چاره‌جویی برای (صفحه ۱۶۸) خلاصی از آنهاست (زمان زیادی طول می‌کشد تا گره‌ها را باز کند)». ۱۱۸- «هر چه از دنیا پیش آید از آن

استفاده ببر و آنچه که از تو کناره می گیرد تو هم خود را کنار گیر. اگر نمی توانی چنین کنی در طلب و جستجو، حد اعتدال را پیش گیر.» ۱۱۹- امام علی (ع) فرمود: «اغلب یک حرف (پیشنهاد) مؤثرتر از یک حمله است. (پیش از وقوع جنگ، پیشنهادها رد و بدل شود.)» ۱۲۰- او فرموده است: «کسی که مخالف حق است به وسیله ی حق از پا درمی آید.» ۱۲۱- حضرت امام علی (ع) به مأمورش زیاد بن ابیه فرمود: «با مردم به عدالت رفتار کن و از بی عدالتی و تجاوز (به حقوق مردم) برحذر باش زیرا تجاوز مردم را به سرگردانی می کشاند و بی عدالتی آنها را بر ضد تو مسلح می سازد.» البته آنها که خود را با زندگی ساده عادت می دهند و بدون چیزی به سر می برند و با هوی و هوس مخالفت می کنند، خداوند نور دانش را در قلب آنها می ریزد خصوصاً اگر آن سادگی توأم با پرهیز از گناه باشد. در اثبات این گفته به مرتاضان هندی که نفس خود را ریاضت می دهند اشاره می کنم. آنها به واسطه ی اینکه زمانی خود را از خوشبختیها و لذتها محروم می سازند و با آرزوها و خواهش دل مخالفت کرده و در مقابل سختیها مقاومت می کنند، به آسانی حوادث آینده ی طبیعت را پیش بینی می کنند، پس مسلماً مردان خدا که با اطاعت از خدا و دوری از گناهان نفس خود را (صفحه ۱۶۹) ریاضت می دهند، قلب آنها فرودگاه نور دانش خدا می گردد و در نتیجه به اغلب اسرار خلقت و آفرینش با خبر می شوند. امام علی (ع) به جهت سادگی زندگی و تقوی و پرهیزکاری، ضرب المثل است و تمام این زمینه ها او را در علم و آگاهی نابغه ساخته است. اظهارات زیاد و به قدر کافی در این زمینه موجود است که گفته شود اما اجازه دهید به بعضی از گفته های پیغمبر (ص) درباره ی مقام علمی امام علی (ع) اشاره بنمایم و این موضع را در همین جا خاتمه دهم: حضرت پیغمبر (ص) فرموده است: «من شهر علم هستم و علی دروازه ی آن، هر کسی که دوست دارد وارد شهر علم گردد بایستی از دروازه (۲) آن داخل شود (از طریق امام علی می توان به علم پیغمبر دسترسی پیدا کرد). و باز فرموده است: «در این زمان علی (ع) از تمام شما داناتر است.» (۳). آری او اعجوبه ای در دانش بود چنان که بارها از او شنیده شده است: «آنچه که می خواهید از من سؤال کنید، قبل از اینکه مرا از دست بدهید.» (صفحه ۱۷۰) صفحه ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰. الف- قاضی فضل الله ابن روزبهان، در کتاب ابطال الباطل، ب- ابن حجر عسقلانی، در کتاب التهذیب، صفحه ی ۳۳۷، چاپ دکن حیدرآباد، ج- ابن حجر، در کتاب اسابه، جلد دوم، صفحه ی ۵۰۹، چاپ مصر، د- حاج احمد افندی، در کتاب هدایت المرتاب، صفحات ۱۴۶ و ۱۵۲، ه- امام احمد حنبل، در کتابهای مسند و فضائل، و- حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیه الاولیاء. حاکم نیشابوری، امام ثعلبی، محمد جزایری، محمد بن یوسف گنجی، خطیب خوارزمی، و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی این حدیث را روایت کرده اند. الف- ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد سوم، صفحه ی ۴۰، ب- میر سید علی همدانی، در موده القربی، و بسیاری دیگر.

عدالت امام علی (ع)

زندگی امام علی (ع) و کلمه ی «عدالت» با تاریخ اسلام مخصوصاً در زمان خلافتش با هم پیوسته است به طوری که وقتی نام علی برده می شود واژه ی عدالت در نظر ما مجسم می گردد. در اول جوانی او بر علیه بی عدالتی و ظلم قبیله ی قریش و برای بسط اسلام مبارزه می کرد و در زمان سالمندی نیز جهت استقرار عدالت با مشکلات زیادی مواجه گشت و سرانجام به علت اینکه با مردم به عدالت رفتار می کرد، شربت شهادت نوشید. او حرمت مردم چه مسلمان و غیرمسلمان حفظ می کرد و کوشش می کرد تا ثروت و غنائم جنگی بین آنها عادلانه و به درستی توزیع گردد. تعدادی از بزرگان عرب به جهت اینکه سهم آنها از بیت المال برابر با فقرا بود آشکارا گله مند بودند. در اوایل خلافتش اظهار داشت: «من آنها را که به حقوق مردم تجاوز کرده اند به دادگاه کشیده، مورد مؤاخذه قرار می دهم، حتی اگر موجب رنجش آنها گردد.» آنها که در زمان عثمان از بیت المال به ناحق بهره مند شده بودند، انتظار داشتند که امام علی (ع) از به کار گرفتن آنها در امور دولتی کوتاهی (صفحه ۱۷۱) نخواهد کرد اما در روز اول

خلافت فرمود: «من تمام اموال بخشیده شده به این و آن را پس خواهم گرفت، حتی اگر مهر زنان خود کرده باشند.» او درباره ی بیت المال تا آن اندازه دقیق بود که برادر بزرگترش عقیل که ضمناً کور و دچار کثرت عائله بود، هنگامی که تقاضای حقوق بیشتری از بیت المال کرد، مکدر ساخت. یک دفعه دخترش گردن بندی را برای مدت کوتاهی از بیت المال به عاریه گرفت. وقتی امام علی (ع) موضوع را فهمید به خشم آمده خزانه دار را تهدید به مؤاخذه نمود و سپس به دخترش فرمود: «من تو را تنبیه می کردم اگر گردن بند را در مقابل خطر تضمین نکرده بودی.» در توزیع ثروت و خواربار بسیار دقیق بود تا اینکه همه مردم، نزدیک یا دور، به طور یکسان استفاده نمایند. امروزه مردم دنیا به دو طبقه تقسیم می شوند: یک دسته در فقر و پریشانی به طوری که سد رمقی برای آنها ممکن نیست و دسته ی دیگر در نعمت و ثروت غوطه می خورند و با وجود ثروت زیاد در اضطراب و ناراحتی به سر می برند. تمدن اسلامی (اسلام پیشرو) چنین اختلاف طبقاتی را جایز نمی شمارد. از این رو امام علی (ع) در نامه معروفش به مالک اشتر فرماندار مصر می نویسد: «بی نوایانی میان مردم هستند که تقاضای سهم بیشتری از بیت المال نمی کنند، اگرچه سخت محتاج باشند. برای خاطر خدا، حقوق آنها را محافظت کن که مسؤولیت آن در برابر خدا با توست. سهمی از بیت المال برای زندگی روزمره و تعلیم و تربیت آنها هر کجا هستند چه در دسترس تو یا دوردست تخصیص بده و حقوق تمام آنها بایستی به وسیله ی تو حمایت شود.» (صفحه ۱۷۲) او همیشه می گفت: «هر کجا کاخهای سر به فلک کشیده و وفور نعمت است، مسلماً در کنارش حقوق پایمال شده ای موجود است.» این در حقیقت همان اسلام متمدن است که سایر تمدن‌ها را برای گفتگو دعوت می کند. واضح است که عدالت اجتماعی بر روی داوری عادلانه قضات (داوران) بنا شده است. از این رو امام علی (ع) برای بسط عدالت مشورتهای حقوقی بسیاری به قضات داده است. طبق دستور او قاضی بایستی به طرفین دعوا در نظر کردن و صحبت کردن و جای و مکان آنها یکنواخت رفتار کند تا اقوام و خویشان قاضی به او نظر امید نداشته باشند و دشمنان هم ناامید نشوند. زمانی او به خلیفه دوم عمر فرمود: «هر آینه سه چیز را به عمل درآوری بی نیاز خواهی شد: ۱- اجرای قانون دین برای بیگانه و آشنا به طور یکنواخت ۲- قضاوت مطابق کتاب خدا در حالت غضب و رضایت ۳- تقسیم عادلانه بین طبقات پایین مردم و اشراف و همچنین بین سیاه و سفید پوست.» امروزه در بعضی از کشورهای متمدن دنیا به یک پسر یا دختر سیاه پوست اجازه ی دخول به مدرسه ی سفید پوستان داده نمی شود و متأسفانه در بیمارستانهای آمریکای شمالی که مردم بر علیه برده داری مبارزه می کردند. لوازم جراحی و تجهیزاتی که سفید پوستان و سیاهان استفاده می کنند، با هم فرق کلی دارند. دکترهای جوان و کم تجربه حق معاینه سفید پوستان را ندارند در صورتی که آزمایشهای اولیه طبی در بخش سیاهان انجام می گیرد. (صفحه ۱۷۳) اکنون ما به عربستان خشک و ریگزار چهارده قرن پیش برمی گردیم. جایی که نادانی و تعصب قبیله ای و خانوادگی آنچنان تنفر آمیز بود که مردم معمولی نمی توانستند به مقام و منصبی که مخصوص اعیان و اشراف بود امید داشته باشند. امام علی (ع) اعلام آزادی و تساوی در داد و کسانی که دارای تقوی بودند، در ظرف مدت حکومتش مأمورین عالی رتبه ی دولتی شدند، اگرچه از طبقه ی پایین جامعه بودند و مردم را دعوت کرد تا به عدالت رفتار کنند و میان همدیگر فرق نگذارند. اگرچه این امتیازات توسط منشور سازمان حقوق بشر تحت نام آزادی و تساوی حقوق انسان اعلام گردید ولیکن زمان زیادی طول کشید تا اروپا از تاریکی و نادانی قرون وسطایی خلاص شود. با وجود این اعلامیه ما متأسفانه حس نژادپرستی و برتری جوئی بر ملت‌های دیگر را مشاهده می کنیم، که علت اصلی تمام آنها فتنه و فساد و جنگ‌های خونین سراسر دنیا که مبتنی بر بی دینی و عدم اخلاق انسانی است می باشد. کشتار دسته جمعی مسلمانان فلسطین در کمپ شتیلا- و قتل عام مسلمانان کوزوو و هرزگوین توسط صربها داستان ساختگی نیست و این حوادث زشت و تنفر آمیز چون لکه ی ننگی بر آبرو و اعتبار بشر در تاریخ ثبت شد. امام علی (ع) مردم را از تظاهر به تعصب گروهی و فامیلی و عمل از روی غرور و خودبینی دور نگه می داشت. او در یکی از خطبه هایش به نام خطبه ی قاصعه چنین می فرماید: «حمد و سپاس خدا را که لباس جلال و وقار پوشیده و فقط آنها را برای خودش جایز شمرده و آن را برای (صفحه ۱۷۴)

دیگران حرام و غیرقابل دسترسی قرار داده است.» سپس پس از تلاوت چند آیه: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من انسان را از گل خشک خواهم ساخت و چون آن را بپردازم و از روح خویش در آن دمیدم، بر او سجده کنید. فرشتگان همگی سجده کردند جز ابلیس که بزرگی نمود (تکبر نمود) و از کافران شد. (خدا) گفت: ای ابلیس چه مانعت شد که مخلوقی را که به دست خود آفریدم سجده نکنی؟ بزرگی کردی یا از برتری جویان بودی؟ گفت من از او بهترم (اینجا بود که حس نژادپرستی و تکبر را به نمایش گذاشت). مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای (خدا) گفت از آسمان بیرون شو که تو مطرودی (رانده شده ای) و تا روز رستاخیز لعنت من بر تو باد (سوره ی ص، شماره ی ۳۸، آیه ی ۷۴).» سپس امام علی (ع) سخنان را ادامه می دهد و می فرماید: «غرور و خودبینی ابلیس (شیطان) مانع راهش شد، زیرا به علت (برتری) خلقتش بر آدم تکبر ورزید و بنا به اصل و ریشه اش به خود بالید.» بعد او نتیجه ی خوبی می گیرد که این دشمن خدا (شیطان) پیشوای آنهایی است که فخر نموده و به واسطه ی حسب و نسب و نژاد شان به دیگران تکبر می کنند و در نتیجه آنها مورد نفرین و غضب خدا هستند. در محدوده ی حکمفرمایی امام، مسیحیان بسیاری می زیستند که در آداب مذهبی آزادی داشته و حقوق قانونی آنها توسط حکومت تأمین بود. یک روز موقعی که مردم را برای جهاد تشویق می کرد او فرمود: «خبر رسیده است که دشمن زیورآلات پا و گوش دو بانوی مسیحی را آشکارا ربوده است که آن بانوان تحت حمایت اسلام بودند و سپس (صفحه ۱۷۵) فرمود: «هر کس که این خبر تکان دهنده را بشنود و بمیرد، ملامتی بر او نیست.» اما متأسفانه امروز در آخر قرن بیستم در بسیاری از کشورهای دنیا با مسلمانان غیرانسانی رفتار می شود و خیلی بدتر در جاهایی که قبلاً به نام «اصلاح سازمانهای داخلی» و بعضی اوقات به بهانه ی «عدالت کردن و برقراری نظم و آرامش» تحت حمایت سیاستهای استعماری بوده اند، مثل هندوستان و سومالی و گینه و غیره، هر کجا به منافع غیرقانونی دولتهای استعماری ضرر می رسید، به قول خود وفا نمی کردند و بر مردم سخت می گرفتند. برای مثال اتیوپی (حبشه) قبلاً به وسیله ی کلیسای مصر اداره می شد و آن هم تحت حمایت بریتانیا بود. ۳۵٪ ساکنین آنجا مسلمان و مسیحی و دیگران ۶۵٪ بودند. برای مسلمانان هیچ مدرسه ی دولتی وجود نداشت و هرگاه آنها به هزینه ی خود مدرسه ای برپا می کردند، به علت وضع مالیاتهای سنگین توسط مقامات دولتی بسته می شد و این رفتار ظالمانه به شدت ادامه داشت، به طوری که هیچ کس دیگر نمی توانست مدرسه بنا کند. هرگاه یک مسلمانی بدهکار یک نفر مسیحی بود و نمی توانست بدهی خود را ادا کند او، خود به خود غلام و برده طلبکار می شد و در جلو چشم مردم در معرض خرید و فروش قرار می گرفت و هیچ کس نمی گفت «آخر او هم بشر است». هیچ مسلمانی در سازمانهای دولتی استخدام نمی شد تا بر احتیاجات ثلث ساکنین مملکت نظارت نماید. از طرف دیگر اگر صاحب منصبی می خواست برای مسلمانان بذل مساعی نماید، اختیار آن را نداشت زیرا کلیسا بر تمام امور مملکت نظارت داشت و اتیوپی مجبور (صفحه ۱۷۶) بود دستورهای صادره کلیسا را اطاعت نماید. آیا مسیحیان تا به حال فشاری از طرف مسلمانان در سرتاسر تاریخ دیده اند؟ آیا حاضرند همان گونه که رفتار کرده اند با آنها رفتار شود؟ مسلماً جواب منفی است. بنابراین، آن حاکی از یک تعصب حزبی نابود کننده ای است که مسیحیان (دولتهای استعماری) با چشم رضا و قبول به آن می نگرند. امام علی (ع) می فرماید: «برای تأدیب تو همین بس از کارهایی که از طرف دیگران بد می دانی، خودت از آنها اجتناب نمایی (خودت انجام ندهی).» تاریخ شهادت می دهد وقتی که مسلمانان بر اسپانیا مسلط شدند، اصول استقلال کلیسای محلی را مورد احترام قرار دادند و آنها با ایشان دوستانه معاشرت می کردند، اما بعد از یک مدتی که اسپانیاییها به کشور برگشتند، دادگاههای سیار تفتیش عقیده بسیاری تأسیس کردند تا عقاید مردم را جویا شوند. منظور اصلی این دادگاهها این بود که مطالبی راجع به مسلمانان بازجویی کنند تا برای محکومیت آنها سابقه ی بدی باشد. آنجا ننگ آورترین شکنجه ها را برای سرکوبی مسلمانان به کار می بردند که تاریخ نظیرش را کمتر به یاد دارد. خلاصه آنکه اعمال شاقه بسیاری به مسلمانها تحمیل می شد تا مسیحی شوند. امام علی (ع) می فرماید: آنگاه که بر دشمن دست یافتی، جهت شکر خدا از تسلط بر او از او در گذر (او را عفو کن). قرآن می گوید: «خدا از نیکویی

کردن و انصاف ورزیدن با آن کسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیار تان بیرون نکرده اند، (صفحه ۱۷۷) منع تان نمی کند، که خدا آنها را که عدل می کنند دوست دارد.» (سوره ی ممتحنه، شماره ی ۶۰، آیه ی ۸). «قرآن باز می گوید: «اکنون چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده، طعام کسانی که کتاب دارند (یهودیان و مسیحیان) بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است و زنان پارسای مؤمن و زنان پارسای آنها که پیش از شما کتاب داشته اند، اگر مهر شان را به ایشان بدهید به پارسایی، نه زنا کاری و رفیق گیری، بر شما حلالند (سوره ی مائده، آیه ی شماره ی ۵).» از دو آیه ی فوق معلوم می شود که اسلام به مسلمانها اجازه داده است تا با پیروان ادیان دیگر دوستانه معاشرت کنند. با ملاحظه این حقیقت، امام علی (ع) به مردم مخصوصاً مأمورین دولتی را توصیه کرده که با آشنا و بیگانه با عدالت رفتار کنند و وقتی با بیگانگان مشغول عقد قراردادی هستند، به قول خود وفادار باشند. بسیاری از اطرافیانش به او اصرار می کردند تا قرارداد حکمیت را لغو کند، اگرچه مجبور شده بود که این قرارداد را منعقد نماید اما او به آنها توجه نکرد و فرمود: «آن دور از عدالت است که من قولم را بشکنم.» اسلام تنها دینی است که بشر را دعوت به مسالمت نموده تا با یکدیگر با احترام و حفظ حقوق متقابل معاشرت نمایند. (صفحه ۱۷۸) صفحه ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸. ****

ارزش انسان در نظر امام علی (ع)

امام علی می خواست تمام ارزشهای انسانی که در زمان پیغمبر به مردم داده شد و در روزگار عثمان رو به زوال و انحطاط رفته بود، دوباره زنده کند. یک مرتبه وقتی که عازم سوریه بود، ساکنین شهر انبار (شهری بین عراق و سوریه) از شهر بیرون آمده بودند تا به او خوش آمد بگویند. موقعی که امام در چشم رس آنها قرار گرفت، خودشان را به زمین انداخته و سپس شروع به دویدن کردند. وقتی که از آنها پرسیده شد چرا این عمل را انجام می دهند، جواب دادند: ما به این طریق رؤسای خود را احترام می گذاریم. سپس امام فرمود: «به خدا قسم این عمل شما برای زمامداران هیچ سودی ندارد جز اینکه آنها تکبر و خودخواهی نشان بدهند. ما همه بنده ی خدا هستیم و من بر شما هیچ مزیتی ندارم جز اینکه مسؤولیت من از آن زمان که متصدی خلافت گشته ام بیشتر از شما است و شما به واسطه ی این عمل خودتان را در دنیا به زحمت انداخته و در آخرت بدبختی نصیبتان خواهد شد.» یک مرتبه دیگر، موقعی که امام از مسافرتی به کوفه برمی گشت، در میان راه با یکی از پیروانش که در آن ناحیه با نفوذ بود، ملاقات کرد. (صفحه ۱۷۹) وقتی که امام بر پشت اسب سوار بود، او پیاده همراه امام شروع به قدم زدن نمود. امام علی (ع) به او فرمود: «برگرد، پیاده بودن مردی مثل تو با کسی که زمامدار باشد بدبختی و مصیبت است و توهین برای مؤمن.» امام علی (ع) می فرماید: «ارزش انسان به اندازه ی جرأت و شهامت و همچنین قدر و قیمت او مربوط به مناعت و شرافت نفسش می باشد...» به طوری که قبلاً گفته شد، جرأت عبارت است از اعتماد به نفس و صبر و حوصله در برابر مشکلات و از این گونه صفات انسانی و به عقیده ی امام منزلت و شرافت یک مرد به اندازه ی انسانیت و مهربانی او با مردم است. او این مطلب را در نامه هایش به مأمورین اشاره می کند که معروف ترین آنها نامه ی اوست به فرماندار مصر. او می نویسد: «قلب را با مهر و محبت نسبت به مردم پر کن و مثل حیوانات درنده که با دریدن و خوردن یکدیگر سیر می شوند با آنها رفتار نکن و مبادا آنچه متعلق به مردم است برای خود اختصاص دهی، به خاطر داشته باش مردم بر دو دسته اند: برادر دینی تو یا هم نوع می باشد. آنها در معرض اشتباه هستند. اگر تو می خواهی مورد عفو قرار گیری بایستی خطاهای غیر عمد آنها را ببخشی. تو در فوق آنها قرار داری (رئیس آنها هستی) همچنان که من مافوق تو هستم و خدا بر هر دو ما نظارت دارد.» او به متصدیان مالیات می نویسد: «با مردم منصفانه رفتار کنید و درباره ی احتیاجاتشان دقیق باشید (هر آینه محتاج هستند از پرداخت مالیات معاف دارید) زیرا شما خزانه دار مردم و نماینده ی جامعه و سفیران امام هستید. هیچ کس را از احتیاجاتش مانع نشوید (خواربار و حیواناتی) (صفحه ۱۸۰) که خودش لازم دارد از او نگیرید) و خواسته هایش را

تأمین نمایند (به آنها مهلت دهید). شما لباسهای زمستانه و تابستانه و همچنین حیواناتی که با آنها کار می‌کنند، برای جمع‌آوری مالیات نفروشید، مبادا کسی را برای گرفتن پول شلاق بزنید. به اموال کسی چه مسلمان یا غیرمسلمان که تحت حمایت اسلام است دست نزنید.» به هر حال امام علی (ع) به مردم احترام می‌گذاشت چه آشنا یا بیگانه. او برای فقرا قلباً محزون بود زیرا او فکر می‌کرد که فقر و مسکنت هرگز فرصت نمی‌دهد که شخص به کمالات لازم برسد. او گفته است: «خداوند بندگان را از چیزی شدیدتر از فقر ادب نکرده است.» او برای جبران این نقیصه به دو طریق عمل می‌کرد. اول از همه، بالا بردن محصولات در سطح وسیع و سپس توزیع و پخش آنها بین مردم به طور یکنواخت چه نزدیک یا دور از دسترس. از طرف دیگر او فکر می‌کرد یک مرد گرسنه معمولاً عصبانی است، چون مزدش برای امرار معاش کافی نیست و برای سیر کردن خانواده پر جمعیتش مجبور است مثل یک مزدور جان بکند. مسلماً این مرد که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند، نمی‌تواند بر مشکلات غلبه نماید و وقتی که حقوق حقه اش پایمال می‌شود عکس العملی نشان نمی‌دهد (به همین علت از سیاستهای استعماری غرب است که مردم فقیر باشند). بنابراین او به همه جا بخشنامه صادر کرد و فرمود: «تصمیم بگیرید تا مزارع را آباد و اصلاح نمایید و وسایل کشاورزی رعایا را فراهم کنید و مواظب باشید دهکده را خراب نکنید و کشاورز را به خرابی و فلاکت نیفکنید زیرا آبادی و ثبات کشور مربوط به (صفحه ۱۸۱) کشاورزانی است که نیازمند نباشند. این وظیفه مقدم بر همه ی وظایف است.» اگرچه در اسلام مالکیت برای همه آزاد است اما برای مالک شدن آن قدر محدودیت وجود دارد که هرگز به سرمایه داری منجر نخواهد شد. اسلام با تحریم رباخواری، احتکار، اخاذی، گرانفروشی و استعمال ظروف طلا و نقره مانع ظهور و رشد سرمایه و سرمایه داری گشته است. و از طرف دیگر برای جلوگیری از فقر با گرفتن زکوة و صدقات از ثروتمندان و پرداخت به فقرا و صرف در کارهای عمومی (فواید عامه) اقدام می‌کند. (صفحه ۱۸۲) صفحه ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲. *****

آزادی و آزادی در نظر امام علی (ع)

کلیه ی سیاستمداران و صاحبان قدرت معمولاً میان مردم ایجاد خفقان می‌نمایند تا آنها را تهدید به تسلیم وا دارند. برای این منظور آنها بازداشتگاههایی آماده می‌کنند تا مخالفان را زندانی نمایند و هرگاه کسی بر عمل آنها اعتراض کند، به اتهام یاغی‌گری و مخالفت با سیستم تحت شکنجه قرار می‌گیرد. از این لحاظ کسی جرأت ندارد از حقوق از دست رفته ی خود یا اشخاص دیگر دفاع نماید. اما پیغمبر اسلام (ص) مردم را (چون یک وظیفه) مأمور کرده است تا فرماندهان را پند و نصیحت داده تا چنانچه آنها از روی بی‌انصافی با مردم رفتار می‌کنند راه راست را به آنها نشان دهند. او فرموده است: «ادای یک کلمه به حمایت از حق و عدالت نزد حاکم به اندازه ی جهاد در راه خدا پاداش دارد.» مایه ی تعجب است که چگونه پیغمبر اسلام در چهارده قرن پیش چنین اختیاری به مردم داده تا آنها بتوانند زمامداران را با دلیل وادار به موافقت نمایند. ابوبکر اولین خلیفه ی اسلام به کثرات می‌گفت: «اگر من نسبت به خدا و پیغمبر نافرمان شدم حق ندارم بر شما فرمانروایی کنم و شما هم (صفحه ۱۸۳) نایستی از من اطاعت کنید.» یک روز عمر خلیفه ی دوم، قریب به این مضمون، گفت: «اگر من راه کج و اشتباهی گرفتم شما بایستی مرا به راه راست هدایت کنید.» یک عرب معمولی ایستاد و گفت: «هر آینه تو به راه کج افتادی ما هم تو را با این شمشیر کج به راه راست می‌آوریم.» باز دفعه ی دیگر عمر گفت: «من خلیفه ی پیغمبر و ولی امر (اختیاردار) شما هستم و شما برای بسط و توسعه ی هدف اسلام باید از من اطاعت کنید.» یکی از حاضران گفت: اگر تو به ما گفتی پیراهنت را از چه راهی به دست آورده ای، البته ما از تو اطاعت می‌کنیم (آفرین بر این آزادی). احتمالاً اساس دادخواست «از کجا آورده ای؟» در این زمان پایه گذاری شده است زیرا در زمان عمر هیچ کس جرأت نداشت به بیت المال مسلمین خیانت کند چون عمر زیاد شدت عمل نشان می‌داد. اما امام علی (ع) مردم را آگاهی می‌داد و فکر آنها روشن می‌ساخت تا برای حقوق خود پافشاری کرده و در امور دولتی علاقه مندانه دخالت نمایند. بنابراین برای

اینکه امتیازاتی به مردم بدهد، به مأموریتش دستور داد تا در مسجد جلو جمعیت وظایف حکمرانی خود را قرائت کنند تا مردم نسبت به وظایف آنها آشنا شوند، ضمناً وظایف مردم را نسبت به زمامدار بر شمارد، در نتیجه استانداران جرأت نداشتند تا از قانون تخلف نمایند و در صورت تخلف استانداران، مردم می توانستند از اطاعت آنها امتناع ورزیده و شکایت خطاکار را به امام گزارش نمایند. در زمان امام علی (ع) کسی حق نداشت کسانی را به زور استثمار کند، به فرماندهان چنین نوشت: «اگرچه روبیدن قنوت و پاک کردن رودخانه ها علت واقعی یک کشور آباد است اما مبادا شما کسی را (صفحه ۱۸۴) برخلاف میلش به آن مجبور کنید.» او خودش هرگز کسی را مجبور نکرد تا در لشکر کشیها حتی در موقعیت های حساس به لشکر او ملحق گردد در صورتی که آنها با او بیعت کرده بودند و اطاعت او بر آنها واجب بود. وقتی که فرماندار مدینه از جهت اینکه تعدادی از مسلمانان، مدینه را برای شام ترک کرده بودند تا به معاویه بپیوندند، از امام چاره جویی کرده بود، امام در جواب او نوشتند: «ناراحت مباش، اگر کسانی نمی خواهند تحت حکومت عدل من باقی بمانند، آنها را واگذار تا هر کجا می خواهند بروند.» در روزهای اول خلافتش بعضی از دوستان نزدیک به علت اینکه دو صحابه پیغمبر، عبدالله پسر عمر و سعد پسر ابی وقاص بیعت نکردند، ناراحت بودند. او فرمود: «آنها آزاد هستند، مادامی که فتنه ای بر علیه مردم برپا نکرده اند.» او عقیده داشت که یک انسان در فکر و تصمیم آزاد و مستقل است. بنابراین او در وصیت نامه اش به حضرت امام حسن (ع) مقاصد خود را فهمانده است: «باید درباره ی آنچه که از آباء و اجدادت به تو رسیده مورد تحقیق و دقت قرار دهی و سپس از خدا درخواست نمایی که به شک و تردید نیفتی.» در اسلام یک قاعده ی کلی وجود دارد که مؤمنین بایستی بر علیه ظلم و بی عدالتی مبارزه نمایند، همان طور که قرآن می گوید: «کسانی که ستم دیده اند اجازه دارند مبارزه (برای گرفتن حق خود) نمایند و خدا به نصرت دادن آنها تواناست (سوره ی ۲۲، آیه ی ۳۹)». امام علی (ع) همچنان به مردم جرأت می داد تا با زور حق خود را گرفته و تا آنجا که می توانند برای حقوق حقه ی خود پافشاری کنند. به عقیده ی او کسی نباید بی عدالتی را تحمل کند، بنابراین او گفته است: «دشمن (صفحه ۱۸۵) ظالم و پشتیبان مظلوم باشید.» اصولاً ستمگر می خواهد تصمیم شخصی اش (غرض خود) را قانونی معرفی کند و با نفوذ ناروا و غیر مشروع می خواهد زمینه ی تجاوز و تعدی را فراهم نماید. امروزه کشورهای استعمارگر برای تأمین منافع غیرقانونی خود به ملت های عقب افتاده فشار غیرانسانی وارد می کنند و با تاراج کردن منابع ثروت و علمی، آنها را گدا و فقیر نگه می دارند. متأسفانه آنها به دروغ خود را مدعیان آزادی و وکیل مدافع حقوق بشر معرفی می نمایند. امام علی هرگز به والیان و فرمانداران فرصت نمی داد تا از قدرت خود برای تجاوز به حقوق مردم استفاده نمایند زیرا انسان از هر جهت مورد احترام او بود. او به مأمورین مالیات چنین دستور می داد: «هرگز میان کشت زار مردم راه نروید. در این صورت کوشش آنها را بی ثمر ساخته، آنها را دلسرد و مأیوس می نماید. بیشتر از آنچه که خدا مقرر داشته از آنها مگیرید. وقتی که شما وارد دهکده ای می شوید به مکان تقسیم آب درآید نه اینکه جلو منزل و کاشانه آنها بروید. قبل از هر چیز به ایشان سلام گوید و با مهربانی به آنها چنین بگویید، ای بندگان خدا دوست و خلیفه ی خدا ما را به سوی شما فرستاده است تا سهم خدا را (زکات و صدقات) از دارایی شما جمع آوری کنیم، هرگاه جواب منفی باشد مبادا بر آنها سخت بگیرید و درخواست خود را نیز تکرار نکنید ولی چنانچه جواب مساعد بود و می خواهند که غلات را تقسیم کنند، بگذارید آن قسمت که سهم خود را کنار گذاشته اند همان را بردارند. مبادا بدون اجازه آنها بر گله ها و شتران آنها وارد شوید (صفحه ۱۸۶) و مبادا هیچ مسلمانی را تشر زده و تهدید نمایید.» او در دستخط دیگرش به عاملان مالیات می نویسد: «این حکم و دستور من است که چه پنهان و چه آشکار از خدا بترسید (از گناهان دوری کنید)، جایی که هیچ کس جز او حضور ندارد و جز او نظاره نمی کند. باز من شما را سفارش می کنم هر طور که خدا را آشکار اطاعت می کنید، همان طور هم در پنهانی انجام دهید. شما نبایستی مردم را آزار رسانید و نبایستی نسبت به آنها خشن باشید و به علت برتری پُست و مقامتان نبایستی از آنها رو بگردانید زیرا آنها برادران ایمانی شما هستند و جبران کمبود مالیاتها بستگی به کمک و کوشش آنها دارد. البته شما در این زکات سهمی دارید و فقرا و ناتوانها هم

سهام دار دیگر هستند. ما حقوق شما را ادا خواهیم کرد و شما هم نظر آنها را تأمین کنید.» او همیشه حقوق مردم را از هر حیث، بزرگ یا کوچک، پنهان یا آشکار مطالبه و در رعایت عدل و انصاف بسیار جدی بود. امام علی (ع) به یکی از مأمورینش نوشت: «به مردم مگو تو آقا و مافوق آنها هستی و آنها بایستی از تو فرمانبرداری کنند. آن قلب تو را خراب و ایمانت را در دین ضعیف می کند و علاوه بر اینها هرج و مرج و اغتشاش در کشور ایجاد می شود.» او خودش در امور کشور جزئی و کلی نظارت داشت، به طوری که هیچ کس نمی توانست به حقوق مردم تجاوز کند. به او گزارش شد که یک فرماندار ناحیه ای از خزانه ی ملی سوءاستفاده و اختلاس نموده است، امام به او نوشتند: «خوبی پدر تو مرا فریب داد که درباره ی تو فکر کنم که از روش او پیروی می کنی و قدم در راه او خواهی گذاشت، اما طبق آنچه که (صفحه ۱۸۷) به من گزارش شده تو از هوای نفس خود پیروی کرده و با دین قطع رابطه نموده ای تا به اقوام و خویشان خوبی کنی. تو با خراب کردن آخرت دنیای خود را ساخته ای (فرمایشات امام مطابق است با این آیه ی قرآن که می گوید: "هر که طغیان کرده و زندگی دنیا را ترجیح داده، جهنم جایگاه اوست (سوره ی النازعات، آیات ۳۸ و ۳۷ و ۳۹). " مردی مثل تو برای هیچ کاری خوب نیست، نه می تواند راههای خسارت و ضرر را مسدود کند و نه ارزش دارد که به او ارتقاء مقام داده شود و اطمینانی هم به او نیست که اختلاس نکند... به محض اینکه نامه ی من به تو برسد به سوی من آی اگر خدا بخواهد.» او باز در یکی از خطبه هایش می فرماید: «به خدا قسم من ترجیح می دهم که همه شب را بیدار بر روی خار سعدان (یک نوع خار سر تیز و جانکاه و سوز آور) کشیده شوم یا با زنجیر به طرف شکنجه گر عذاب دهنده برده شوم، از اینکه خدا و پیغمبر را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که ستمگر و متجاوز به حقوق کسی باشم یا چیزی از زر و زیور دنیا را غصب کرده باشم.» او در وصیت نامه اش به پسرش امام حسن (ع) نوشت: «ای پسر من تو خودت را در رفتار بین خودت و دیگران قاضی قرار بده، برای دیگران آن را دوست دار که خودت دوست می داری و آنچه را که برای خودت بد می دانی برای دیگران هم بد بدان، ستم مکن همچنان که نمی خواهی ستم کرده شوی و به دیگران خوبی کن همان طور که می خواهی به تو خوبی نمایند، به بدی خود توجه کن قبل از اینکه بدی دیگران را ملاحظه کنی (قبل از اینکه عیب دیگران را ببینی، عیب خودت را در نظر گیر). با مردم همان طور رفتار کن که می خواهی با تو رفتار کنند، راجع به آن مسأله که خوب نمی دانی حرف زن و به دیگران آنچه که می خواهی به تو نگویند چیزی مگوی.» (صفحه ۱۸۸) در حال حاضر، هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی قرار است در تهران با ریاست جناب آقای خاتمی رئیس جمهور ایران تشکیل گردد تا راه حل مسائل مشکل و امور پیچیده و بغرنج مسلمانان را در سراسر دنیا پیدا کنند. مهمتر از همه ظلم و تعدی صهیونیستها بر فلسطین و همچنین جنگ داخلی افغانستان و سایر زحمتهای و سختیهای که میان کشورهای اسلامی رخ داده است بررسی نمایند. امام علی (ع) به مسلمانان نظرانی ارائه نموده در زمینه ی حکومت و رفتار با طبقات مختلف جامعه چون سپاهیان، صنعتگران، کشاورزان، بازرگانان، پیشه وران و طبقه ی فقرا و همچنین راهنماییهای اساسی در اداره ی امور کشور که تقریباً تمام جنبه های اصلی را دربردارد مثل دادگاهها و ادارات خدماتی و مالیاتی و امور دفتری و غیره. آنها نه تنها برای اولیاء امور مفید هستند بلکه به آسانی در رسیدگی مسائل و موقعیتهای مختلف سودمند می باشند. به مقداری از آنها قبلاً اشاره شد اما مشهورترین نامه ی او به مالک اشتر فرماندار مصر دربرگیرنده ی زیباییهای فراوان و تمام موضوعات فوق الذکر می باشد. آن نامه این چنین شروع می شود: به نام خدای بخشنده ی مهربان، این است آنچه که بنده ی خدا علی امیرالمؤمنین در عهدنامه اش به مالک اشتر دستور داده است و او را فرماندار مصر نمود تا مالیات و صدقات آنجا را جمع آوری نموده با دشمنانش مبارزه کند تا امور مردم مرتب شود (سر و سامان گیرد) و شهرهای آن حوزه را آباد نماید. به او دستور داده می شود تا از خدا بترسد (گناه نکند) و در عبادت کوشا و آنچه که خدا در قرآن دستور داده، چه واجب و چه مستحب، به (صفحه ۱۸۹) عمل آورد. آن واجبات و مستحباتی که هیچ کس به سعادت نمی رسد مگر اینکه آنها را انجام دهد و بدبخت و شقی نمی شود مگر کسی که با آنها مخالفت و غفلت نماید. آن وظیفه ی اوست که خدا را با قلب و دست و زبان قبول کند

(کمک به مخلوقات خدا نماید)، زیرا خدا ضامن شده است کسی که او را کمک و پشتیبانی کند، خدا هم او را کمک و حمایت نماید. همچنان به او دستور داده می شود خواهشهای نفسانی را جلو راه خود بردارد و موقعی که آن خواهشها طغیان می کنند خاموش سازد زیرا خواهشها و آرزوها راهنما به سوی شرارت و بدی هستند مگر آنکه خدا حفظ کند. «ای مالک من تو را به سرزمینی می فرستم، جایی که در گذشته هر دو حکومت عدل و ظلم را تجربه کرده است. مردم با کنجکاو در رفتار تو نظاره می کنند همان طور که تو هم با کنجکاو اعمال گذشتگان را نظاره می کنی و همان طور که تو درباره ی آنها صحبت کرده ای مردم هم درباره ی تو صحبت خواهند کرد. در حقیقت مردان متقی با آن اعتبار و آبرویی که خداوند به وسیله ی زبان مردم منتشر کرده است شناخته می شوند. بنابراین غنی ترین دریافت تو بایستی مجموعه اعمال نیک باشد. پس آرزوی خود را تحت نظارت قرار بده و از آنچه که نهی شده ای اجتناب نمای، با پرهیز و دوری از گناه به تنهایی تو می توانی تشخیص دهی بین آنچه که خوب است برای آرزوها و آنچه که بد است. دلت را از دوستی با رعایا و مهر و محبت با آنها وسعت ده و چون حیوانات وحشی که با پاره کردن و خوردن راضی می شوند بالای سر آنها قرار مگیر. آنها (رعایا) دو دسته هستند یا برادر دینی تو یا هم نوع تو در (صفحه ۱۹۰) خلقت، آنها ممکن است خطایی بکنند و یا اشتباهی از آنها سرزند و همچنان ممکن است کار غلطی را عمداً یا غیر عمد انجام دهند ولیکن تو آنها را عفو کن چنانچه بخواهی خدا تو را عفو نماید. همان طور که تو مافوق آنها هستی امام هم مافوق توست و خدا بر تو و آن کس که تو را معین کرده است بالاتر است. برای اینکه تو مواظبت کنی آنها را که زیردست تو هستند و خدا تو را به وسیله ی آنها امتحان می کند و سپس تو برای آنچه انجام می دهی خدا درباره ی تو داوری خواهد کرد. با خدا مخالفت مکن زیرا تو نه می توانی در برابر قدرتش مقاومت کنی و نه می توانی از لطف و بخشش بی نیاز باشی.» «ای مالک، مبدا از عفو که نمودی پشیمان شوی و یا کفیری که نمودی شاد باشی، کاری را از روی شتاب در هنگام غضب انجام مده، اگر بتوانی خشم خود را فرو خوری (سپس انجام بده).» «به مردم مگوی که من رئیس و آقای شما هستم و بایستی هر وقت فرمان می دهم اطاعت کنید زیرا آن قلب را تاریک و ایمان را سست و در کشور ایجاد هرج و مرج می نماید. تو در حال حاضر در مقام قدرت هستی، مواظب باش آن تکبر و خودبینی در تو بوجود نیآورد، به بزرگی سلطنت خدا بنگر و عظمت پادشاهی او را بر همه ی آن چیزها که تو مطلقاً نمی توانی آن چیزها را ببینی در نظر داشته باش. این موجب ناپدید شدن غرور و خودخواهی تو می گردد و تندخویی تو را فرو می کشد و آن عقل و خردی که از دست داده بودی به تو پس می دهد. (صفحه ۱۹۱) آگاه باش که تو خودت را با خدا مقایسه نکنی و در قدرت، خود را شبیه او نسازی زیرا خداوند هر متکبری را از میان برمی دارد و هر مستبد و خودخواه را پست می نماید.» «درباره ی خدا به عدالت رفتار کن (بدین معنا که با مردم به عدالت رفتار کن) و رعایت حقوق مردم را بنمای و درست با اقوام و خویشان و آن رعایا که برادران دینی تو هستند به عدل و داد رفتار کن (خویشی و آشنایی را کنار بگذار، با امور و کارهای مردم با مساوات رفتار کن و قانون را بین آنها یکسان و یکنواخت در دست اجرا گذار). اگر این کار نکنی خدا با تو دشمن خواهد شد و وقتی که خدا دشمن کسی شود بهانه ی او را از میان برداشته و در حالت جنگ با خدا قرار می گیرد تا اینکه از ستم و بدرفتاری دست بکشد. برای ضایع کردن (دگرگون کردن) نعمتهای خدا و شتاب در کیفر و مکافات خدا هیچ چیز مؤثرتر از ادامه ی ظلم و ستم نیست زیرا خداوند دعای مظلوم را دیر یا زود می شنود و در کمین ظالم می نشیند، تو بایستی منتهای کوشش خود را در عدالت کردن بین مردم به کاربری و با آنها به طور یکنواخت رفتار نمایی زیرا نارضایتی توده مردم رضایت چند نفر به خصوصی را جریحه دار می کند اما نارضایتی یک عده کم در برابر رضایت اکثریت محو و ناپدید می شود.» «به خاطر داشته باش، در زمان صلح انتظار آن چند نفر به خصوص (اعیان و اشراف) خیلی بیشتر از توده مردم است و آنها معمولاً در لحظات سختی کوتاه می آیند و در پریشانی و بدبختی کمتر سودمند هستند، آنها بیشتر از هرچه حق دارند مطالبه می کنند و از عدالت کردن ناراضی هستند. در موقعی که به آنها محبت و لطفی کرده شود قدرشناسی ننموده و در برابر اتفاقات سهمگین نا شکیبایی می کنند.

(صفحه ۱۹۲) برعکس توده مردم ستون دین و حامی و پشتیبان اسلام هستند و هر وقت موقع مقتضی باشد بر ضد دشمن مبارزه می کنند. بنابراین تکیه گاه تو باید توده مردم باشد و میل و رغبت تو باید به طرف آنها کشیده شود (تو باید آنها را راضی و خشنود نمایی زیرا آنها وسیله ایمنی از حمله ی دشمن هستند). «به خاطر داشته باش بیگانه ترین و در عین حال بدترین شخص بین رعایا کسی است که به دقت به کوتاهی و سستی دیگران نگاه می کند (از دیگران عیب جویی می کند). در صورتی که مردم در قصور و کوتاهی مصون نیستند. آن وظیفه حاکم است که آن عیبها را پنهان دارد و آنچه که پنهان و سری است آشکار نکند. آن بر تو واجب است عیبهایی که آفتابی شده اصلاح نمائی. خداوند پاسدار و نگهبان همه ی آن چیزهایی است که از تو پنهان می ماند و آنها را از دید رعیت نیز پنهان خواهد کرد.» «خدا آن عیب و تقصیری که تو می خواهی از رعیت پنهان بماند می پوشاند.» «گره های کینه و دشمنی را در رعیت باز کن و تو خودت را از هرگونه انتقامی بر حذر دار از آنچه که سخن چین می گوید و برای تو روشن نیست غفلت کن. برای اینکه سخن چین یک نفر فریب کار است، اگرچه در لباس دوست درآید، هیچ گاه با آدم خسیس و بخیل مشورت مکن زیرا او تو را از اینکه با سخاوت باشی باز می دارد و تو را به فقر و ناداری می ترساند و همچنین با یک شخص ترسو مشورت نمایی زیرا او تو را در انجام امور کشور سست می کند و نه با شخص طماع که او ممکن است حرص و طمع را در تو تلقین کند و تو را به یک آدم ستمگر و ظالم (صفحه ۱۹۳) تبدیل نماید (او راههای غیرقانونی جمع آوری پول را به تو نشان می دهد). اگرچه بخل و ترس و طمع به دلایلی صفات گوناگونی هستند اما آنها مرد را از اعتماد و توکل به خدا خارج می سازند. بدترین مشاور برای تو کسانی هستند که به عنوان مشاور به حاکمان ستمگر و بدجنس قبل از تو خدمت کرده اند و در جنایتهای آنها سهیم هستند از این رو آنها نایستی مأمورین عالی رتبه تو باشند، زیرا آنها همدست با گناهکاران و ستمگران بوده اند. تو می توانی کسانی بین مردم با همان نفوذ و تصور مثل آنها پیدا کنی، نه مثل آنها در گنهکاری و بدی و شرارت، آنها که هرگز به ستمگر کمک نکرده اند و نه خیانتکار در جرم و خیانت آنها (شریک جرم ستمگران نبوده اند آنها به تو کمترین دردسر و بهترین پشتیبانی را می دهند. آنها با تو دوست و با دشمن تو بیگانه خواهند بود). فقط این گونه مردان را برای ملازمت و همراهی انتخاب کن، هم در امور شخصی و هم در امور عمومی، آنها که آشکارا صحبت می کنند (صراحت لهجه دارند) سودمند ترند که رفیق و مشاور تو باشند. آنها که تو را در کارهایی که خدا دوست ندارد، بندگانش انجام دهند تو را تشویق نمی کنند اگرچه آن کارها مطابق میل تو باشد.» «مردم خدا ترس و نیکوکار را به خود نزدیک کن و به آنها کم کم آموزش ده که چالپوسی نکنند و برای هر کار نیکی که ممکن است انجام نداده باشی تو را تحسین نمایند، زیرا تحسین و تمجید بی جا تکبر به بار می آورد و مرد را به سوی خودخواهی می کشاند. تو بایستی نیکوکار را با بدکار و شریر تشخیص دهی و با آنها مثل هم رفتار نکنی. این عمل مرد خوب را از کار خوب باز می دارد و بدکار را به کار زشت تحریک می کند. (صفحه ۱۹۴) تو باید هرکس را به فراخور حالش پاداش دهی.» «تو باید بدانی برای ایجاد اعتماد متقابل و حسن نیت بین حاکم و رعیت هیچ چیز بهتر از احسان و نیکویی به آنها نیست و همچنین هیچ چیز بهتر از سبک کردن هزینه ی زندگی آنها و اجتناب از زحمت و دردسر دادن آنها نیست زیرا به این رضامندی و خشنودی آنها تو را از نگرانیها نجات می دهد و احسان تو با اعتماد آنها به تو پس داده می شود (حسن نیت آنها با تو تلاقی احسان تو است به آنها). مسلماً مناسبترین شخص برای حُسن ظن تو کسی است که به او رفتار خوب نشده و کسی که سختیها را تجربه کرده است (بی نوایان و رنج کشیده ها به نیکویی و مهربانی تو امیدوار شوند).» رسوم و عادات قدیم را نقض مکن که توسط مردم پیشین برقرار گردیده و موجب دوستی و یگانگی میان آنها شده و آن کارهایی که به عادات پسندیده لطمه وارد می آورد دایر مکن زیرا آن کسانی که آن روشها را پایه گذاری نموده اند، پاداش خود را گرفته اند اما بار مسؤولیت شکستن آن عادات بر دوش تو است. «به منظور تثبیت پیشرفت و ترقی آن ناحیه، تو بایستی پیوسته مشورت با دانشمندان و بحث با خردمندان را ادامه دهی تا اینکه تو مداومت کنی با آنچه که مردم قدیم بر روی زمین برقرار کرده اند. (از فکر ثاقب و مؤثر آنها بهره برداری کن

زیرا آنها تاریخ حوادث گذشته را می‌دانند و از تکرار اتفاقات مخرب و ویران کننده جلوگیری می‌کنند.» (صفحه ۱۹۵) بدانکه مردم شامل طبقات گوناگون هستند و با کمک به یکدیگر کشور را ترقی می‌دهند، بنابراین هیچ طبقه‌ای نمی‌تواند مستقل از دیگری از عهده‌ی کار برآید. یک گروه از آنها سپاه است که متشکل از سربازان خداست. بعد منشیان و دفتر داران از مردم معمولی و مدیران، سپس قوه‌ی قضائیه و خراج بگیران از مسلمانان و غیر مسلمانان تحت پناه اسلام و میان آنها بازرگانان و پیشه‌وران و بالاخره فقرا و تهیدستان. برخی از حقوق هر دسته، در قرآن توسط خدا شرح داده شده است و همچنین از احادیث و روایاتی که از پیغمبر اکرم (ص) راجع به وظایف و فرضیات هر دسته وارد شده و نزد ما نگهداری می‌شوند. سپاه، به لطف پروردگار، قلعه رعیت و زیور فرماندهان و قدرت دین و وسیله‌ی ایمنی از دشمن و آسودگی خاطر است. پایداری سپاه موکول است به آنچه که خدا در مالیات معین کرده است و این، هم نیروی سپاه را جلو دشمن به اثبات می‌رساند و هم با آن رفع احتیاج می‌کنند. این دو طبقه (سپاه و ساکنین داخلی) نیازمند به همکاری سایر طبقات مثل قضات و مأمورین اجرا و کارمندان کشوری می‌باشند که درباره‌ی قراردادهای دآوری می‌کنند و مالیاتهای را جمع آوری می‌نمایند و آنها که به امور خصوصی و عمومی مربوط می‌شوند و برای این طبقات ثبات و دوامی نیست، جز با تشریک مساعی بازرگانان و صنعتگران که احتیاجات و لوازم مورد نیاز آنها و مردم را فراهم می‌کنند و بازارها را اداره کرده مقدار مالیاتها را اضافه می‌نمایند زیرا آنها در سمت و وضعیت بهتری هستند تا تعهدات اجتماعی را ایفاء نمایند (ادا کنند). سپس طبقات فقرا و بینوایان هستند که واجب است سایر طبقات (صفحه ۱۹۶) آنها را تقویت و حمایت نمایند و هر یک از آنها به نام خدا در معاش و وسایل زندگی از بیت المال سهم دارند و هر یک از آنها بر حاکم حق دارد تا به وضع زندگی او سر و صورت داده شود، هیچ حاکم و فرمانروایی بدون درخواست کمک از خدا نمی‌تواند از عهده‌ی این وظایف برآید و خودش را به عدالت کردن عادت داده و به خاطر آن بردبار باشد. «فرمانده سپاهت را کسانی قرار بده که به عقیده‌ی تو با ایمان ترین اشخاص به خدا و پیغمبر و خلیفه خود باشند، خوش قلب ترین آنها، صبور ترین آنها که زود به خشم نیاید، اینها کسی را که خطا کند عفو می‌نمایند و نسبت به ضعفا مهربان و نسبت به بیگانه سخت و خشن می‌باشند، به طوری که شدت عمل، آنها را به خشم نمی‌آورد و نرمی و مهربانی، از آنها جلوگیری نمی‌کند (تا وظیفه‌ی خود را انجام ندهند).» با خانواده‌های بزرگان و اعیان که پاکدامن و عفیف و در زمان گذشته سرافراز بوده اند تماس نزدیک داشته باش و سپس با مردان با جرأت، شجاع، با سخاوت و نیکوکار (تماس داشته باش)، زیرا چنین مردمانی افتخار مسلمانان هستند و برای فرماندهی نیز مناسب می‌باشند و چنان فرماندهانی کانون بزرگی و سرچشمه‌های محسنات و نیکویی هستند. همان طور که پدر و مادرها نسبت به بچه‌هایشان مواظبت دارند، با دلسوزی در مسائل آنها دقت کن. تو نبایستی برای هر کار نیکی که برای قوی تر شدن آنها انجام داده‌ای آن را بزرگ شماری و همچنین تو نباید به اندک مهربانی که درباره‌ی آنها کرده‌ای آن را بزرگ شماری چه بسا همان محبت اندک نسبت به مردم میان آنها حس ظن درباره‌ی تو ایجاد کند و تو باید خوبی و مهربانی را ادامه دهی ولو اندک باشد زیرا احسان و التفات کم تو نسبت به آنها ممکن است به حال آنها سودمند تر باشد. از کارهای (صفحه ۱۹۷) نیک و بزرگ، تو چاره‌ای نداری که حاجتهای آنها را برآوری و کارهای مفید آنها را تحسین کنی. تو باید کسی را جهت فرماندهی سپاه انتخاب کنی که به سپاه از جان و دل بذل مساعی نماید و با پرداخت پول به خانواده سپاهیان، وقتی که از شهر و کاشانه خود دور هستند کوتاهی مکن زیرا در این صورت آنها ناراحتیها را فراموش می‌کنند و جز یک هدف که مبارزه با دشمن است، چیزهای دیگر را فراموش خواهند کرد. با سپاهیان کار به مهربانی انجام ده تا دل‌های آنها به دوستی و مهر تو برگردد. در حقیقت پسندیده ترین چیز برای مدیران و رؤسا برقراری عدل در کشور و اظهار محبت به سرباز است. تو بایستی هر کار برجسته‌ای که یکی انجام می‌دهد تشکر و قدردانی کنی و آن کار برجسته را از کسی به شخص دیگری نسبت ندهی و در پاداش مناسب برای آن کار کوتاهی نکنی. تو نباید کار کوچک یک شخص عالی رتبه را بزرگ شماری و کار یک نفر معمولی را که هر چه بزرگ باشد کوچک پنداری. به خدا و پیغمبرش پناه

بر تا موقعی که مسائلی تو را گیج و متحیر می سازند و پیش تو مبهم جلوه می کنند و ندانی که چه باید بکنی تو را راهنمایی نمایند. دستور و حکم خداست خطاب به آنها که می خواهند راهنمایی شوند به طوری که قرآن می گوید: «شما که ایمان دارید خدا را فرمان برید و پیغمبر و آنها که امور شما در دست آنهاست و چون در چیزی اختلاف گردید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر ارجاع (صفحه ۱۹۸) نمایید» (ولی امر شما همان ولایتی است که پیغمبر (ص) در غدیر خم به امام علی (ع) تحویل دادند) (سوره ی نساء، آیه ی ۵۸). رجوع به خدا یعنی طبق آنچه که او در قرآن گفته است عمل کنید و رجوع به پیغمبر یعنی پیروی از اخلاق و احادیث پذیرفته شده از طرف او که در آنها اختلافی نیست. برای رفع اختلاف بین مردم رجوع به آن کسی که به عقیده ی تو از برجسته ترین فرد میان مردم باشد قاضی را انتخاب کن. او به علت کارهای زیادی که به او ارجاع می شود نبایستی بیچاره شود. منازعه کنندگان (آنها که با هم اختلاف دارند) نتوانند عقیده ی خود را بر قاضی تحمیل کنند و او نبایستی در هر مطلب و مقصود ناحق (خلاف قانون) اصرار نماید قاضی نباید به حقیقتی که توسط مردم پذیرفته شده و متوجه آن حقیقت شده اند لجاجت نماید، او نباید طمع کار باشد و نباید راجع به موضوعی که عمیقاً درباره ی آن فکر نکرده و با مختصر فهم و ادراکی، فوراً تصمیم بگیرد. او باید آگاه ترین فرد میان مردم باشد تا محللای شک را خوب بسنجد و سپس عمل نماید. او بایستی در دلایل و براهین خیلی دقیق و در رسیدگی به مطالب صبور ترین و مصمم ترین شخص در موقع رأی دادن باشد. ستایش و تعریف او را مغرور و متکبر نسازد و خودبینی او را وادار نکند تا متمایل به طرفی شود. این طور اشخاص اندک هستند تو باید قضاوتهای آنها را رسیدگی کنی و پول کافی به آنها پرداخت نمایی تا راحت زندگی کنند. در این صورت راه عذرشان بسته شده و فرصتی باقی نمی ماند تا برای رفع احتیاجات خویش به دیگران مراجعه نمایند. در بارگاه خود مقامی بس بالا به او بده تا هیچ کس از اطرافیان نتواند از او خواهشی کند، به طوری که او از آرزوها و امیال دیگران سالم (صفحه ۱۹۹) و محفوظ بماند تا نسبت به او طمع کار نشوند. تو بایستی بر روی این موضوع نظارت بسیار دقیق داشته باشی زیرا این دین قبلاً (در زمان عثمان) در دست مردم شریر و بدکاری که طبق هوی و هوس در مقاصد دنیایی بدخواهانه عمل می کرده اند اسیر بوده است. «ای مالک تا به حال به تو مشورت دادم تا بهترین اشخاص را در گروه اشراف اشخاصی دلاور و دیندار برای سپاه و هیأت داوران انتخاب نمایی، اکنون همان سفارشات را درباره ی استخدام مأمورین اجرا (کارگزاران داخلی) به تو می نمایم. بنابراین در امور کار گزارانت مبادا قبل از امتحان یا با طرفداری و حمایت بی جهت سمت و منصبی به آنها واگذار کنی زیرا این دو حالت، شاخه های ظلم و خیانت هستند. میان مردم کسانی که با تجربه و محبوب و نیکخواه و بانی خیر از خانواده های پارسا و دیندار که سابقه در اسلام دارند انتخاب کن. این چنین مردم خوش خلق تر و شخصیت و شرف آنها پایدارتر و قصد طمع کاری آنها به علت اعتبار و اصالت خانوادگی کمتر است معاش آنها را فراوان از طریق حقوق (روزانه یا ماهیانه) فراهم کن زیرا این عمل آنها را قادر می سازد تا صحیح و راحت زندگی کنند. در این حالت آنها چشم طمع بر آنچه که در حفاظت آنهاست ندارند و هر آینه آنها از فرمان تو سرپیچی نموده و یا در وجوه احتیاطی دیگران سوء استفاده نمایند. آن دلیلی است بر علیه آنها (تا از کار برکنار شوند). تو همچنین بایستی کارهای آنها را رسیدگی و بازرسانی بر آنها بگماری. جاسوسان بایستی راستگو و وفادار باشند زیرا گماردن جاسوس ایشان را امین و قابل اعتماد و نسبت به مردم مهربان می سازد. (صفحه ۲۰۰) سپس تو باید نسبت به معاونان دقیق باشی اگر تو مطلع شدی یکی از آنها دستش را برای سوء استفاده و اختلاس در اموال عمومی دراز کرده و این تقصیر از طرف بازرسان شخصی ات تأیید شد، از این بابت تنبیه بدنی را بر روی او اجرا کن و هر مبلغ که اختلاس کرده است پس بگیر و به خزانه ی ملی مسترد نمای. سپس به امور مالی پرداز و به مسائل مالیات نیز مواظبت کن. آنها که خودشان را در جمع آوری مالیات مشغول کرده اند، بایستی در زندگی راحت به سر برند. زیرا شغل آنها وابسته به کار و فعالیت دیگران است و دیگران نمی توانند بدون آنها در آسایش باشند، چون تمام ملت نان خور مالیات و کارگزارانش هستند.» (تو همچنین بایستی به کشاورزی بیشتر از جمع آوری مالیات اهمیت دهی، زیرا کسی

که درصدد اخذ مالیات بدون در نظر گرفتن وضعیت کشاورزی باشد کشور را خراب و مردم را نابود می سازد و حکومت او اگر مردم از زیادی مالیات و ناراحتیهای حاصل از کمبود آب و یا تغییر شرایط زمین به واسطه ی خشکسالی شکایت کنند جز اندکی دوام ندارد. تو باید مالیات را تا آن اندازه تخفیف دهی تا شرایط زندگی آنها را بهتر سازی. تو نباید هر تخفیفی را از روی بی میلی بدهی. تو برای پیشرفت و ترقی آنها تخفیف قائل شو زیرا آنچه که تو در این راه صرف کنی، آنها در عوض، آبادی کشور را به تو پس می دهند. علاوه بر اینها تو به علت عدالت کردن میان مردم مورد ستایش آنها قرار می گیری، در نتیجه مردم به تو اطمینان خواهند کرد تا به آنها پشت گرم باشی و تو از این راه وسیله ای ایمنی برای خودت درست خواهی کرد. سپس آنها مسائل (صفحه ۲۰۱) دشواری که از لحاظ وظیفه ی خودشان مأمورند رفع نمایند انجام خواهند داد زیرا اصلاح و ترقی ارزش دارد که آنچه بر آن تحمیل می شود تحمل نمایند. خرابی زمین به فقر و بی چیزی کشاورز بستگی دارد، هنگامی که کشاورز فقیر می شود و موقعی که کارگزاران مالیات تصمیم می گیرند که فقط پول جمع کنند و اندک امیدی دارند تا در ستم خود باقی بمانند و موقعی که موارد اخطار را کم توجه می کنند، اینها همه موجب خرابی زمین می گردد. سپس به نویسندگان و منشیان مواظبت کن و بهترین آنها را متصدی امور خود گردان. نامه های محرمانه که شامل خط مشی و نقشه های حکومت است به کسی واگذار کن که دارای سیرتی عالی است و به واسطه ی پست و مقام تکبر نکند و جرأت نداشته باشد در انظار عموم بر علیه تو ایستادگی کند. او نباید در ارسال مکاتبات و ابلاغیه ها غفلت نماید و از طرف تو پاسخ ها را در موضوع درآمدها و هزینه ها سریعاً ارسال دارد. او نباید از طرف تو با مملکت دیگری مشغول عقد پیمانی گردد که غرامت بردار باشد (در صورتی که از عهده ی انجام پیمان بر نیامدی مجبور به پرداخت غرامت نگردی) و همچنین او نبایستی در لغو قراردادی که زیان آور است کوتاهی کند. او باید ارزش شأن و مقام خودش را بشناسد زیرا نادان بودن به احوال شخصی خود بیشتر به علت بیخبری از شأن و مقام دیگران است. سپس تو باید دقت کنی تا آنها را صرفاً از روی آگاهی و دانشی که دارند انتخاب نمایی و یا با حسن ظن خودت به آنها اعتماد کنی زیرا بعضی از مردم به دروغ خودشان را خیرخواه و قابل اطمینان وانمود می کنند (صفحه ۲۰۲) اما تو بایستی آنها را محک بزنی (امتحان بکنی) که چگونه با نیکان قبل از تو رفتار کرده اند. تو جهت امور اداری کسی را باید معین کنی که بین مردم خوشنام و مشهورترین شخص در اطمینان و اعتماد باشد. این عمل نشان می دهد که تو فرمانبردار خدا و امام خود می باشی. در هر قسمت از کارهایت یک نفر مسؤول متدین قرار بده، چنان کسی که کارهای سنگین و زیاد، او را از پا در نمی آورد و از هجوم کار، گیج و سرگردان نمی شود. هر آینه تو تقصیر و کوتاهی منشیان را نادیده بگیری، تو در برابر آن از طرف خدا بازخواست خواهی شد. اکنون من تو را درباره ی بازرگانان و صنعتگران سفارش می کنم که با مشورتهای خردمندانه امور آنها را چاره سازی کنی (حاجت آنها را برآوری). تعدادی از بازرگانان در شهرها ساکنند و بعضی خودشان را به زحمت انداخته تا کالاها و مواد مورد احتیاج را از دور و نزدیک، از بیابانها و کوهستانها، بر روی دریاها و جنگلها از جاهایی که کمتر کسی می تواند یا جرأت می کند که به آنجاها برود فراهم می نمایند. بازرگانی و صنعت منابع درآمد کشور هستند و طبیعتاً مقدار مالیات کشور را زیاد می کنند. آنها مردمی صلح دوست هستند و هیچ آشوب و مزاحمتی از آنها امید نمی رود (سر نمی زند). بنابراین هیچ ترسی از طغیان و خیانت آنها وجود ندارد. شرایط و چگونگی کارهای آنها را مواظبت و رسیدگی کن. از طرف دیگر به خاطر داشته باش تعدادی از آنها بسیار حریص و (صفحه ۲۰۳) خسیس و پست هستند و برای اینکه سود بیشتری به دست آورند، اجناس مورد احتیاج مردم را انبار می کنند (احتکار می کنند) و بعداً با قیمت بالاتری به فروش می رسانند. این عمل زیان آور ترین کارها است نسبت به مردم و موجب بدنامی دولت نیز می باشد. از احتکار و انبار کردن کالا- جلوگیری کن زیرا پیغمبر خدا، که سلام و درود خدا بر او و خانواده اش باد، آن را قدغن فرموده است. فروش کالا- با قیمت صحیح و قطعی و با وزن معین باید روشن باشد به طوری که نه فروشنده و نه خریدار متحمل ضرر نگردند، البته خطاکار را تنبیه کن اما نه سخت. «خدا را در نظر گیر درباره ی این طبقات اجتماع مثل فقرا و تهیدستان، بیچاره ها و

ضعفایی که قانع و بی پول هستند و چاره سازی ندارند و آنها از قسمت و سهم خود از بیت المال سؤال نمی کنند و دنبال تکدی و گدایی هم نمی روند. این فقرا، عیال خدا و تو و ثروتمندان و کلای ایشان هستند خدا مال را به توانگران داد و آنها را به سرپرستی فقرا گماشت. برای خاطر خدا و عهد و پیمان خدا که با ما ماندگانش بسته است، مسئولیت حفاظت و نگهداری آنها به عهده ی توست. حقوق حقه ی آنها را محافظت نمای و یک قسمت از خزانه ی ملی و سهمی هم از فراورده های مزارع که برای اسلام گرفته می شود، برای آنها به طور یکسان معین کن چه در دسترس تو باشند و یا دور از تو. بنابراین سرگرمی و زندگی خوش و راحت تو نباید باعث دوری تو از آنها بشود. هیچ عذری در پیشگاه خدا به واسطه ی عدم رعایت حقوق آنها چه بزرگ یا کوچک پذیرفته نیست. درباره ی امور مردمی که فرصت ملاقات تو را ندارند و یا قادر (صفحه ۲۰۴) نیستند به تو تقرّب جویند (به تو نزدیک شوند) و گروهی که مردم آنها را حقیر می شمارند دقیقاً رسیدگی کن. مردی مورد اعتماد، که خدا ترس و حلیم و بردبار باشد متصدی آنها قرار بده که درخواستها و حاجتهای آنها را بررسی کرده و شرایط آنها را به تو گزارش دهد. تو بایستی با حس مسئولیت به خدا، با فقرا رفتار کنی به طوری که هنگام ملاقات خدا در روز رستخیز مورد عفو قرار گیری. زیرا این طبقه از مردم بیشتر نیازمند به رفتار منصفانه و عادلانه هستند، انگار که به خدا حساب پس می دهی.» «نسبت به یتیمان و سالمندان که هیچ گونه وسیله ی امرار معاش ندارند و از اینکه گدایی کنند مخالف و متنفرند، توجه کن این یک وظیفه ی بسیار سنگینی است که بر عهده ی فرمانروایان می باشد. به طور کلی هرگونه حقی سنگین است و خدا آن را برای کسانی که سعادت اخروی را جستجو می کنند و در برابر سختیها شکیبایی نموده و به صحت قول خدا اعتماد دارند، آسان می گرداند. وقتی را برای برآوردن حاجت شاکیان معین کن و در یک مشاوره و مذاکره آشکار آنها را ملاقات و به خاطر خدایی که تو را هستی داده است در آنجا متواضع و فروتن باش و سپاه و گارد محافظ خودت و همچنین پلیس را از آنجا دور نگهدار به طوری که هر کس که بخواهد مسأله ی خود را مطرح سازد، بدون ترس و واهمه صحبت کند زیرا من شنیدم که پیغمبر (ص) در چند مکان فرمود: "مردمی که نتوانند بدون ترس حق ضعیف را از قوی تأمین نمایند، به پاکی و خلوص نائل نمی شوند." (صفحه ۲۰۵) سپس مشکلات آنها را تحمل کن، خشونت گفتار و لکنت زبان آنها را تو نبایستی به روی خود بیاوری. خشم و خشونت را کنار بگذار تا اینکه خدا درهای رحمتش را به روی تو باز کند و پاداش مطیعان و فرمانبران را به تو عطا فرماید. آنچه که تو می بخشی با خوشرویی ببخش و آنچه را که رد می کنی آن را با مهربانی و عذرخواهی رد کن. میان کارهای تو اموری است که تو شخصاً خودت باید انجام دهی، مثل پاسخ به فرمانداران هنگامی که نویسندگان و منشیان تو وامانده می شوند و نمی توانند آن کارها را انجام دهند. کار هر روز را همان روز انجام ده و فردا کار و وظیفه ی خودش را با خود می آورد. برای اینکه دینت را صاف و پاک کنی، تو باید واجبات مخصوص خدا را عمل کنی، اعمال بایستی در وقت خودش در اثنای روز و شب انجام گیرد و تو بایستی که هر آنچه سبب نزدیکی به خداست به طور کامل و بدون کم و زیاد انجام دهی. وقتی که تو امامت نماز جماعت با مردم می کنی، نماز تو آن چنان طولانی نشود که موجب ناراحتی و ملال مردم گردد یا حس بی میلی به نماز در آنها برانگیخته نمایی یا خود نماز را ضایع گذاری. ممکن است اشخاص مریض یا آنها که نیاز برای کار شخصی خود دارند میان مردم باشند. هنگامی که من دستور یافتم تا به سرزمین یمن بروم از پیغمبر خدا سؤال کردم: "چگونه با مردم نماز بگذارم؟" او فرمود: "تو با مردم طوری نماز کن که ضعیفترین آنها بتواند انجام دهد و نماز با ملاحظه ی احوال مؤمنین باشد." "سپس خود را از مردم برای یک مدت طولانی کنار مکش زیرا فرار (صفحه ۲۰۶) صاحبان قدرت از امور مردم، نشانه ی بینایی محدود و آگاهی کم آنها از اوضاع و احوال است و در نتیجه آنها به تدریج مسائل بزرگ را کوچک می پندارند و کوچک را بزرگ، آنچه که حق است ناحق و آنچه که باطل است حق تصور می کنند و وقتی که حق و باطل را با هم اشتباه نمودند قادر نخواهند بود بین حقیقت و دروغ را تمیز دهند. با تمام این احوال، فرمانروا هم یک انسان است. او نمی تواند هر چیزی که مردم از او پنهان می دارند آگاه شود و هیچ نشانه ی روشنی هم ضمیمه ی حقیقت نیست که کسی بتواند اقسام مختلف

حقیقت و سخن دروغ را که مشتبه می شود، تشخیص دهد. درخواست مردم از تو چیزی نیست که موجب زحمت باشد، یا شکایت از مظلومه ای است یا درخواست عدالت کردن است. دیگر اینکه بدان در اطراف و دور و بر فرماندار، خویشان و دوستان نزدیک او هستند که اغلب از چیزهایی سوء استفاده می کنند و مرتکب اعمال خلاف عدالت می گردند. تو بایستی بدی را با قطع کردن موجبات عادات زشت از آنها ریشه کن کنی. تو نباید قطعه ی زمینی را به هیچ یک از اقوام و دوستان ببخشی و متوجه باش که هیچ کدام آنها از تو انتظار گرفتن زمین نداشته باشند تا بعداً باعث خسارت کسی شوند که در آن کار شریک است و یا در آبیاری زمین با آنها همسایه است و آنها بخواهند سختی کار را به دوش شرکاء و همسایگان گذارند که در این صورت سود و فایده ی آن برای آنان (اقوام تو که زمین گرفته اند) و ملامت و زشتی کار در دنیا و آخرت نصیب تو خواهد بود.» (حق را به کسی که صاحب حق است واگذار کن چه دور باشد چه نزدیک، جهت برپا داشتن حق اگر خویشانت رنجیده شوند بی تابی مکن و (صفحه ۲۰۷)

پاداش مشکلاتی که تحمل می کنی از خدا انتظار داشته باش و بدان که پاداش خدا بسیار گرانقدر است. هرگاه رعیت از بدگمانی تو را ستمگر پندارد تو باید به آنها در جمع آشکار توضیحات لازم را بدهی و ضمن شرح و توضیح خودت، شک و سوء ظن را از آنها مرتفع سازی، زیرا به این طریق تو نفس خود را ریاضت داده ای و به رعیت هم مهربانی کرده ای و در عین حال این توضیح و روشن سازی، هدف تو را در پایداری حق فراهم می کند.» (تو بایستی پیشنهاد صلحی که دشمن می دهد رد کنی زیرا آن خدا را خشنود و راضی کرده و آرامش و سکون هم برای سپاه تو می آورد و همچنین نگرانیهای تو را کم و وسیله ی سلامت و امنیت برای کشور است. اما آگاه باش و حواست را جمع کن که بعد از صلح به حالت آماده باش قرار گیری زیرا بعضی مواقع دشمن پیشنهاد صلح می کند تا از غفلت تو استفاده نماید و موقعی که تو بیرون از محافظت خود هستی (در حال آماده باش نیستی) دوباره به تو حمله کند. بنابراین تو بایستی در این حالت به خصوص از روی احتیاط عمل کنی. اگر با دشمن کنار آمدی و سرانجام قراردادی بین شما منعقد گردید قول خود را انجام بده و به مفاد قرارداد از روی وفاداری عمل کن. هر آینه طبق قرارداد صلح، تو بعضی تعهدات را قبول کردی بایستی به دقت آنها را از عهده بر آیی. با وجود اختلاف در افکار و گوناگونی عقاید، برای مسلمانان هیچ چیز لازمتر از رعایت قول و قرار نیست، زیرا آن مردم را قویاً متحد می سازد. این قاعده حتی میان بت پرستان قبل از اسلام به رسمیت شناخته می شد به جهتی که آنها عاقبت بد پیمان شکنی را می دانستند. بنابراین شما نسبت به دشمن خود (با پیمان شکنی) حيله به کار مبرید (صفحه ۲۰۸) زیرا شکستن قول و قرار، عملی است بر ضد دستورات خدا و جز نادان و بدبخت هیچ کس بر علیه خدا عملی انجام نمی دهد. پیمان و قرارداد وسایل امن و آرامش هستند که خداوند از رحمت خود بر مردم ارزانی داشته و یک پناهگاهی که در آن سلامت و امنیت را مشاهده کرده و در حفظ و حراست خدا قرار می گیرند. بنابراین در آن پیمان هیچگونه فریب و حقه بازی و ریا و دورنگی نباید باشد. پس پیمانی که ابهامات و نکات تاریکی در آن باشد منعقد مکن و بعد از اینکه قرارداد را تأیید و امضاء کردی، نکته ی تاریک آن را عوض مکن اگر عهد و پیمان خدا تو را دچار مشکلاتی کرد متوجه باش آن پیمان را برخلاف حقیقت و درستی نقض نمایی زیرا معطل شدن در سختیها که انتظار نتیجه ی خوب داری بهتر است از فریبی که از عاقبتش می ترسی و بدان که تو از طرف خدا بازخواست خواهی شد و مشکل به نظر می رسد که تو بتوانی در این دنیا یا در دنیای بعد مورد عفو و بخشش خدا قرار بگیری.» (جداً از خونریزی بدون دلیل و ناحق دوری کن زیرا هیچ کاری بدبختی و نکبت آسمانی و نتایج وخیم تر و دور کردن نعمت و سعادت و کوتاهی عمر را بیشتر از خونریزی بی جهت نزدیک نمی سازد.» در روز قیامت خداوند داوری و قضاوتش را اول از همه، درباره ی خونریزی به ناحق و حالات ارتکاب آن شروع می کند. دوام اقتدارت را بر خونریزی بنا مکن به جهت اینکه این خون، کشور را سرانجام ضعیف و تا اندازه ای قلع و قمع می کند و آن را در اختیار دیگران قرار می دهد. اگر تو کسی را به ناحق کشتی عذر تو نزد من و خدای من پذیرفته نیست. هرگاه کسی به اشتباه، ناحق کشته شود و یا تو در استفاده از شلاق و شمشیر اندازه را رعایت نکنی و یا تنبیه آنقدر (صفحه ۲۰۹) سخت باشد که موجب مرگ گردد، تو باید

به بازماندگان مقتول خونبها پرداخت کنی، مواظب باش غرور و خودبینی حاصل از اقتدارت مانع پرداخت خونبها نشود.» ای مالک به طور کلی از خود راضی و خودبین مباش و به آنچه که به نظرت پسند آید تکیه مکن که تو را مغرور سازد و دوست نداشته باش که مردم از تو تعریف و تمجید کنند. زیرا در این صورت تو به شیطان فرصت داده ای تا اعمال نیک تو را باطل کند.» «مبادا برای کار نیکی که جهت رعایا انجام داده ای بر آنها منت گذاری و یا آنها کارهای تو را بیش از اندازه تحسین کنند (چاپلوسی نمایند) و قول و وعده ی خود را موقعی که چیزی را ضمانت کرده ای زیر پا نگذار زیرا به رخ کشیدن احسان (منت گذاشتن)، نیکیها را از بین می برد و تحسین و تعریف (از صاحب قدرت) نور حقیقت را ضایع می کند و پیمان شکنی، بیزاری و نفرت خدا و مردم را فراهم می سازد.» خدای متعال در قرآن می فرماید: «نفرت انگیز ترین چیز نزد خدا آن است که آنچه عمل نمی کنید، بگویید (سوره ی صف، آیه ی ۳).» «مواظب باش کاری را پیش از موقع خود یا خارج از وقت خود انجام ندهی و اصرار مکن کاری که درستی و حقانیت آن را نمی دانی، انجام دهی. وقتی که درستی آن روشن شد، کار را به کندی و آهستگی انجام مده، هر چیز را در جای خودش قرار بده و هر کاری را در موقع مناسب شروع نمای.» (صفحه ۲۱۰) «آنچه که همه ی مردم یکسان سهم دارند برای خودت اختصاص مده و در امور و مسایلی که روشن و معلوم شده اند (دیگران از آنها آگاهی دارند) غفلت نمای و خود را به نادانی زن زیرا تو پاسخگوی همه ی مردم هستی.» «وقتی که تو مُردی پرده ی اعمال و کردار از جلو چشم تو بالا می رود و تو از طرف خدا مکلف می شوی تا ستمهای ستم کشیده را جبران کنی.» ای مالک تو بایستی از خشم و غضب، حس شهرت و حیثیت، نیروی بازوانت و تندی زبانت جلوگیری کنی و تو خودت را بر علیه تمام اینها نمی توانی حفظ کنی، جز با عجله نکردن و به عقب انداختن کارهای سخت تا خشم تو فرو نشیند و تا موقعی که تو دوباره خود را میزان کنی (خود را از خشم و شتاب اصلاح نمایی) و خودت را نمی توانی به حال اعتدال درآوری مگر اینکه به خاطر آوری تو عازم ملاقات خدا هستی (بالاخره می میری). تو لازم است با دقت به خاطر آوری که چگونه امور و قضایا با آن کسان که پیش از تو بوده اند موافقت داشتند (امور جاری به آنها چگونه برخورد می کرد)، حکومتی بوده که به مردم عدالت کرده است یا سنت و روش نیکی را عملی کردند و یا اخبار و احادیث زیادی از پیغمبر اکرم، سلام خدا بر او و خانواده اش، دوباره نقل کرده اند یا دستورات واجب قرآن را متذکر شده اند (با این کارها امور مملکت را با خود و زمان هماهنگ ساخته اند). تو هم بایستی از آنها پیروی کنی همان طور ما را می بینی که عمل می کنیم و تو همچنین باید از دستوراتی که در این نامه تو را به آنها سفارش کرده ام متابعت نمایی و من به وسیله ی این نامه حجت را بر تو تمام کرده ام (عذر تو را بستم)، به طوری که اگر خواستی از هوی و هوس (صفحه ۲۱۱) پیروی کنی بهانه ای برای آن نداری (نمی توانی بگویی «نمی دانستم»).» هیچ چیز تو را از بدی و شرارت حفظ نمی کند و همچنین نمی توانی موفق به نیکوکاری شوی مگر به اراده ی خدا. آن به خاطر می آورد موقعی که پیغمبر به من سفارش فرمود تا از نماز مواظبت کنم و زکات را پرداخت نموده و با غلامان (سیاهان) خوبی نمایم و من طبق همان پیمان این دستورات مهم را به پایان می برم. من از خدا درخواست می کنم که با رحمتهای بی پایانش و با جلال و بزرگی قدرتش به من و تو توفیق دهد تا آنچه که مورد رضایت او و پسند مخلوقاتش است انجام دهیم. به این طریق که خشنودی او جلب و مورد تمجید و ستایش زیاد مردم واقع شویم (با نام نیک زندگی کنیم) و اینکه خداوند پایان عمر من و تو را سعادت و شهادت (کشته شدن در راه خدا) قرار دهد مسلماً ما به سوی او برمی گردیم، سلام بر پیغمبر و خانواده ی پاک و مطهرش، والّیّلام. این دستخط که در حقیقت نشانه ی طرز حکومت اسلامی است، توسط امام علی (ع) که نابغه ای در علم بود، نوشته شده است و او بیشتر از هر کس دیگری بر طبق آن عمل کرده است. از این نوشته چنین مفهوم می گردد که هدف او فقط به جریان انداختن قانون شریعت و بهبود وضع اجتماعی کشور، بدون بر هم زدن آرامش عمومی بوده و اینکه او هرگز فرصت به چاپاولگران نمی دهد تا از بیت المال سوءاستفاده نمایند. آن دربرگیرنده ی تمام اصول اسلامی است. برای بسط و توسعه ی عدالت و حفظ حقوق انسان بدون اینکه بین نژاد سیاه و سفید و مسلمان و غیرمسلمان از هم فرق بگذارند و آن نیز

راهنمای موجه و سودمندی است به اسلام متمدن و پیشرو. (صفحه ۲۱۲) او وظایف حکومت و رعیت، ثروتمند و فقیر را در برابر هم و طرق مفید بودن برای عموم و انجام واجبات خدا را روشن کرده است. علاوه بر این خصوصیات طرز حکومت اسلامی را به سازمانها و ادارات نشان داده است. به منظور بسط عدالت و مبارزه با ظلم و ستم او حس آزادیخواهی مردم را در جستجوی حقوق حقه خود و ایستادگی در برابر ستمگر تحریک می کرد. او در این رابطه می گوید: «به خدا قسم من انتقام مظلوم را از ظالم خواهم گرفت.» او باز می گوید: «دشمن ستمگر و یار مظلوم باشید.» او دوباره چنین می گوید: «رحمت خدا بر آن کس باد که از حقیقت و راستی، وقتی که آن را مشاهده می کند حمایت نماید و از باطل و نادرستی سرباز می زند وقتی که آن جلو آید و همچنان رحمت خدا بر کسی که از مظلوم در برابر ظالم پشتیبانی کند.» اما حکومت‌های دنیایی کوشش می کنند تا قانون را به نفع خودشان و برای آنچه که به منافعشان لطمه می زند تغییر دهند (برای حفظ مصالح خویش قانون را تغییر می دهند) زیرا آنها ستمگر و بی رحم هستند و ایمان به خدای رحمان ندارند. در نتیجه برخلاف اصول قانون رفتار می کنند و سپس به آسانی پیروی هوی و هوس نموده تا در مدت کوتاه عمرشان خوشی کنند. اینجاست که منافع شخصی و خصوصی پیش آمده و قانون تنازع برای جلب منفعت و دفع ضرر شروع به حرکت می نماید و انسان گرفتار دعوا و رقابت می گردد و عاطفه و حس دوستی و برادری ناپدید می گردد (صفحه ۲۱۳) و سرانجام انسان در تنبلی و شهوت رانی سقوط می کند، در صورتی که ایمان به خدا و عقیده به روز رستاخیز به انسان آرامش فکر و امنیت می دهد، آن آرامش و امنیتی که موجب می شود او مقید به خدا باشد و مسئولیت اعمالش را قبول کند و برای رضای خدا بر علیه شرارت و بد جنسی مبارزه کرده و برای ساختن و آباد کردن دنیا بهترین کوشش خود را به عمل می آورد و نتیجتاً در آخرت امیدوار به پادشاهی نیک و شایسته است. چنین ایمانی به خدا با هدف برادری و دوستی با دیگران و مبارزه بر علیه ستم برای خاطر بسط و توسعه ی عدالت و دفاع از نیکی و احسان به خاطر احترام به نیکوکاری و مهربانی همان ایمانی است که بشر را به سعادت و آرامش خاطر می کشد. بنابراین به کلیمیان و مسیحیان قویاً توصیه می شود که خود را تسلیم شریعت حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی نموده، آنها را چون یک عقیده احترام گذارند تا همه از نگرانیها و اضطرابات آسوده گردیم. اما اسلام با سایر ادیان الهی تفاوت کلی دارد. اسلام مردم را متوجه خدای متعال و یکتا می نماید که بر تمام حوادث و موقعیتها نظارت دارد و به این عقیده که او به تمام مخلوقات هستی داده است و تمام مردم بندگان او هستند، بنابراین پادشاهی و حکومت فقط سزاوار خداست و هیچ کس نمی تواند منفعتی را جلب و یا زیان و خسارتی را دفع نماید بدون اراده ی خدا. بنابراین یک مسلمان آزاده هیچ وقت در کشمکشهای روزگار نگران و مضطرب نمی شود و در نتیجه لازم نمی داند تا به دیگران آزار و اذیت برساند. از مطالعه ی گفتار و کلمات امام علی (ع) او اول تا آخر نهج البلاغه به (صفحه ۲۱۴) این نتیجه می رسیم که اسلام از اول انسان را از صفات بد و ناپسند پاک می کند و به این طریق او را از تمام شهوات و هوی و هوس آزاد می نماید. اصولاً اسلام یعنی آزادی، آزادی از بول هوسی و شهوت رانی. چنین مردمی هرگز تن به خواری و ذلت نمی دهند و هر آینه این مردم اسیر هوی و هوس نباشند، هیچ وقت مبارزه بر علیه ظلم و جور را ترک نمی کنند. به همین جهت اسلام التفات خاصی نسبت به آزادی مردم (از شهوات) دارد تا آنها در صف مجاهدین آزادی قرار بگیرند (در راه خدا جهاد کنند) نه در مقام ریا کاران سست و زبون. قرآن می گوید: «بگو (ای پیغمبر) اگر پدران و فرزندان و همسران و خویشانتان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادی آن می ترسید و مسکنهایی که به آن خوش دلید نزد شما از خدا و پیغمبر و جهاد در راه خدا محبوب تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی کند (سوره ی توبه، آیه ی ۲۴).» این چه آگهی ارزنده ای است. تمام شهوات و امیال دنیایی (پدر و مادر، فرزند و غیره) روی یک کپه ترازو و دوستی خدا و پیغمبرش و مبارزه بر علیه دشمن را روی کپه ی دیگر قرار داده است. مسلماً ایمان به خدا به علت امتیاز اخلاقی سنگین تر است. اسلام همچنین در آزادی انسان از عقیده به خرافات و پندارهای باطل نظر خاصی دارد، زیرا دنیا قبل از ظهور اسلام غرق در موهومات و خرافات بود. مقداری از این

خرافات ساخته دسته خود بشر و مقداری دیگر توسط مردان برجسته دینی به خدا نسبت داده شد و تمام اینها ناشی از یک سری جهالت و گمراهی است که بشر از زمان خیلی قدیم دست به گریبان آنها بوده است. (صفحه ۲۱۵) روایت می کنند: موقعی که امام علی (ع) بر آن شد که به صفین عزیمت نماید، یکی از یارانش جلو آمد و گفت: «طبق طالع بینی، شما هر آینه در این لحظه حرکت کنید، به هدفتان نخواهید رسید.» متعاقب این پیشگویی امام علی (ع) با خشم فریاد زد: «تو عقیده داری که می توانی آن لحظه ای که مردی بیرون می رود و شری به او نمی رسد معین کنی یا او را مژده دهی از آن وقتی که او سودی به دست می آورد و یا از ضرری دوری می نماید؟» سپس او رویش را به طرف افرادش برگرداند و فرمود: «از آموزش و تعلیم طالع بینی حذر کنید. جز آن علم که شما را در خشکی و دریا راهنمایی کند، زیرا طالع بینی به طرف فالگیری می کشاند و طالع بین همان فالگیر است که مثل جادوگر است و جادوگر چون مشرک است و مشرک جایز در جهنم است.» به هر حال اسلام آمد تا بشر را از اوهام و تصورات باطل برهاند. همان اوهامی که تبدیل صورت یافت در پیکر بتها، اسلام مردم را به پرستش خدای یکتا که فارغ از موهومات است دعوت کرد و قوه ی فهم و ادراک آنها را چون راهنمایی به سوی حقایق زندگی به کار انداخت به شرط اینکه آن موجب دشمنی بین دین و دانش نگردد (دنیا را از آخرت جدا نکند) و نتیجه ی دانش انکار خدا نباشد. آن غیرقابل انکار است که وقتی اسلام ظهور کرد دنیا غرق در مفساد و ظلم و ستم بود و بشر خود را به هرزگی و عیاشی سپرده بود. در آن زمان (در روزگار دو امپراتوری ایران و رُم) با مردم رفتار غیرانسانی می شد و فرمانروایان بر مردم فشار می آوردند تا به حقوق آنها از هر حیث تجاوز کنند. سپس اسلام آمد و اوضاع خراب را بهبود بخشید و آن وضعیت ننگین را به یک زندگی امن و راحت و پر از نشاط و (صفحه ۲۱۶) تحرک تبدیل ساخت و مردم را برای کسب فضائل اخلاقی آماده نمود. بنابراین دنیای اسلام برای یک مدت طولانی سرچشمه علم و پرورش گردید به طوری که مسلمانها چون نمونه ی آشکار انسانیت شناخته شدند اما در نتیجه ی نفوذ نامشروع (خلاف قانونی) سیاست استعماری غرب و غفلت سیاستمداران مسلمان، اخلاق و معنویت به تدریج میان این ملت رو به زوال گذاشت و در نتیجه مسلمانها دچار تنبلی و اسیر شهوات و هوی و هوس گردیدند و سرانجام به بدبختی کنونی سقوط کردند. اساس سیاست استعماری غرب در دویست سال گذشته بر ایجاد اختلاف و شقاق بین مردم کشورهای عقب نگه داشته شده، بنا شده است و بالاخره آنها را با زد و بندهای سیاسی و از طریق بالا بردن هزینه های زندگی به سوی فقر و تهیدستی سوق می دهند. در حقیقت مردمی که فقیر و بی نوا شدند هرگز نمی توانند مصلحت خود را تشخیص دهند، در نتیجه منابع طبیعی و علمی آنها استعمارگران چپاول کرده و به غارت می برند. این جنبش و نهضت جدیدی که می رود میان کشورهای اسلامی قوی و نیرومند گردد و دوباره فعالیت خود را شروع کرده است، مخصوصاً در ایران، در حقیقت قیام بزرگ و با اهمیتی است که از تجربیات گذشته ی خود الهام می گیرد و تمام نیروهای مادی و معنوی برای پیشرفت آن آماده می باشد. بنابراین واضح است که این نهضت سرزنده و نشاطانگیز می تواند همان معجزه ای که اسلام در روزهای اول نشان داد به آسانی اجرا کند و فساد و تباهی دنیای امروز را بهبود بخشد. اسلام می تواند احتیاجات مردم را چه از نظر شخصی یا اجتماعی آنچنان تنظیم کند که هیچ کس نتواند بر دیگری یا اجتماعی مسلط شود و (صفحه ۲۱۷) نه نژادی می تواند بر نژاد یا ملت دیگری فشار وارد آورد، اسلام بین آن دو قرار می گیرد تا از جنگ و مجادله جلوگیری و همه را به سازش و کمک و معاونت متقابل، در راه سعادت بشر دعوت می کند. در بعضی از کشورهای اسلامی تظاهراتی به نفع نهضت فوق الذکر به کرات انجام می گیرد که دلالت دارد بر اینکه مردم طرفدار حکومت اسلامی هستند، اما متأسفانه آنها ظالمانه تحت فشار زمامداران قرار می گیرند و مطمئناً کشورهای استعماری در این گونه مسائل دست دارند. در حال حاضر یک جنگ و منازعه تعصب آمیزی بر ضد اسلام و فلسفه اسلام در دنیا وجود دارد و بعضی از زمامداران کشورهای اسلامی که به کشورشان مرتکب خیانت می گردند و در حقیقت آنها خطرناکتر از بیگانگان هستند، سیاست استعماری بیگانه را دانسته یا ندانسته حمایت می کنند. (صفحه ۲۱۸) صفحه ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶،

۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸.

به چه وسیله و چگونه ما می توانیم به حقیقت اسلام برسیم؟ راه کدام است و چگونه باید رفت؟

امام علی (ع) در وصیتنامه اش به امام حسن می نویسد: «پسر جانم بدانکه... اگر نخواهی از آباء و اجدادت و از مردم پرهیزکار پیروی نمایی، تو باید در وهله ی اول حقیقت را از طریق فهم و ادراک جستجو کنی تا اینکه به شک و شبهه نیفتی و یا گرفتار منازعه و بحث نشوی...» امروزه بشر به علم و دانش دست یافته است و قادر است تمام مسائل اجتماعی را مورد تفکر عمیق قرار دهد، از طرف دیگر ما می توانیم علت شکست یک تمدن بزرگ به وسیله ی یک تمدن کوچکتر را از تاریخ درک کنیم و بفهمیم که چه عواملی سبب پیروزی آن جمعیت کوچک بر آن ملت بزرگ شده است؟ بالاخره چنین نتیجه می گیریم که علت اصلی پیروزی آنها استواری در عقیده و ایمان به هدف است. در حال حاضر دنیا همان موقعیتی دارد که مسلمانها در شروع اسلام با آن مواجه بودند. آنها مجبور بودند تا با مفسد کاملاً گسترده و جنایات بسیاری روبرو شوند، به طوری که ما نیز در این زمان مجبوریم با آنها مواجه گردیم، اگرچه تعداد آنها اندک بود اما با بزرگترین (صفحه ۲۱۹) امپراتوریهای تاریخ که نیروی آنها از جهت کثرت و ثروت و تجهیزات جنگی با نیروی مسلمانها قابل مقایسه نبود مقابل هم قرار گرفتند. با وجود این اندازه امتیاز، بالاخره مسلمانها بر آن دو امپراتوری در مدت کمتر از پنجاه سال غالب آمدند و زمامدار دو حکومت بزرگ جهان گردیدند. بنابراین ما بایستی چگونگی این پیشرفت معجزه آسا را مورد مطالعه قرار دهیم. نه هیچ نیروی مادی و نه هیچ مکتب اقتصادی می تواند این واقعه ی عجیب را بیان کند، تنها چیزی که به جرأت می توان گفت ثبات و استواری در عقیده بود، همان ایمانی که هر مسلمانی به دشمن می گفت، همان طور که قرآن هم می گوید: «بگو (ای پیغمبر) جز برای ما (وقوع) یکی از دو نیکی را انتظار میبری؟ (پیروزی یا شهادت در راه خدا) ولی ما درباره ی شما انتظار داریم که خدا به وسیله ی عذابی از جانب خویش یا به دست ما جانتان را بگیرد. پس منتظر باشید که ما با شما منتظریم» (سوره ی توبه، آیه ی ۵۱). سپس او بی باکانه به دشمن حمله می برد تا یکی از دو افتخار را به دست آورد (شهادت در راه خدا یا پیروزی بر کفر). بعضی اشخاص ممکن است از روی دلسوزی یا برای شکستن روحیه مسلمانها بگویند تنها چاره ی ترقی کردن و رسیدن به هدف اسباب و ابزار مادی است، مخصوصاً تجهیزات جنگی البته ما محتاج به انواع مختلف اسلحه هستیم، اما آن در درجه ی دوم اهمیت است. در ابتدا ما بایستی ایمان خود را تقویت کنیم و سپس در برابر ستمکاران ایستادگی نماییم. ما بایستی به خطرات احتمالی اهمیت ندهیم و برای پیشرفت به هدف، فداکاری نموده و در برابر کشورهای استعماری ایستادگی کنیم تا (صفحه ۲۲۰) سعادت مردم را در سراسر دنیا تأمین نماییم. قرآن می گوید: «هر چه در قدرت دارید، نیرو و اسبان زین بسته، برای جنگ با ایشان آماده کنید که با آن دشمن خدا و دشمن خودتان را و غیر آنها، دیگران را که شما آنها را نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد بترسانید. هر چه در راه خدا خرج کنید به شما پس داده می شود و ستم نخواهید دید (سوره ی ۸، آیه ی ۶۲)». آن انقلاب اسلامی که ستمگران را به زانو می کشد و پایه و اساس دولتهای ستمگر را به لرزه درمی آورد، با کمک نیروهای مادی و معنوی در حال شکل گرفتن است تا هدف مقدس خود را همه جا منتشر سازد. هدف آنها بسط و توسعه ی عدالت اجتماعی است، آنها به دنیای جدیدی بشارت می دهند که انسان به وسیله ی قدرتهای مادی در تنگنا نیفتد و یا اسیر مبارزات اقتصادی نباشد. همان طور که قبلاً گفته شد، در حال حاضر گروه هایی اسلامی در کشورهای خودشان بر علیه هر نیروی شیطانی مبارزه می کند تا پیشرو آزادی و عدالت اجتماعی باشند. امام علی (ع) می فرماید: «جهاد (جنگ) بر علیه حکومتهای ظلم و جور و ستمگران یکی از دربهای بهشت است که خدا بر روی دوستانش باز کرده است. آن، لباس دینداری و پرهیزکاری است و زره محافظت و سپر محکم خدا می باشد. هر که از جهاد سرپیچی کند، خداوند لباس خفت و رسوایی بر او می

پوشاند و قلب او با پرده‌ی غفلت پوشیده می‌شود و به علت ترک جهاد حقیقت و درستی از او فاصله می‌گیرد، او متحمل ذلت و خواری می‌شود و عدالت از او دریغ داشته می‌شود (وقتی که ستمگران مسلط گردند، با او به عدالت رفتار نمی‌شود). به هر حال، بیگانه پرستان داخلی بدانند چون این نهضتها دین خدا (صفحه ۲۲۱) را یاری می‌کنند، خدا هم از آنها حمایت کرده سرانجام به هدفشان نائل خواهند شد (هدف آنها توسعه‌ی عدالت اجتماعی است). قرآن می‌گوید: «و آنها که در راه ما جهاد می‌کنند، ما هم مسلماً آنها را به راه خود هدایت می‌کنیم که خدا با نیکوکاران است.» (سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹) البته برای رسیدن به هدف، بر ملتهای اسلامی لازم است تا همان طور که مسلمانان در زمان پیغمبر فداکاری کردند، فداکاری و جانبازی نمایند تا موجب آگاهی مردم شود که دنیای اسلام پر از خوبی و سعادت است و همچنین آنها باید بفهمند که این فداکاریها بیهوده نبوده و توسط خدای توانا بر روی زمین ضمانت شده است (خداوند تضمین نموده که پیروزی با جانبازان مؤمن است). امام علی (ع) می‌فرماید: «من هرگز در مبارزه با کسی که مخالفت با حق می‌کند و مردم را گمراه می‌سازد، سستی نشان نخواهم داد.» در این زمینه قرآن می‌گوید: «سستی مگیرید و غمگین نشوید که شما اگر واقعاً مؤمن باشید برتر هستید.» (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۹). امام علی (ع) باز می‌فرماید: «ای مردم به من کمک کنید تا قلبهای شما را از آرزوها بزدایم (پاک کنم). به خدا قسم من انتقام مظلوم را از ظالم خواهم گرفت و او را به سرچشمه‌ی حق و درستی می‌کشانم، اگرچه سرسختی نماید.» در این روزها تبادل نظر بین تمدنها مطرح شده است، پس برای روشنفکران و جامعه‌شناسان کشورهای مختلف جهان لازم است مجالس مشاوره و مذاکره تشکیل دهند و درباره‌ی بحرانهای سیاسی و اقتصادی دنیا و تخفیف انحرافات اخلاقی و نابسامانی جوانان چاره‌ای (صفحه ۲۲۲) بیاندیشند و همان طور که اروپاییان در طول مدت جنگهای صلیبی از مسلمانان کسب دانش نمودند و آن دانش و آگاهی آنها را از بند خرافات آزاد نمود و در نتیجه نهضت علمی اروپا به وقوع پیوست، آنها همچنین بایستی با تمدن اسلام و شخصیتهای اسلامی چون امام علی (ع) آشنا گردند تا راه استقرار صلح و تأمین حقوق بشر را در سراسر دنیا پیدا کنند. در حال حاضر کشورهای اسلامی بایستی طرز حکومت و روش بزرگان خود را پیروی نموده و قوانین حکیمانه‌ی قرآن را در عمل آورده و از شخصیتهای برجسته‌ی اسلام الهام بگیرند. اگرچه تمام زمامداران اسلامی و مجریان قانون الهی، شخصیتهای ارزنده‌ی بودند و با روح اسلام حرکت می‌کردند اما مشهورترین آنها امام علی (ع) می‌باشد که شمه‌ای از گفتار و کردار آن حضرت در این کتاب شرح داده شد، تا به وسیله‌ی همین شخصیت بزرگ و صفات اخلاقی و انسانی اش با سایر تمدنها وارد مذاکره شویم. از طرف دیگر کشورهای اسلامی را شدیداً توصیه می‌نمایم تا با یکدیگر متحد شوند، همان طور که قرآن می‌گوید: «همگی باهم به ریسمان (امن و امان) خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳).» و تا آنجا که ممکن است احتیاجات خود را خودشان برآورند و هرگاه دشمن به گروهی از مسلمانان حمله ور گردید، سایر کشورهای اسلامی با دشمن مهاجم قطع رابطه‌ی سیاسی و اقتصادی نمایند. آنها باید بدانند تنها چاره‌ی حفظ استقلال و زنده کردن عزت و شکوه اولیه وحدت و یگانگی و عمل به اسلام متمدن و پیشرو است. صفحه ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲. *****

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر

اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵-۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند ان شاء الله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که

لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی، بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».